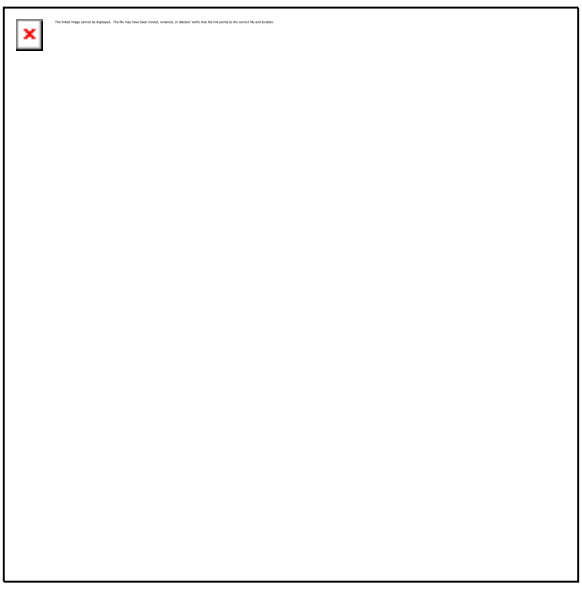
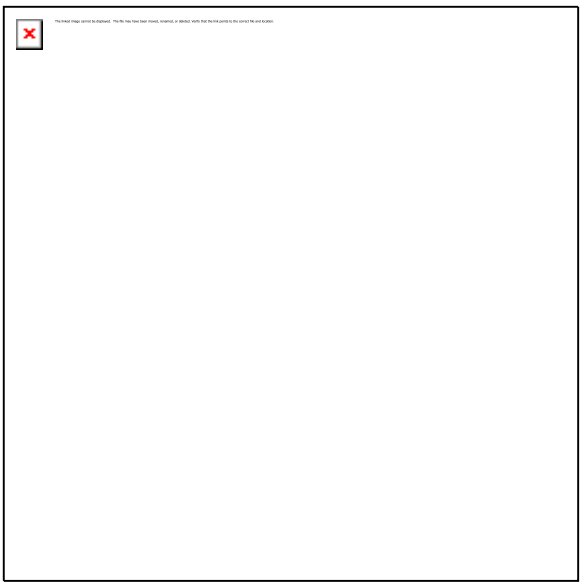

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

دوره علوم و معارف اسلام (۲)

هو العليم

امام شناسی

جلد چهارم

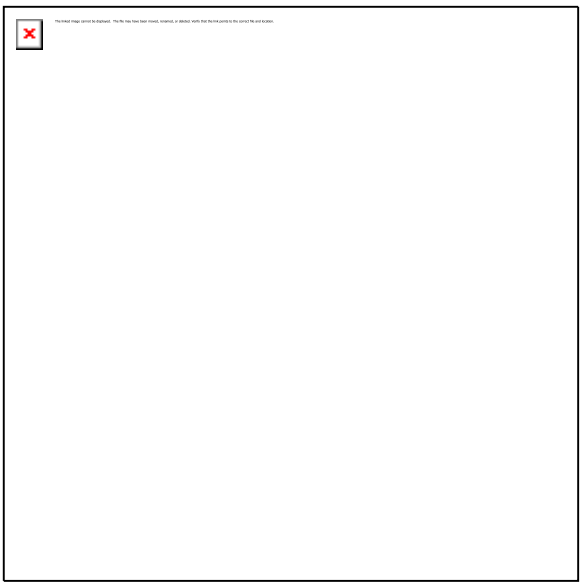
(فضائل اميرالمؤمنين عليه السّلام)

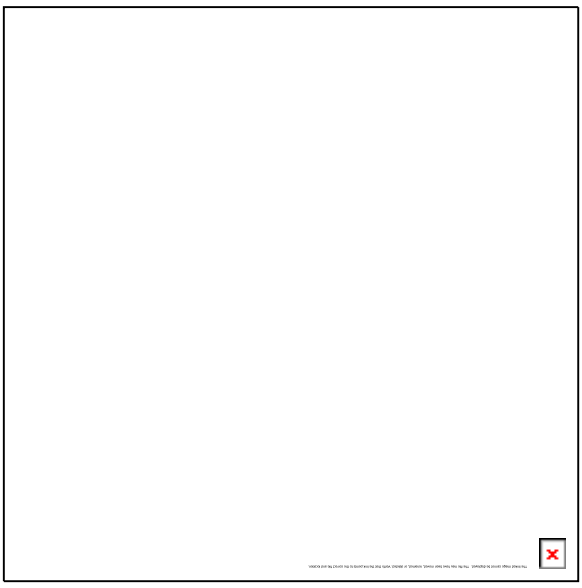
تأليف:

حضرت علاّمه آية اللَه حاج سيّد محمّد حسين

حسينى طهرانى

قدّس اللَه نفسه الزّكية


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.



أهم مطالب و عناوين برگزيدۀ

جلد چهارم امام شناسی (فضائل أميرالمؤمنين عليه السّلام)

۱ـ امام، وارث جنبه‌های روحی و علمی پيامبران است

۲ـ ابتلائات و امتحانات عجيب أميرالمؤمنين عليه السّلام

۳ـ أميرالمؤمنين وارث جميع كمالات پيامبر اكرم جز نبوّت بوده است

۴ـ فضائل أميرالمؤمنين از شمار بيرون است

۵ـ اعلام ممنوعيّت ذكر فضائل أميرالمؤمنين عليه السّلام توسط معاويه

۶ـ تفسير آيه مباركۀ ﴿ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾ و انحصار مدلول آن در أميرالمؤمنين و بعد از آنحضرت أئمّۀ طاهرين عليهم السّلام

۷ـ تفسیر آیهٔ ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ ﴾ و اینکه در این آیهٔ مبارکه صاحب بیّنه رسول اکرم و شاهد أمیرالمؤمنین علیهما السّلام هستند

۸ـ علّت اختلاف معجزات انبیاء

۹ـ بحث پیرامون آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ و اینکه مراد از «هادی» أمیرالمؤمنین و أئمّهٔ اهل البیت علیهم السّلام هستند

۱۰ـ صفات امام در دعای روز عرفهٔ حضرت سجّاد علیه السّلام

۱۱ـ ضرورت وجود امام

۱۲ـ نقش امام تنها حفظ نظام اجتماعی نیست

درس چهل و ششم تا پنجاه و یکم: تفسیر آیه: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا ...﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلى اللَه على محمّد و آله الطاهرين

و لعنة اللَه على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلىّ العظيم

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللهَ بِعِبادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللهِ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾[1].

«و آنچه از كتاب آسمانى قرآن به تو وحى فرستاديم آن حقّ است كه كتب آسمانى قبل از خود را تصديق مى‌كند، به درستى كه پروردگار به

[1] سوره فاطر: ۳۵ ـ آيه ۳۱ و ۳۲

بندگانش بصیر و آگاه است. سپس این کتاب را به بندگان برگزیده خود به عنوان ارث سپردیم، بعضی از آنها به نفس خود ظلم کردند و بعضی راه عدالت و میانه‌روی پیمودند و بعضی به واسطه اعمال خیر گوی سبقت را از همگان به اذن خدا ربودند و این همان مقام فضل بزرگ الهی است.»

آیه اوّل خطاب پروردگار است به حضرت رسول اکرم صلی اللَه علیه و آله و سلم در حقانیّت کتابی که بر آن حضرت وحی شده است و آن همان قرآن مجید است که مصدّق تمام کتب آسمانی که از طرف خدا بر پیغمبران گذشته نازل شده است می‌باشد. آیه دوّم راجع به انتقال همین قرآن کریم است بعد از پیغمبر به عنوان ارث بر بندگان برگزیده خدا.

معنای کتاب در آیه

گرچه بعضی از مفسّرین در معنی کتاب تردید نموده و گفته‌اند: شاید جنس کتابهای آسمانی باشد یا خصوص تورات و انجیل باشد، لیکن این تردید به کلّی از درجه واقع بینی ساقط است، چون الف و لام کتاب در این آیه برای جنس نیست، و لفظ تورات و انجیلی سابقا در آیات، نگذشته تا به‌عنوان الف و لام عهد، بر آنها دلالت کند بلکه چون در آیه قبل مراد از کتاب مسلّماً قرآن کریم است که بر پیغمبر وحی شده است و بلافاصله بعد از آن در این آیه ارث کتاب را برای برگزیدگان از بندگان خود قرار داده است یقیناً الف و لام این کتاب برای عهد بوده و دلالت بر همان قرآن مجید دارد، و مفاد و مفهومش این خواهد بود که همین قرآن را ما به ارث به برگزیدگان از بندگان خود خواهیم داد.

و علّت آنکه به صیغهٔ ماضی بیان می‌کند و می‌گوید: ارث دادیم، برای آن است که در حکم و قضاء الهی این ارث واقع شده و تسجیل و تثبیت گردیده، مثل آنکه اگر کسی برای فرزند خود وصیّت

کند که مثلا فلان مال را یا فلان کتاب را به او بدهند بعد از تثبیت وصیّت و امضای آن می گوید: ای فرزند من وصیت خود را کردم و برای تو فلان مال یا فلان کتاب را دادم. و اهل ادب گویند که کارهائی که بعدا به طور حتم و یقین واقع خواهد شد در تعبیر کلام به منزله کارهای واقع شده است. و مراد از ارث قرآن، انتقال قرآن است به وارث از هر جهت، چون حقیقت معنای ارث در هر چیز انتقال آن چیز است به دیگری به طوری که در همان جهات، آن وارث، قیام به مصالح آن چیز کند و متکفّل امور آن گردد. مثلّا مالی که از کسی بعد از فوت به دیگری ارث می‌رسد معنیش این است که آن وارث در حکم آن ارث گذارنده در تمام جهات قرار می‌گیرد و باید به مصالح آن مال از حفظ و رسیدگی و صرف در موارد صحیحه قیام و اقدام کند، و نیز تعلّق ملکیّت آن مال به همان نحو که بر او بود بر این نیز خواهد شد.

ارث در سلطنت و حکومت همین معنی را دارد، می گویند: فلانی وارث سلطنت پدر شد، یا زید حکومت خود را به فرزندش به ارث سپرد، یا فلانی وارث علم پدر شد، یا فلانی از میان این همه فرزندان

پدرش تنها وارث علوم و فنون او شد، یعنی آن علوم و فنون را این فرزند گرفت و از عهده آن برآمد.

منظور از ارث بردن قرآن

ارث قرآن مجید در این آیه مبارکه نیز همین طور است، یعنی خداوند عین آن حقیقتی را که از قرآن مجید بر پیغمبرش وارد کرده است از ظاهر آن مانند احکام عامّ و خاصّ، مجمل و مبیّن، مطلق و مقیّد، ناسخ و منسوخ، و قصص انبیاء و امت‌های گذشته، اخلاق و معارف دینی، توحید به تمام مراتب آن، و وعظ و وعد و وعید، مصالح و مفاسد و مراتب نفس و ظهور آن در عوالم دیگر، و از باطن قرآن مانند تأویل و تفسیر و کلیّت و تطبیق و جَری و حقائق منطویّه در آیات مانند حقیقت عالم طبع و عالم برزخ و صور مثالی، و عالم عقل و ملائکه و روح و مقامات آنها، و درجات ثواب‌کاران و درکات عاصیان و حقیقت و ادراک توحید خالص و واقعی و کیفیّت احاطه اسماء و صفات الهی بر تمام عوالم و اندکاک اسماء و صفات در ذات، و حقیقت تجلّی بر جمیع جهان‌ها، و آیات الهیّه آفاقیّه و انفسیه و غیر اینها، تمام این حقایق را خدا به وارثان قرآن سپرده است به طوری که جانشین و نازل منزله رسول خدا در همه این معانی خواهند بود، و حکم وجود باقیه رسول

اکرم را در تکفّل و حفظ و قیام به آن و اقدام به مصالح امّت طبق مدلول آن را خواهند داشت.

بنابراین وارث قرآن یک نسخه تمام نما و کپیه وجود رسول خدا هستند، و قرآن به همان نحوه تجلّی قرآن محکم و قرآن مفصّل ﴿کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ﴾[1]، در وجود وارثین یکی پس از دیگری متجلّی خواهد شد، چون بین ارث گذارنده و وارث یک نسبت واقعی باید باشد، همه چیز به همه کس ارث نمی‌رسد، سلطنت به فرزند وزیر یا وکیل ارث نمی‌رسد، فنّ طبّ طبیب به فرزند فلان روفته‌گر ارث نمی‌رسد علم عالم به فرد جاهل و غیر قابل ارث نمی‌رسد. و از این دریچه می‌توان تماشا کرد که وارثین قرآن مجید از تمام افراد بشر شبیه‌تر و نزدیک‌تر به پیغمبر اکرم بوده و بلکه در صفات و صفای باطن و استعدادات تلّقی حقایق و بواطن قرآن مانند رسول اکرم وسیع الصدر و قوی القلب می‌باشند.

و بنابر همین نکته خدا می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا

---

[1] سوره هود: (۱۱) آیه ۱.

الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا﴾ «كتاب

را به بندگان برجسته و برگزیده که آنها را از میان جمیع بندگان خود اختیار و انتخاب نموده و صافی و پاک آنان را برداشتیم سپردیم»؛ چون معنی اصطفا برگزیدن و انتخاب چیز صافی و بی‌غلّ و غشّ می‌باشد. و جمله مِن عِبادِنا ظاهرا بیانیه است چون عبادنا برای تشریف، اضافه شده است و می‌خواهد بفرماید که: آن برگزیدگان و وارثان قرآن بندگانی هستند که به ما نسبت بندگی و عبودیّت دارند، مانند قول خداوند عزّوجلّ: ﴿وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِینَ اصْطَفی﴾[1] «و سلام بر بندگان خدا آنان که برگزیده است خدا آنان را.»

تقسیم بندگان خدا به سه دسته

امّا جمله: ﴿فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللهِ﴾ ممکن است برای تقسیم عبادنا یعنی بندگان خدا به این سه دسته باشد، بنابر آنکه ضمیر منهم به عبادنا برگردد، و در این صورت این جمله در مقام تعلیل برای جمله قبل خواهد بود، یعنی ما قرآن را به برگزیدگان از بندگان

---

[1] سوره نمل: (۲۷) قسمتی‌از آیه ۵۹.

خود دادیم به علّت آنکه همه بندگان ما مساوی نیستند بلکه سه دسته هستند، و البتّه قرآن به بهترین آنها که سابق بالخیرات هستند به ارث می‌رسد، و بهشت‌هائی که وعده داد شده است در سه آیه متصّل به این آیه برای آنان خواهد بود: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لا يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ وَ لا يَمَسُّنا فِيها لُغُوبٌ﴾[1]

«در آن بهشت‌های ابدی وارد شده و با دستبندهائی از طلا و لؤلؤ زینت شوند و لباس‌های حریر و ابریشم در برکنند و بگویند: حمد و سپاس اختصاص به ذات مقدّس پروردگار ما دارد که حزن و اندوه را از ما ببرد و پروردگار ما بسیار جرم بخشنده گناهکاران و پاداش دهنده سپاسگزاران است. آن خدائی که ما را در این خانه ابدی از فضل و کرم خود وارد کرد که در اینجا ابداً سختی و تعب به ما نمی‌رسد و هیچ ناراحتی و ألمی و رنجی برای تحصیل معیشت و زندگی نخواهیم داشت».

---

[1] سوره فاطر: (۳۵) آیه ۳۳ تا ۳۵.

و ممکن است برای تقسیم الذّین اصطفینا باشد یعنی ما قرآن را به برگزیدگان خود ارث دادیم و آنها سه دسته هستند: دسته اوّل ـ افرادی که به نفس‌های خود ظلم می‌کنند. دوّم ـ افرادی که راه عدل و انصاف و میانه‌روی را

می‌پیمایند. سوّم ـ افرادی که با حسنات و خیرات گوی سبقت را از همه ربوده و به اذن خدا از همه سبقت گرفته‌اند. قرآن به نحو ارث به هر سه طائفه رسیده به علّت آنکه همه آنها از برگزیدگان هستند با اختلاف مراتب و درجات. گرچه البتّه وارث حقیقی و کفیل قرآن و قائم به امر آن همان دسته سوّم که سابقون هستند خواهد بود.

و این قسم از استعمالات نیز در عرف و محاورات شایع است که نسبت چیزی که اختصاص به شخص خاصّی دارد به جمعیّتی که با آن شخص ارتباط دارند داده شود، مثل آنکه می‌گویند: در فلان مسابقه فلان دسته جایزه گرفت در صورتی که جایزه اختصاص به یکی از آنها داشته است، یا آنکه بگویند: قرآن بر اهل مکّه نازل شد و سپس بر اهل مدینه با آنکه بر خصوص رسول اللَه نازل شده است. و در قرآن مجید نیز از این قبیل استعمالات بسیار است، در سوره مؤمن آیه ٥٤ می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْهُدى وَ أَوْرَثْنا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ هُدىً وَ ذِكْرى لِأُولِي الْأَلْبابِ﴾.

«ما به موسی هدایت دادیم و کتاب تورات را

به بنی اسرائیل به عنوان ارث سپردیم».

در حالی که تورات به همه بنی اسرائیل داده نشد و پس از حضرت موسی به بعض از آنان داده شد. یا اگر مراد از کتاب تورات بخصوص نباشد بلکه همان کتاب آسمانی وحی بوده باشد، آن به خود حضرت موسی به عنوان تورات داده شد، نه به همه بنی اسرائیل.

لیکن از ملاحظه روایاتی که در این باب چه از طریق شیعه و چه از طریق سنّت وارد شده است معلوم می‌شود که این احتمال دوّم قوی‌تر است. و در این آیه خداوند بندگان برگزیده خود را به سه گروه قسمت می‌کند که آنها در عین آنکه با هم مختلف‌اند و بلکه یک دسته از آنان ستم به نفس خود نموده‌اند در عین حال دارای مزیّت و صفائی بوده و از سایر مردم جدا هستند، و همه آن سه طایفه وارث کتاب‌اند به نحو اجمال، گرچه حقیقت ارث به همان دسته سوّم که سابقین در خیرات و پیشی گیرندگان در حسنات‌اند مربوط خواهد بود.

و شاهد بر این آنکه آن بهشت‌های موعود نیز

برای همان ستم‌کنندگان به نفس و میانه‌روها و عدالت پیشه‌هاست که در اثر مغفرت خدا و جزای اعمال به آنها رسیده است.

چون در آن آیات، آنان خدا را به غفور و شکور می‌ستایند، و این معنی مناسب با گناه و آمرزش و عمل نیک و پاداش آن است، و این راجع به دسته اوّل و دوّم است. دیگر آنکه حمد خدای را به جای آرند آن خدائی که اندوه و غصّه را از آنان برده و در آن بهشت مخلّد و مکان اقامت دائم از فضل خود بدون تعب و سختی و رنج و ناراحتی داخلشان کرده است. و این فقرات از حمد نیز با دو دسته اوّل مناسبت دارد نه با دسته سوّم که آنها بدون حساب وارد در بهشت شوند و در حرم امن و امان الهی ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ﴾ جای گیرند و با خطاب ﴿یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة﴾ مخاطب شوند.

وارثین کتاب همه از اولاد فاطمه هستند

باری در روایات بیان می‌کند که آن سه دسته همه از اولاد فاطمه علیها السّلام بوده و همه داخل در بهشت شوند، غایة الأمر دسته اوّل با حساب شدید و رسیدن به نتیجه اعمال خود از ظلم به نفس خود، و دسته دوّم با حساب آسان، و دسته سوّم که

وارث حقیقی قرآنند بدون حساب در بهشت داخل گردند.

از کتاب «کافی» محمّد بن یعقوب کلینی با سند متّصل خود روایت است از احمد بن عمر قال: سالت ابا الحسن الرضا علیه السّلام عن قول اللَه عزّوجّل: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾ ـ الآیة،

فقال: **ولد فاطمة علیها السلام، و السابق بالخیرات الامام، و المقتصد العارف بالامام، و الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام**[1]

می‌گوید: «از حضرت امام رضا علیه السّلام درباره تفسیر و مراد این آیه شریفه سؤال کردم. حضرت فرمود: بندگان برگزیده، اولاد فاطمه هستند، و سابق به سوی خیرات امام است، و میانه‌رو و عادل، عارف به امام است، و ستمگر بر نفس خود آن کسی است که امام را نمی‌شناسد».

و نظیر این روایت را با همین الفاظ (به استثنای ولد فاطمه علیها السّلام) کلینی از سالم از

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۱ حدیث چهار، و تفسیر «المیزان» ج ۱۷ ص ٤۹، و «بحار الانوار» ج ۷ ص ٤٤ از «بصائرالدرجات».

حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌کند.[1]

و نیز ابن بابویه با سند متّصل خود از جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌کند البّته به استثنای لفظ ولد فاطمة علیها السلام و لیکن در ذیلش دارد: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا﴾ **یعنی المقتصد و السابق**[2]. «افرادی که در بهشت عدن از این سه دسته وارد می‌شوند دسته دوم و سوم یعنی عارف به امام و خود امام خواهد بود».

و طبرسی از عبد العزیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که آن ـ حضرت فرمود: **الظالم من لا یعرف حق الامام، و المقتصد منا العارف بحق الامام، و السابق بالخیرات الامام، و هؤلاء کلهم مغفور لهم**[3].

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۱ حدیث اول و «بحار الانوار» ج ۷ ص ٤٤ از «بصائر الدرجات» و نیز در ص ٤٥ از «تفسیر علی بن ابراهیم».

[2] «غایة المرام» ص ۳۵۱ حدیث هشتم.

[3] «غایة المرام» ص ۳۵۳ حدیث شانزدهم. و در «تفسیر الدر المنثور» ج ۵ ص ۲۵۱ در ذیل آیه شریفه گوید: وَ اخرج الطیالسی و احمد و عبد بن حمید و

حضرت صادق نیز آیه را مانند حضرت باقر تفسیر کردند و در ذیل فرمودند: «و این سه دسته همه مورد عفو و مغفرت خدا واقع خواهند شد».

و ابن بابویه با سند متصل خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که: انه سئل عن قول اللَه عز و جل:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللهِ﴾. فقال: **الظالم یحوم حرم نفسه، و المقتصد یحوم حوم قلبه، و السابق یحوم حوم ربه عز و جل**[1].

حضرت صادق در تفسیر این سه دسته از

الترمذی و حسنه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و البیهقی عن ابی سعید الخدری رضی اللَه عنه عن النّبی صلی اللَه علیه و آله و سلّم انه قال فی هذه الایه: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ﴾ قال: هؤلاء کلهم بمنزله واحده و کلهم فی الجنه.

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۱ حدیث هفتم.

برگزیدگان می‌فرماید: «مراد از ظالم به نفس کسی است که دائماً دور حَرم نَفس خود می‌گردد (یعنی فکر نفس خود و منافع و لذّات نفسانیّه است)، و مراد از مقتصد و میانه‌رو کسی است که دور قلب خود دور می‌زند (یعنی مراقب دل خود بوده معصیتی نکند و طاعتی از او فوت نشود و زنگ و زنگاری بر دل او ننشیند و قلب خود را پیوسته به نور طاعت پاکیزه نگاه دارد)، و مراد از سابقون بالخیرات کسی است که دائماً دور پروردگار خود دور زند و طواف آن کعبه

کند (یعنی از نفس و قلب گذشته و در خود وجودی نمی‌بیند و دلی ندارد که در صدد پاکی و نظافت آن باشد، او دائماً ناظر جمال حقّ و تجلّیّات اوست و محو در شعاع صفات و اسماء و فانی در ذات مقدس اوست)».

و لیکن علّامه طباطبائی از «معانی الاخبار» صدوق از حضرت صادق علیه السّلام بدین قسم روایت کرده‌اند که: **الظالم یحوم حوم نفسه، و المقتصد یحوم حوم قلبه، و السابق بالخیرات یحوم حوم ربه**[1].

«ستمگر به نفس دور نفس خود می‌چرخد، و مقتصد دور قلب خود می‌گردد، و سابق به خیرات دور خدای خود طواف می‌کند». و در هر دو صورت مراد و مفهوم یکی است.

امام، بنده برگزیده از میان بندگان است

و محمّد بن عباس ابن ماهیار که از موثّقین است در تفسیر خود از ابی اسحاق سبیعی روایت کرده است که گفت:

---

[1] «تفسیر المیزان» ج ۱۷ ص ۵۰، و «بحار الانوار» ج ۷ ص ۴۳ از «معانی الاخبار».

خرجت حاجا فلقيت محمد بن على عليهما السلام فسالته عن هذه الآية:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾

فقال: **ما يقول فيها قومك يا ابا اسحاق** ـ يعنى اهل الكوفة ـ ؟ قال: قلت: يقولون انها لهم، قال: **فما يخوفهم اذا كانوا من اهل الجنة؟** قلت: فما تقول انت جعلت فداك؟ قال: **هى لنا خاصة يا ابا اسحاق اما السابقون بالخيرات فعلى و الحسن و الحسين عليهم السلام و الامام منا، و المقتصد فصائم بالنهار و قائم بالليل، و الظالم لنفسه ففيه ما فى الناس و هو مغفور له. يا ابا اسحاق بنا يفك اللَه رقابكم و يحل رباق الذل من اعناقكم و بنا يغفر اللَه ذنوبكم، و بنا يفتح و بنا يختم، و نحن كهفكم ككهف اصحاب الكهف، و نحن سفينتكم كسفينة نوح، و نحن باب حطتكم كباب حطة بنى اسرائيل**[1].

---

[1] «غاية المرام» ص ٣٥٢ حديث يازدهم و «بحارالانوار» ج ٧ ص ٤٤ از كتاب. «سعدالسعود»

ابو اسحاق سبیعی می‌گوید: «برای ادای مناسک حجّ از کوفه حرکت کردم و وقتی که خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام رسیدم از تفسیر آیه:

ابن‌طاووس از کتاب‌تفسیر «محمدبن عباس مروانی». و در تفسیر «الدرالمنثور» ج ۵ ص ۲۵۱ گوید: و اخراج الفریابی واحمد وعبید بن حمید و ابن‌جریر و ابن‌المقدر و ابن ابی‌حاتم و الطبرسی و الحاکم و ابن مردویه و البیهقی و عن ابی الدّرداء سمعت: رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول: قال الله تعالی: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ فاما الذین سبقوا فاولئک یدخلوا الجنة بغیر حساب، و اما الذین یحاسبون حسابا یسیراً، و اما الذّین ظلموا انفسهم فاولئک یحبسون فی طول المحشر ثم هم الذین تلقاهم الله برحمة فهم الذین یقولون: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِی أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لا يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ وَ لا يَمَسُّنا فِيها لُغُوبٌ﴾

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ﴾ از آن حضرت پرسش نمودم حضرت فرمود: قوم شما یعنی اهل کوفه و علمای آنان در معنی وارثین و برگزیده چه نظری دارند؟ عرض کردم: آنها می‌گویند که: آنان خودشان وارث کتاب‌اند و بندگان برگزیده خدا. حضرت فرمود: اگر آنها اهل بهشت‌اند پس چرا از عذاب خدا در ترس و وحشت‌اند؟ عرض کردم: فدایت شوم پس رأی و نظر شما در تفسیر این آیه چیست؟ حضرت فرمود: این آیه اختصاص به ما دارد. ای ابو اسحاق، سابقون به خیرات علی و حسن و حسین علیهم السّلام و ائمه از ما اهل بیت هستند، و مقتصد و میانه‌رو از ما آن کسی است که به عبادت مشغول، روزها را روزه و شبها را در محراب عبادت به نماز می‌گذراند، و ظالم به نفس کسی است که حال او مانند حال سایر افراد مردم است، و البتّه مورد مغفرت و رحمت خدا واقع خواهد شد. ای ابو اسحاق به سبب ما خداوند گردن‌های شما را رهانیده و بند ذلّ و مسکنت و ذلّت کفر و شرک و سایر صفات شنیعه را از شما باز کرده است، و به واسطه سعه رحمت و

فیض ما خدا گناهان شما را می‌آمرزد، و به ما خداوند فتح ابواب سعادت و توحید نموده، و به ما ختم ابواب توحید و معرفت می‌شود، و ما کهف و پناهگاه شما هستیم مانند پناه اصحاب کهف، و ما کشتی نجات شما هستیم مانند کشتی نجات نوح، و ما باب آمرزش و در رحمت و مغفرت و ریزش گناهان شما هستیم مانند در آمرزش در بنی اسرائیل».

و ابن بابویه شیخ صدوق با سند متّصل خود از ابو حمزه ثمالی رضوان اللَه علیه روایت می‌کند که

قال: کنت جالسا فی المسجد الحرام مع ابی جعفر علیه السّلام اذ اتاه رجلان من اهل البصرة فقالا له: یا بن رسول اللَه انا نرید ان نسألك عن مسالة؟ فقال لهما: **سلا عما شئتما.** قالا: اخبرنا عن قول اللَه عز و جل:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللهِ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ ـ الی آخر الآیتین ـ قال: **نزلت فینا اهل البیت.** قال ابو حمزة الثمالی: فقلت: بابی

انت و امی فمن الظالم لنفسه منکم؟ قال: **من استوت حسناته و سیئاته من اهل البیت فهو الظالم لنفسه.** فقلت: من المقتصد منکم؟ قال: **العابد للّه فی الحالین حتی یأتیه الیقین.** قلت: فمن السابق بالخیرات؟ قال: **من دعا و اللّه الی سبیل ربه و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و لم یکن للمضلین عضدا و لا للخائنین خصیما، و لم یرض بحکم الفاسقین الا من خاف علی نفسه و دینه و لم یجد أعوانا**[1].

ابو حمزه ثمالی گوید: «من نزد حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در مسجد الحرام نشسته بودم که دو نفر از اهل بصره آمدند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا اجازه می‌دهی مسئله‌ای را از تو بپرسیم؟ حضرت فرمود: هر چه می‌خواهید بپرسید. گفتند: از معنی و تفسیر این آیه مبارکه می‌پرسیم که مراد و منظور از وارثین چیست، و برگزیدگان بندگان خدا کیانند؟ حضرت فرمود: این آیات درباره ما اهل

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۲ حدیث نهم، و «بحار الانوار» ج ۷ ص ٤٤ از «معانی الاخبار».

بیت نازل شده است. ابو حمزه گوید: من عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت باد ستم کننده به نفس خود در شما اهل بیت کیست؟ حضرت فرمود: آن کسی از خاندان رسول خدا که حسنات و سیّئات او برابر باشد آن ظالم به نفس خود خواهد بود. عرض کردم: میانه‌رو و عادل از شما اهل بیت کیست؟ فرمود: آنکه عبادت خدا را در دو حال (گرفتاری و گشایش، تنگی و فراخی) به جای بیاورد تا زمانی که مرگ، او را دریابد. عرض کردم: پس سبقت گیرنده به خیرات و اعمال ستوده کیست؟ فرمود: سوگند به خدا کسی که فقط مردم را دعوت به خدا کند و امر به معروف و نهی از منکر بنماید و بازوی قدرت گمرهان و کمک گمراه کنندگان مردم نباشد، و با خیانت‌پیشگان دوستی ننموده و به عداوت دوستان خدا قیام نکند، و به حکم فاسقان و رأی و قانون آنها راضی نباشد مگر آنکه بر جان و دین خود بترسد و یار و معینی نداشته باشد

.امام وارث همه علوم قرآن است

و صاحب کتاب «ثاقب المناقب» از ابو هاشم جعفری حدیث کند که او گوید: من در نزد حضرت

ابی محمّد امام حسن عسکری علیه السّلام بودم و از آن حضرت راجع به این آیه سؤال کردم:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللهِ﴾. قال علیه السّلام: **کلهم من آل**

محمد، الظالم لنفسه الذى لا يقر بالامام، و المقتصد العارف بالامام، و السابق بالخيرات باذن اللَه الامام.

قال: فدمعت عيناى و جعلت افكر فى نفسى ما اعطى اللَه آل محمد، فنظر الى و قال: **الامر اعظم مما حدثتك به نفسك من عظم شان آل محمد فاحمد اللَه فقد جعلك مستمسكا بحبلهم تدعى يوم القيامة لهم اذا دعى كل اناس بإمامهم، فابشر يا ابا هاشم و انك على خير**[1].

ابو هاشم گويد: «چون از حضرت عسكرى عليه السّلام از تفسير اين آيه و وارثين كتاب و انقسام آنها به اقسام سه گانه سؤال كردم، حضرت فرمودند: همه اقسام آنها از آل محمّداند، ستمگر به نفس خود كسى است كه به امام خود معترف نباشد و به ولايت او اقرار نكند، و عادل و ميانه‌رو كسى است كه معترف به امامت امام خود باشد و او را بشناسد، و پيشى گيرنده به خيرات به اذن خدا خود امام است. ابو هاشم گويد: با بيانات امام راجع به درجات آل محمّد اشک از چشم من سرازير شد و من با خود در

---

[1] «غاية المرام» ص ٣٥٣ حديث هيجدهم، و «بحار الانوار» ج ٧ ص ٤٤ از كشف الغمه.

فکر فرو رفتم که چه اندازه خداوند به آل محمّد از عنایات خود عطا فرموده است! در این حال حضرت به من نظری کرده فرمودند: مطلب از این مقدارها که تو فکر می‌کنی بالاتر و بزرگتر است، شان آل محمد از اینها بیشتر است، شکر و سپاس خدا را بجا آور که تو را متمسّک به ریسمان ولایت آنها قرار داده است، و زمانی که در روز باز پسین هر امّتی را به امامشان بخوانند تو را با ائمه اهل بیت می‌خوانند؛ ای ابو هاشم بشارت باد تو را بدین موهبت الهی».

محمّد بن یعقوب کلینی با سند خود از احمد بن حمّاد از ابراهیم از پدرش از حضرت ابو الحسن اوّل موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده است که می‌گوید: «خدمت آن حضرت عرض کردم: آیا پیغمبر اسلام صلّی اللَه علیه و آله و سّلم از تمام پیغمبران در علم و مقامات آنها ارث برده است؟ حضرت فرمود: بلی از آدم ابوالبشر تا آنکه برسد به خود او از همه پیغمبران ارث برده است. خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث ننموده مگر آنکه محمّد از او اعلم و افضل بوده است. عرض کردم: عیسی بن

مریم به اذن خدا مرده زنده می‌کرد، فرمود: راست می‌گوئی و سلیمان بن داود زبان مرغان را می‌دانست و حضرت

رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم تمام این منازل را طیّ نمود. سلیمان بن داود در وقتی که هدهد از او ناپدید شد و در امر او شکّ نمود که شاید تمرّد نموده و به حضورش حاضر نشده است غضب کرد و گفت: ﴿ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ﴾، «چه شده است که من هدهد را نمی‌بینم یا آنکه او تمرّد نموده و غیبت کرده است.» چون هدهد به حضرت سلیمان آبها را نشان می‌داد و با تیزی چشمی که داشت جاهای آب را در زمین می‌دید و سلیمان را بر آن مواضع دلالت می‌نمود.

حضرت سلیمان از غیبت او به خشم آمد و گفت: ﴿لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ﴾ «من او را عذاب سختی خواهم کرد یا او را سر خواهم برید یا باید برای من دلیل آورده عذر موجه خود را بر غیبتش بیان کند». حضرت سلیمان به خشم آمد به علت آنکه آب می‌خواست و هدهد او را راهنمائی بر آب می‌نمود و در اثر غیبت بی‌آب ماند، سلیمانی که باد و مورچه و جنّ و شیاطین و سپاهیان شیاطین همه فرمان‌بر و منقاد اوامر او هستند از علم

هدهد بی‌بهره بود و خداوند علمی را که به این حیوان آموخته بود به او نیاموخته بود و مکان آب را در زیر هوا نمی‌دانست و این مرغ می‌دانست، بنابراین سلیمان در علومش ناقص بود. وَ اللَهُ تَعالی یَقولُ: ﴿وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى﴾، و خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «و اگر قرآنی بوده باشد که با آن کوهها به حرکت درآیند، و زمین با آن قطعه قطعه شود، و مردگان با آن به سخن درآیند (همین قرآن است).» این قرآن با این خصوصیّات به ما آل محمّد ارث رسیده است، این قرآنی که با آن کوهها در گردش آیند و زمین با آن تکّه تکّه گردد و با آن با مردگان تکلّم شود؛ و ما آب را در زیر هوا در مواضع خود می‌دانیم (و محتاج به هدهد و علم او نیستیم)، و در کتاب آفرینش و تکوین، هیچ امری واقع نشده که خدا اذن در تصرّف آن را به سابقین از پیغمبرانش داده است مگر آنکه علم و اذن در تصرّف آن را به ما آل محمّد داده و آن قدرت و تصرّف را به اذن خود برای ما در امّ الکتاب قرار داده است.

خدا می‌فرماید: ﴿وَ ما مِنْ غائِبَةٍ فِي السَّماءِ وَ

الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ﴾، و سپس می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾ «هیچ موجودی در آسمان و زمین پنهان نمی‌گردد مگر آنکه در کتاب مبین و آشکار خدا حاضر است»، و در

جائی دیگر می‌فرماید: «ما این کتاب را به بندگان برگزیده و پاك خود به میراث سپردیم.» ما آل محمّد کسانی هستیم که خداوند ما را برگزیده و سپس کتاب را به ما به ارث داده است، آن کتابی که در آن علم هر چیز موجود است، فیه تبیان کل شیء»[1]

امام دارای علوم همه پیامبران است

و از «کافی» با اسناد خود از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نقل است که فرمود: **یمصون الثمار و یدعون النهر العظیم.** قیل: و ما النهر العظیم؟ قال: **رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم و العلم الذی اعطاه اللَه. ان اللَه عز و جل جمع لمحمد سنن النبیین من آدم و هلم جرا الی محمد.** قیل له: و ما تلک السنن؟ قال: **علم النبیین باسره، و ان رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم صیر ذلك کله عند امیر المؤمنین**[2]

حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: «این مردم آب کم غیر متّصل به ماده و چشمه را که بعضی از

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۱ حدیث چهارم و «بحار الانوار» ج ٦ ص ۲۲٦ از «کافی».

[2] «بحار الانوار» ج ٦ ص ۲۲٦.

اوقات از زمین پیدا می‌شود و وقت دیگر می‌خشکد می‌مکند و لیکن نهر بزرگ و جاری را رها می‌کنند. بعضی گفتند: مراد از نهر بزرگ چیست؟ حضرت فرمود: مراد، رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم است و آن علمی که خدا به او عنایت نموده است. خداوند عزّوجلّ تمام سنّت‌های پیمبران گذشته را از آدم تا خاتم در وجود مبارک محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم جمع کرده است. عرض کردند: آن سنّت‌ها چیست؟ فرمود: علوم تمام پیغمبران، و محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم همه آن علوم را نزد امیر المؤمنین گذارده است.»

و از «بصائر الدّرجات» از علی بن نعمان عین این روایت نقل شده است[1] و نیز از «کافی» با سند خود از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که فرمود: **کان جمیع الانبیاء مائة الف نبی و عشرین الف نبی، منهم خمسة أُولواالعزم: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی اللَه علیه و علیهم، و ان**

---

[1] همان.

علی بن أبی‌طالب کان هبة اللَه لمحمد و ورث علم الاوصیاء و علم من کان قبله. اما ان محمدا ورث علم من کان قبله من الانبیاء و المرسلین[1].

«تمام پیغمبران یکصد و بیست هزار نفرند که از آنها پنج نفر أُولواالعزم (صاحب شریعت و کتاب آسمانی) هستند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد ـ که درود و صلوات خدا بر محمّد و بر آنان باد ـ. و محمد وارث علوم جمیع انبیاء و پیغمبران مرسل است و علی بن أبی‌طالب موهبت و بخششی است که خداوند به محمد عنایت کرده است و او وارث علوم تمام پیغمبران و اوصیای آنان است.»

و از «کافی» و «بصائر الدّرجات» با اسناد خود از ضُرَیس کنانی روایت کنند که گوید: «من نزد حضرت صادق علیه السّلام بودم و در حضور آن حضرت ابو بصیر نیز بود، حضرت فرمودند: داود پیغمبر علوم تمام پیغمبران قبل از خود را ارث برد، و سلیمان فرزندش تمام علوم داود را ارث برد، و ما ائمه اهل بیت تمام علوم محمد صلی اللَه علیه و آله

---

[1] همان.

و سلم را ارث بردیم، و صُحُف ابراهیم و الواح حضرت موسی نزد ماست. ابو بصیر عرض کرد: منظور از صحف ابراهیم و الواح موسی همین علم است (که برای مردم بیان می‌کنید)؟ حضرت فرمود: ای ابا بصیر این علوم را که بیان می‌کنیم در هر شب و روز، روز به روز و ساعت به ساعت تازه برای ما پیدا می‌شود (لیکن آن صحف و الواح حقیقت دیگری است که به نحو کلیّت در وجود ما قرار گرفته و قابل تغییر و حدوث نیست و این علوم روزانه از آن معدن و منبع سرازیر می‌گردد).»

و از «بصائر الدّرجات» نظیر این روایت از ایّوب بن نوح و محمّد بن عیسی از صَفوان روایت شده است[1] و از «کافی» از ابن مسکان از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که آن حضرت فرمود:

ای ابا محمد ان اللّه عز و جل لم یعط الانبیاء شیئا الا و قد اعطاه محمدا جمیع ما اعطی الانبیاء، و عندنا

---

[1] «بحار الانوار» ج ٦ ص ٢٢٦.

الصحف التی قال اللّه عز و جل: ﴿صحف ابراهیم و موسی﴾. قلت: جعلت فداك هی الالواح؟ قال: **نعم**[1]

حضرت فرمود: «ای ابا محمد خداوند عزّوجلّ هیچ علمی و موهبتی به پیغمبران نداده است مگر آنکه تمام آنها را مجموعا به محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم داده است، و صحفی که خداوند می‌فرماید: «صحف ابراهیم و موسی» در نزد ماست. عرض کردم: فدایت شوم آیا آن صحف، الواح است؟ فرمود: بلی.»

و از «کافی» از هارون بن جهم روایت است که او گفت: از مردی از

---

[1] همان.

اصحاب حضرت صادق علیه السّلام که اسمش در خاطرم نمانده روایت است از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود: **ان عیسی ابن مریم اعطی حرفین کان یعمل بهما، و اعطی موسی اربعة احرف، و اعطی ابراهیم ثمانیة احرف، و اعطی نوح خمسة عشر حرفا، و اعطی آدم خمسة و عشرین حرفا، و ان اللَه تبارك و تعالی جمع ذلك کله لمحّمد صلّی اللَه علیه و آله و سلم. و ان اسم اللَه الاعظم ثلاثة و سبعون حرفا اعطی محمدا اثنین و سبعین حرفا و حجب عنه حرف واحد**[1].

«به حضرت عیسی بن مریم از اسماء خدا که تمام دعوت و معجزات خود را (از مرده زنده کردن و کور مادرزاد و مرض پیس را شفا دادن و خبر دادن به مردم از غیب مانند آنچه را که می‌خورند یا در خانه‌های خود نگاهداری می‌کنند) بر اساس آن اسم‌ها قرار داده بود فقط دو حرف داده شده بود، و به حضرت موسی چهار حرف عنایت شده بود، و به حضرت ابراهیم هشت حرف، و به حضرت نوح

---

[1] «بحار الانوار» ج ٦ ص ٢٢٦.

پانزده حرف، و به حضرت آدم بیست و پنج حرف، و به محمّد صلّی اللَه‌علیه و آله و سلّم هفتاد و دو حرف عطا شده است از مجموع اسامی خدا که هفتاد و سه حرف است، و یک حرف مخزون مکنون، اختصاص به ذات واجب دارد.»

و از «بصائر الدّرجات» با سند خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت سجّاد علی بن الحسین علیهما السلام روایت می‌کند که قال: قلت له: الائمة یحیون الموتی و یبرؤن الاکمه و الأبرص و یمشون علی الماء؟ قال: **ما اعطی اللَه نبیا شیئا قط الا و قد اعطاه محمدا صلی اللَه علیه و آله و سلم، و اعطاه ما لم یکن عندهم** ـ الخبر[1].

ابوحمزه گوید: «به حضرت سجّاد علیه السّلام عرض کردم: آیا ائمّه اهل بیت می‌توانند مردگان را زنده کنند؟ و آیا می‌توانند کور مادرزاد را بینا نموده و مریض پیس را شفا دهند؟ و آیا می‌توانند بر روی آب راه بروند؟ حضرت فرمود: خداوند هیچ موهبتی به پیغمبری از پیغمبران خود نداده است مگر آنکه آن را به محمّد صلّی

---

[1] همان.

اللَه علیه و آله و سلّم عنایت فرموده است و علاوه بر آنها چیزهائی به محمد صلی اللَه علیه و آله و سلم عطا فرموده است که به هیچ یك از آنها نداده است.»

و از «بصائر الدّرجات» با سند خود از جابر از حضرت امام محمّد

باقر علیه السّلام روایت است که قال: **اعطی اللَه محمّدا صلّی اللَه علیه و آله و سلم مثل ما اعطی آدم فمن دونه من الاوصیاء کلهم، یا جابر هل تعرفون (یعرفون ـ خ ل) ذلك**[1]**؟**

حضرت باقر فرمودند: «خداوند به حضرت محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم عنایت فرموده است تمام چیزهائی را که به آدم ابو البشر و تمام اوصیای او تا خاتم النّبییّن عنایت کرده است، ای جابر آیا این مطلب را شما ادراک می‌کنید؟ (یا آنکه مردم این حقیقت را درک می‌کنند؟.)»

و از کتاب «اختصاص» شیخ مفید از عبد اللَه بن‌بُکیر هجری از حضرت باقر علیه السّلام روایت است که فرمود: علی بن أبی‌طالب تحفه و هبه خداست به رسول بزرگوارش محمّد صلّی اللَه‌علیه و آله و سلّم **ورث علم الاوصیاء و علم ما کان قبله، اما ان محمدا ورث علم من کان قبله من الانبیاء و المرسلین.**[2]

---

[1] «بحار الانوار» ج ٦ ص ٢٢٩.

[2] همان.

«حضرت أمیرالمؤمنین تمام علوم اوصیاء و علوم پیغمبران سابق را ارث برد چون وارث پیغمبر بود، و پیغمبر وارث جمیع انبیاء و مرسلین بودند.»

امام وارث جنبه‌های روحی و علمی پیامبران است

باری آنچه از مجموع این احادیث استفاده می‌گردد آنکه جمیع کمالات روحی و علمی که در انبیاء گذشته بوده به حضرت محمد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و از آن حضرت به امیرالمؤمنین علیه السّلام و از او به ائمه اهل بیت علیهم السلام ارث رسیده است، نه تنها در وحی و علوم الهی که راجع به شرایع آنها بوده است بلکه تمام حالات و صفات روحی و کیفیّت اتّصال آنها به مبدأ اعلی از نقطه نظر اسم خاصی که به آن اختصاص داشته‌اند، و بلکه تمام معجزات و کراماتی که به اذن خدا از آنها سر می‌زد همه و همه در وجود مبارک پیغمبر اسلام منطوی و موجود است. چون معجزات انبیاء در اثر قدرت روحی و صفای قلب آنهاست که امر خدا در آنها تجلّی نموده و از دریچه نفوس طاهره آنها این

معجزات به اذن خدا پیدا می‌شود، و چون نفوس آنها متفاوت بوده لذا این تجلّیّات نیز مختلف و از هر پیغمبری یک نوع معجزه خاصّی به وجود آمده است.

و نیز علوم الهّیه آنها همگی بر یک روش و یک صراط نبوده بلکه از نقطه نظر درک مقام عظمت و توحید خدا هر یک از جنبه خاصّ و اسم مخصوص به بارگاه الهی بار یافته و از مخلصین شده‌اند. و القاب روح اللَه، یا کلیم اللَه، یا خلیل اللَه، یا نَجِی

اللَه، یا صفیّ اللَه و أمثال آنها القاب تشریفاتی و اعتباری نیست بلکه حکایت از یک نوع خاصّ از ملکه و کیفیّت مخصوص از نفوس آنها می‌نماید که جذبات الهی در هر یک از آنها به یک منوال نبوده بلکه هر یک از طریقی خاصّ و روشی مخصوص با صفای باطن خود سیر در اسمی از اسمای الهیّه نموده و حقیقت آن اسم در آنها ظهور پیدا کرده است، و به واسطه آن اسم معجزات و خارق العادات را انجام می‌دادند، و علومی ربّانی از دریچه همان اسم از عالم علم کلّی الهی توسط جبرائیل امین بر قلب آنها سرازیر می‌گردیده است.

امّا وجود مقدّس خاتم الانبیاء و المرسلین که جامع جمیع ظهورات اسماء الهیّه هستند دارای نفسی وسیع و قلبی فسیح و دارای اسم اعظم و مقام فناء در اسم احد و ذات مقدّس باری تعالی می‌باشند. لقب خاتم النّبییّن بر آن حضرت اعتبار و تشریف نیست بلکه سعه روح و استعداد سیر در همه اسماء و صفات و تجلّی اسم اعظم و تلّقی آخرین مراتب توحید و فنای در ذات احدیّت و اندکاک و انطوای

جمیع عوالم در نفس مبارک آن حضرت بلکه انطواء و اندکاک جمیع علوم و مواهب انبیای گذشته با کمالات روحی و علمی در آن حضرت حکایت از عنوان خاتم النّبییّن می‌کند. همه انبیاء مقدّمة الجیش آن حضرت بوده و هر یک از زاویه‌ای و دریچه‌ای خاصّ و راهی مخصوص به خدا راه یافته و صاحب کمال مخصوص شده‌اند، لیکن نفس بزرگ پیغمبر اسلام از همه زوایا و همه دریچه‌ها و از همه راهها به آن مقام منیع بار یافته و همه اسمای الهیّه در او تجلّی نموده است. بنابراین آن حضرت وارث همه پیغمبرانند و همه زیر نگین آن حضرت واقع و به شرف خدمت و تمسّک و استشفاع متمسّک‌اند.

«آنچه خوبان همه دارند تو به هزاران مرتبه بالاتر و والاتر از آنها داری».

بنابراین وجود مبارک آن سرور کاینات دارای علوم همه انبیاء و اوصیاء و دارای همه معجزات آنان و بیش از آنها هستند و لوای حمد در روز بازپسین فقط به دست آن حضرت داده خواهد شد، یعنی پیشوای حمد کنندگان خدا به همان طریقی که سزاوار مقام حمد اوست.

تمام این مراتب و درجات و کمالات و فضایل و مزایا و علوم و معجزات و اسماء الهیّه کلّیّه و اسم اعظم از آن حضرت به خلیفه و وصیّ آن حضرت و آئینه

تمام نمای آن، وجود مبارک امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السّلام منتقل شد و لوای حمد در روز قیامت از دست آن حضرت به امیرالمؤمنین می‌رسد.

این مقام وارثّیت در کتاب تکوین و کتاب تشریع است که علم ما کان و ما یکون الی یوم القیامة و ما هو کائن در صفحه ذهن آن حضرت مشهود و قدرت و عظمت اسماء الهیّه در نفس صافی و ضمیر منیر آن وصیّ، متجلّی و ظاهر است. ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾.

و بر این اساس است آیه مبارکه قرآن[1] در قضیّه مباهله که علی علیه السّلام را نفس رسول خدا می‌داند و روایات بسیاری از طریق شیعه و سنّی که آن حضرت را نفس رسول خدا شمرده است، و لازمه اتحاد نفس اتّحاد کمالات و معارف است. و علاوه بر این روایات بسیاری از شیعه و سنّی از رسول خدا صلی اللَه‌علیه و آله و سلّم روایت شده است که آن حضرت امیرالمؤمنین را به حضرت آدم و نوح و

---

[1] ﴿فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ﴾. سوره آل عمران: ۳ ـ قسمتی‌از آیه ٦١

ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی و یوسف تشبیه نموده و لازمه تشبیه تحقّق صفت مُشبَّه‌به در مشبه است، بلکه در بسیاری از آنها عنوان تشبیه نیست بلکه عنوان مثلیّت و برابری است. ما در اینجا فقط بعض روایاتی را که از طریق عامّه ذکر شده است نقل می‌کنیم.

شباهت أمیرالمؤمنین علیه السّلام با پیامبران در ویژگی‌های آنها

محمّد بن طلحه شافعی[1] از بیهقی با سند خود و ابن صباغ مالکی[2] از بیهقی در کتابی که در فضائل صحابه تصنیف کرده است با سند خود از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که قال: **من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه، و الی نوح فی تقواه، و الی ابراهیم فی حلمه، و الی موسی فی هیبته، و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن أبی طالب.**

حضرت رسول اکرم فرمودند: «هر کس

---

[1] «مطالب السؤول» ص ۲۲.

[2] «الفصول المهمه» ص ۱۲۱.

بخواهد به آدم ابوالبشر نظر کند در علم او، و به نوح در تقوای او، و به ابراهیم در حلم و شکیبائی او، و به موسی در هیبت و جلال او، و به عیسی در عبادت او، باید نظر کند به علی بن أبی‌طالب».

و فخر رازی در تفسیر آیه مباهله بعد از آنکه می‌گوید که از آن استفاده می‌شود که علی نفس رسول خدا بوده است و لازمه‌اش آن است که چون رسول خدا از جمیع انبیاء افضل و اشرف بوده است علی نیز باید از رسول خدا گذشته از بقیّه انبیاء افضل و اشرف باشد، می‌گوید: و این استدلال به آیه را تایید می‌کند حدیثی که موافق و مخالف بر آن اتّفاق دارند که رسول خدا فرمود: **من اراد ان یری آدم فی علمه، و نوحا فی طاعته، و ابراهیم فی خلته، و موسی فی هیبته، و عیسی فی صفوته فلینظر الی علی بن أبیطالب.**

«هر کس بخواهد آدم را، در علمش و نوح را در طاعتش، و ابراهیم را در خُلَّتش، و موسی را در هیبتش، و عیسی را در برگزیدگی و خلوصش ببیند باید علی بن أبی‌طالب را ببیند». و سپس گوید: این حدیث دلالت دارد که تمام کمالاتی که در آن پیمبران جدا جدا و متفرّق بوده در علی بن أبی‌طالب جمع شده است، و این دلالت دارد بر آنکه علی از تمام پیمبران افضل است. و امّا شیعیان از قدیم الایّام تا این زمان به آیه مباهله استدلال می‌کنند که علی از

همه اصحاب رسول خدا افضل است، چون آیه دلالت دارد که علی ـ رضی اللَه عنه ـ مثل نفس محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است مگر در آنچه که دلیل، تخصیص زده است، و نفس محمّد از جمیع اصحاب افضل بوده است پس واجب است که علی از همه اصحاب افضل باشد.[1]

و شیخ سلیمان قندوزی حنفی از أبو الحمراء روایت کرده از رسول خدا که: **مَنْ ارَادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ، وَ إلی نُوحٍ فی عَزْمِهِ، وَ إلی إبراهیمَ فی حِلْمِهِ، وَ إلی موسی فی بَطْشِهِ، و إلی عیسی فی زُهدِهِ فَلْیَنظُر إلی عَلِیِّ بن أبی طالبٍ.** أخرجه أبو الخیر الحاکمی.[2]

رسول خدا فرمود: «هر کس بخواهد آدم را علمش، و نوح را در اراده و عزمش، و ابراهیم را در حلم و بردباریش، و موسی را در زد و خورد و گرفتن و دادن و قوّتش، و عیسی را در زهدش ببیند، باید علیّ بن أبی‌طالب را ببیند.»

و نیز از ابن عبّاس روایت کرده است که

---

[1] «تفسیر فخر رازی» آیه مباهله ج ۷ ص ۸٦.

[2] «ینابیع الموده» ص ۲۱٤.

رسول اللَه فرمودند: **مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ**

إلى آدَمَ فی عِلْمِهِ، وَ إلَی نُوحٍ فی حُکْمِهِ، و إلَی إبراهیمَ فی حِلْمِهِ، و إلَی مُوسی فی هَیبَتِهِ، و إلَی عِیسی فی زُهْدِهِ فَلْیَنظُرْ إلی علیِّ بنِ أبی طالبٍ. أخرجه الملّا فی سیرته[1].

«هر کس بخواهد به آدم نظر کند در علم او، و به نوح نظر کند در حکم و فرمان و قضاوت او، و به ابراهیم در حلم او، و به موسی در هیبت او، و به عیسی در زهد او باید نظر کند به علیّ بن أبی‌طالب».

و این حدیث را ملّا علی متّقی در «کنز العمّال» آورده است.

و محبّ الدّین از أبو الحمراء روایت کرده که قال:

قالَ رسولُ اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **مَن ارَادَ أن یَنظُرَ إلَی آدَمَ فی عِلْمِهِ، و إلَی نُوحٍ فی فَهْمِهِ، وَ إلی إبراهیمَ فی حِلْمِهِ، وَ إلی یَحْیَی بن زَکریّا فی زُهدِهِ، وَ إلی موسی فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُر إلی علیِّ بن أبی طالبٍ.** أخرجه أبو الخیر الحاکمی.[2]

رسول خدا فرموده است: «هر کس بخواهد به آدم در علمش، و به نوح در فهم و ادراکش، و به

---

[1] «ینابیع المودّة» ص ٢١٤.

[2] «ذخائر العقبی» ص ٩٣.

ابراهیم در حلمش، و به یحیی بن زکریّا در زهدش، و به موسی در گیرودار و همّت و پشتکارش نظر کند باید به علیّ بن أبی‌طالب نظر کند». و این روایت را ابو خیر حاکمی با سند خود تخریج کرده است.

و در پاورقی از ص ۲۱۲ از «مناقب» ابن مغازلی گوید که: این حدیث را خوارزمی در «مناقب» خود ص ٤۹ و ص ۲٤٥، و محبّ الدین طبری در «الریاض النّضرة» ج ۲ ص ۲۱۷، و ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ۲ ص ۲۲۹ آورده و گفته است که: احمد حنبل در «مسند» خود، و بیهقی در «صحیح» خود این روایت را آورده‌اند.

و همچنین محبّ طبری از ابن عبّاس روایت کرده است که قال: قالَ رَسُولُ اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **مَنْ أرادَ أن یَنظُرَ إلی ابراهیم فی حِلمِهِ، وَ إلی نوحٍ فی حُکْمِهِ، و إلی یُوسف فی جَمالِهِ فلیَنظُر إلی علیٍّ بن أبی طالب.** اخرجه الملا فی سیرته.[1]

ابن عبّاس گوید که رسول خدا صلّی اللَه علیه

---

[1] «ذخائر العقبی» ص ۹٤.

و آله و سلّم فرمودند: «کسی که بخواهد به ابراهیم در حلم و شکیبائی او، و به نوح در حکم و فرمان و قضاوت او، و به یوسف در

جمال او تماشا کند باید تماشای علیّ بن أبی‌طالب را بنماید». و این روایت را ملّا علی متّقی در «کنز العمّال» آورد است.

و نیز ابن المغازلی با سند خود از انس بن مالک روایت نموده است که رسول خدا فرمود: **مَن أرَادَ أن یَنْظُرَ إلی عِلْمِ آدَمَ، وَ فِقْهِ نُوحٍ فَلْیَنظُر إلی عَلِی بن أبی طالبٍ.**[1]

«هر کس بخواهد به علم و دانش آدم و فقه نوح بنگرد علیّ بن أبی‌طالب را بنگرد».

و گنجی شافعی با اسناد متّصل خود از ابن عبّاس روایت کند قال: بَینَما رَسُولُ اللهِ صلّی اللَه علیه و اله و سلّم جَالِسٌ فی جَماعَة مِن اصحابِهِ اقْبَلَ عَلیٌّ فَلما بَصُرَ بِهِ رَسوُلُ اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم قال: **مَنْ ارادَ مِنْکُم أن یَنظُرَ إلی آدم فی عِلْمِهِ، و إلی نوحٍ فی حِکْمَتِهِ، وَ إلی إبراهیم فی حِلْمِهِ فلینظر إلی علی بن أبی‌طالب.**

ابن عبّاس گوید: «هنگامی رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در میان جمعی از اصحاب خود

---

[1] «مناقب» ابن المغازلی ص ۲۱۲.

نشسته بودند که أمیر المؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام وارد شد. چون نظر رسول خدا به او افتاد فرمود: هر کس از شما بخواهد نظر کند به آدم ابوالبشر در علمش و به نوح در حکمت و اطّلاعش به حقائق اشیاء، و به ابراهیم در بردباری و حلمش باید نظر کند به علیّ بن أبی‌طالب.»

و سپس گوید: علّت آنکه رسول خدا علی را تشبیه به آدم نمود در علمش برای آن است که خداوند خواصّ و صفات هر چیز را به آدم آموخت کما قال عَزّوَجَلَّ: ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها﴾.[1] پس هیچ چیز و هیچ حادثه و هیچ واقعه‌ای نیست مگر آنکه علم آن نزد علی است و او می‌تواند درک معانی و حقایق آنها نموده و استنباط فهم آنها را بنماید.

و علّت تشبیه به نوح در حکمت نوح یا در حُکم نوح چنانچه در روایتی دیگر آمده و شاید صحیح‌تر باشد آن است که علیّ علیه السّلام بر کفّار و منکران بسیار شدید بود و به مؤمنان بسیار مهربان و رئوف کَما وَصَفَهُ اللهُ تَعالی فِی القُرآنِ بِقَوْلِهِ: ﴿وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ

---

[1] سوره بقره: ۲ ـ قسمتی‌از آیه ۳۱.

عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ﴾.[1] و خداوند از شدّت نوح در قرآن کریم خبر داده است که می‌گوید: ﴿رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً﴾[2].

و علّت تشبیه او به ابراهیم در حلم ابراهیم خلیل الرّحمن آن است که خداوند ابراهیم را در قرآن به این صفت می‌ستاید بَقَوْلِهِ: ﴿إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾.[3]

بنابراین علیّ بن أبی‌طالب متخلّق به صفات انبیاء و متّصف به اخلاق اصفیاء بوده است.[4]

و قندوزی حنفی گفته است که: در کتاب «مناقب» از حسن بن علیّ بن محمّد بن‌جعفر الصّادق بن محمّد الباقر از پدرانش از أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیهم السّلام روایت است که: قالَ: **إنَّ رَسُولَ اللَهِ صلّى اللَه علیه و آله و سلّم نَظَرَ الَیَّ وَ انَا مُقْبِلٌ وَ اصْحابُهُ حَوْلَهُ وَ قَالَ لِی: اما انَّ فِیكَ شِبْهاً مِن عیسَی بنِ مَرْیَمَ، وَ لَوْ لا مَخافَة ان یَقُولَ فیكَ طَوائِفُ مِن امَّتی ما قالَتِ النَّصاری**

---

[1] سوره الفتح: ٤٨ ـ قسمتی‌از آیه ٢٩.

[2] سوره نوح ٧١ ـ آیه ٢٦.

[3] سوره هود: ١١ ـ آیه ٧٥.

[4] «کفایة الطالب» ص ١٢١ و ص ١٢٢.

فى عيسَى بنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فيكَ مَقالًا لا تَمُرُّ بِمَلاءٍ مِنَ النّاسِ إلّا أَخَذُوا التُّرابُ مِن تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَبْغُونَ فيهِ البَرَكَة وَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ. فقالَ المُنافِقُونَ: لَمْ يَرْضَ مُحَمَّدٌ الّا ان يَجْعَلَ ابنَ عَمِّهِ مَثَلًا لِعيسَى بنِ مَرْيَمَ، فَانزَلَ اللَهُ تَعالىَ: ﴿وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ* وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَيْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ* إِنْ هُوَ (أى على) إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَيْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرائِيلَ.﴾[1]

أميرالمؤمنين عليه السّلام فرمودند كه: وقتى من به طرف حضرت رسول اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم مى‌رفتم و آن حضرت در ميان اصحاب خود بودند، همين كه نظر آن حضرت بر من افتاد گفتند: آگاه باش اى على كه در تو شباهتى به عيسى بن مريم است، و اگر من نمى‌ترسيدم از آنكه طايفه‌اى از امّت من درباره تو بگويند آنچه را كه نصارى درباره عيسى بن مريم گفته‌اند هر آينه درباره تو كلامى مى‌گفتم كه

---

[1] «ينابيع المودّة» طبع اسلامبول ص ١٣١ و در «بحار الانوار» ج ٩ ص ٤٣٦ از «فضائل» ابن شاذان و كتاب الفضائل با مختصر اختلاف لفظى از ابن عبّاس از رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم در روز خيبر نقل كرده است. و آيات در سوره زخرف: ٤٣ ـ آيه ٥٧ تا ٥٩ مى‌باشد.

پس از آن کلام دیگر بر جماعتی از مردم عبور نمی‌نمودی مگر آنکه خاک زیر قدمهایت را برداشته و برای شفا و برکت می‌بردند. منافقون گفتند: محمّد راضی نشد و اکتفا نکرد تا آنکه پسر عموی خود را مثال عیسی بن مریم قرار داد. در این حال خدا این آیه

را نازل نمود: «چون ما عیسی بن مریم را به عنوان مثال شاهد آوردیم قوم تو ای پیغمبر از آن به فغان آمدند و گفتند: آیا معبودها و آلهه ما بهتر است یا او. ای پیغمبر این کلام را نگفتند مگر از روی جدل و خصومت که حقّاً آنها دشمنانند. او (یعنی علی) نیست مگر بنده‌ای که ما به او نعمت دادیم و او را مثال و نمونه کامل (مانند عیسی بن مریم) برای بنی اسرائیل آوردیم».

و سپس قندوزی گوید: و نظیر این روایت را سلمان و به طریق دیگر أبو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است و مطابق مُفاد همین روایت است قول جعفر الصادق علیه السّلام در دعای خود که عرض می‌کند: **اللَهُمَّ قَدْ أجَبْنا داعِیَكَ المُنْذِرَ النَّذیرَ مُحَمَّداً صَلَّیْتَ عَلَیْهِ عَبْدِكَ وَ رَسُولُكَ الَّذی دَعَا النّاسَ إلی وِلَاتِهِ عَلَیٍّ یَوْمَ الغَدیرِ الَّذی انعَمْتَ عَلَیْهِ وَ جَعَلْتَهُ مَثَلًا لِبَنِی اسرائِیلَ.**[1]

«بار پروردگارا ما اجابت کردیم دعوت پیغمبرت را که به سوی تو دعوت می‌کرد، آن پیامبر

---

[1] «ینابیع المودّة» ص ۱۳۱.

بیم دهنده و ترساننده محمّد که تو درودها و تحیّت‌های خود را بر او فرستادی، آن بنده ات و رسولت که مردم را به ولایت علیّ بن أبی‌طالب در روز غدیر دعوت کرد. علی آن کسی که او را مورد انعام خود قرار دادی و او را مثال بارز و نمونه ظاهر امامت و ولایت در بنی اسرائیل قرار دادی.»

و همچنین گوید: احمد حنبل و بزّار و أبو یعلی و حاکم از علیّ بن أبی‌طالب روایت کرده‌اند که قالَ:

دَعانی رَسُولُ اللَه صلّی اللَه علیه وَ آلِهِ وَ سلَّم فقالَ: انَّ فِیكَ مَثلًا فی عیسی ابْغَضَتْهُ الیَهودُ حَتَّی بَهَتُوا امَّهُ، وَ احَبَّتْهُ النَّصاری حَتَّی نَزَّلُوهُ بِالْمَنزِلَة الَّتی لَیْسَ فیها. ثُمَّ قالَ عَلِیٌّ: وَ إنَّهُ لَیَهْلِكُ فِیَّ اثنانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ یُقرَضُنی بِما لَیْسَ فیَّ، وَ مُبْغِضٌ یَحْمِلُهُ شَنآنی علی أن یَبْهَتَنی.[1]

أمیر المؤمنین علیه السّلام گفتند: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم مرا فرا خوانده فرمود: ای علی در تو مثال و شباهتی به عیسی بن مریم است که یهود او را دشمن داشتند تا به حدّی که به مادر او

[1] «ینابیع المودّة» ص ۲۸۳

تهمت زده و نسبت ناسزا دادند، و نصاری او را به حدّی دوست داشتند که منزله و مقامی برای او معیّن کردند که شأن و جای او نبود.

و سپس علیّ بن أبی‌طالب فرمود که: درباره من نیز دو دسته به هلاکت می‌افتند؛ اوّل دوستی که در دوستی آنقدر زیاده روی کند تا مرا در تحسین و تعریف به حدّی رساند که حدّ من نیست. دوّم دشمن و مُبغضی که بغض و عداوت او را وادار کند که به من تهمت زند و نسبت ناروا دهد.»

و نیز نظیر این روایت را احمد در «مسند» خود مرفوعاً از أمیر المؤمنین علیه السّلام ذکر کرده است.[1]

و اخباری که دلالت دارد که أمیر المؤمنین در حرم خدا وارد شد و روحش محو انوار الهی گردید و در ذات پروردگار فانی شد بسیار است، و البتّه کسی که دارای چنین صفتی باشد انوار تجلیّات ذات در وجودش متجلّی می‌گردد، ید اللَه و قدرة اللَه و عین اللَه و سمعُ اللَه می‌گردد و معجزات از او به ظهور می‌رسد، و هر چه اندکاکش در ذات مقدّس بیشتر باشد بروز و ظهور صفات خدا که لازمه ذات است بیشتر در آئینه وجود او تلألؤ می‌کند.

---

[1] «ینابیع المودّة» ص ٢١٤.

مزايا و كمالات أمير المؤمنين عليه السّلام

ابو نعيم اصفهانى با سلسله سند خود از يحيى بن سعيد انصارى از سعيد بن مسيّب از أبو سعيد خُدرى روايت كند كه: قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلّى اللهَ عليه و آلهِ وَ سلَّم لِعَلِيٍّ ـ وَ ضَرَبَ بَيْنَ كِتْفَيْهِ ـ **يا عَلِيٌّ لَكَ سَبْعُ خِصالٍ لا يُحاجُّكَ فِيهِنَّ أحَدٌ يَومَ القِيامَة؛ أنتَ اوَّلُ المؤمِنِينَ باللهِ ايماناً، وَ اوفاهُمْ بِعَهْدِ اللهِ، وَ أقوَمَهُمْ بِامرِاللهِ، وَ ارافُهُمْ بِالرَّعِيَّة وَ اقْسَمُهُمْ بِالسَّوِيَّة، وَ اعْلَمُهُمْ بِالقَضِيَّة، وَ اعْظَمُهُمْ مَزِيَّة يَوْمَ القِيَامَة.**[1]

أبو سعيد گويد: «حضرت رسول اكرم با دست خود بين دو كتف على زدند كه فرمودند: اى على در تو هفت صفت هست كه احدى در روز قيامت نمى‌تواند با تو در آنها برابر شود و هم‌طراز گردد: تو اوّل كسى هستى كه به خداى تعالى مؤمن شدى، و وفا كننده‌ترين مردم به عهد خدا هستى، و راستين‌ترين و محكم‌ترين آنها به امر خدا، و رئوف‌ترين و مهربان‌ترين آنها به رعيّت، و به تساوى

---

[1] «حلية الاولياء» ج ١ ص ٦٦.

قسمت کننده‌ترین آنها، و داناترین آنها به وقایع و امور، و مرافعات و حلّ خصومات، و بزرگترین منزله و رفیع‌ترین درجه آنها در روز قیامت».

و معلوم است که رسول خدا به طور اطلاق می‌فرماید ای علی، این صفاتی که

در تواست هیچ کس را در روز بازپسین قدرت برابری با تو نیست، یعنی تمام انبیاء و مرسلین نیز یارای برابری با تو را ندارند، و در این هفت صفت آن درجه و مقامی که تو طیّ کرده‌ای آنها طیّ ننموده‌اند.

و نیز أبو نعیم روایت کند با سند خود از انس بن مالك قال: بَعَثَنی النَّبیُّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم الی ابی بَرْزَة الاسْلَمِیِّ فَقالَ لَهُ ـ وَ انَا اسْمَعُ ـ : **یَا ابا بَرْزَة انَّ رَبَّ العَالَمِینَ عَهِدَ الَیَّ عَهْداً فی عَلِیِّ بْنِ أبِیطالبٍ فقالَ: إنَّهُ رایَة الهُدی، وَ مَنارُ الایمَانِ، وَ امامُ اولیائی، وَ نُورُ جَمِیعِ مَن اطاعَنی. یَا ابا بَرْزَة عَلِیٌّ بنُ ابیطالبٍ امینی غَداً فی القیامَة وَ صاحِبُ رَایَتی فی القِیامَة علی مَفاتیحِ خَزائِنِ رَحْمَة رَبِّیّ**[1].

انس بن مالک گوید: «رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم مرا فرستادند نزد ابو برزة اسلمی، چون خدمت پیغمبر رسید حضرت ـ در حالی که من می‌شنیدم ـ به او گفتند: ای ابا بَرزه خدای من با من

---

[1] همان مصدر.

پیمانی بسته است درباره علیّ بن أبی‌طالب و در آن عهد چنین گفته است: علیّ بن أبی‌طالب پرچم و علم هدایت است، و محل روشنائی و نور ایمان است، و پیشوای اولیاء من است، و نور تمام افرادی است که مرا اطاعت می‌کنند. ای ابا بَرْزه علیّ بن أبی‌طالب در فردای قیامت امین من است و صاحب عَلَم و لوای من است در قیامت بر کلیدهای خزینه‌های رحمت پروردگار من».

و معلوم است که چون رسول خدا از همه پیغمبران افضل و اشرف‌اند و هیچ کس از پیغمبران کلیددار خزینه‌های رحمت خدا نیست جز امین رسول خدا علیّ بن أبی‌طالب، پس از حصر این مقام نسبت به او استفاده می‌شود که حائز مقامی است که هیچ یک از انبیا ندارند.

و حموئی در «فرائد السّمطین» و أبو نعیم با اسناد خود روایتی را به اسحاق بن کعب بن عُجرة منتهی کرده که او از پدرش کعب روایت می‌کند که قال: قالَ رَسُولُ اللهِ صلَّی اللَه علیه وَ آلِهِ وَ سلَّم: **لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ**

مَمْسُوسٌ فی ذاتِ اللَه تعالَی.[1]

حضرت رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: «علی را سَبّ نکنید، و او را دشنام ندهید، علی وجودش به ذات مقدّس پروردگار تعالی خورده و فانی در ذات خدا شده، علی دیوانه خدا گشته است».

[1] «حلیة الاولیاء» ج ۱، ص ٦٨.

و نیز أبو نعیم با سند خود از سلیمان که او فرزند محمّد بن کعب بن عُجره است از عمّه خود زینب دختر کعب بن عجره که زوجه ابو سعید خُدری بوده است از ابو سعید خدری روایت کند: قالَ: شَکَی النّاسُ علِیًّا، فَقامَ رَسُولُ اللهِ صلَّی الله علیهِ وَ آلِهِ وَسلَم خَطِیباً فَقالَ: **یَا أَیُّهَا النَّاسُ لَا تَشکُوا عَلِیًّا فَوَ اللهِ إِنَّهُ لَاخْشَنُ فِی ذات اللهِ عَزَّ وَ جَل**[1].

أبو سعید گوید: «مردم نزد پیغمبر اکرم از علی شکایت کردند، حضرت رسول ایستادند و خطبه خواندند و فرمودند: ای مردم از علی شکایت نکنید، سوگند به خدا که او در ذات پروردگار عزّ و جلّ بسیار قوی و محکم است، و در ذات خدا مسامحه و مساهله ندارد».

و قندوزی شافعی نیز نظیر این حدیث را از رسول خدا آورده است و سپس گوید: این حدیث را احمد بن حنبل تخریج کرده است[2].

و نیز از کعب بن عجره مرفوعاً روایت است

---

[1] «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ٦٨.

[2] «ینابیع المودة» ص ٢١٦.

که رسول خدا فرمودند: **انَّ علیًّا مَخْشونٌ فی ذاتِ اللَه عَزَّ وَ جَلَّ:** «حقّا که علی در صلابت و استحکام و خشونت در ذات خدا شدید است». و سپس گوید: این حدیث را ابو عمر تخریج کرده است.[1]

و بر همین اساس بود که معجزات انبیاء و مرسلین از أمیر المؤمنین سر می‌زد.

امام فخر رازی در تفسیر آیه شریفه: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً﴾.[2] گوید: وَ لِهَذا قَالَ عَلِيُّ بْنُ أبی طالبٍ ـ كَرَّمَ اللَهُ وَجْهَهُ ـ **وَ اللَهِ مَا قَلَعْتُ بابَ خَيْبَرٍ بِقُوَّة جَسَدانِيَّة وَ لَكِن بِقُوَّة رَبَّانِيَّة.** وَ ذَلِكَ لانَّ عَلِيًّا ـ كَرَّمَ اللَهُ وَجْهَهُ ـ فی ذَلِكَ الوَقْتِ انْقَطَعَ نَظَرُهُ عَنْ عَالِمِ الاجْسادِ وَ اشْرَقَتِ المَلَائِكَة بِانوارِ عالَمِ الكِبْرِياء فَتَقْوى رُوحُهُ وَ تَشَبَّهَ بِجَواهِرِ الارواحِ المَلَكِيَّة وَ تَلَالَاتْ فِيهِ اضواءُ عالَمِ القُدسِ وَ العَظِمَة فَلَا جَرَمَ حَصَلَ لَهُ مِنَ القُدرَة مَا قَدَرَ بِهَا عَلَى مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ.[3]

---

[1] همان.

[2] سوره کهف ۱۸ ـ آیه ۹.

[3] «تفسیر کبیر رازی» ج ۲۱ ص ۹۱.

می گوید: «بر همین اصل بود که علیّ بن أبی‌طالب فرمود: «سوگند به خدا که من دَر خیبر را به قوّه جسمانی نکندم بلکه به قوّهٔ ربّانی از جای برآوردم». و علّت این امر آن است که علی علیه السّلام در آن وقت نظرش از عالم اجسام و طبع و طبیعت

منقطع و جدا بود و فرشتگان عالم کبریا و عظمت خدا از نور جلال و عظمت در دل او افاضه کرده بودند، بنابراین روحش به قوای ملکوتی قوّت گرفت و شباهت به آن حقایق و جواهر ارواح عالم ملکوت پیدا کرد و نورهای شدید عالم قدس و عظمت در وجود او درخشان و متلألأ شد، بنابراین چنان قدرت و قوّتی در او طلوع کرد که درِ خیبر (را که چهل و چهار نفر نتوانستند از زمین بردارند او به یک ضربه کند و پرتاب کرد و پل برای عبور لشگر به داخل قلعه خیبر قرار داد، و آن) را چنان از جا برکند که دیگران أبداً چنین قدرتی در آنها دیده نشد». تا اینجا کلام رازی را نقل کردیم.

آمدن أمیرالمؤمنین علیه السّلام از مدینه به مدائن برای دفن سلمان (ره)

ابن شهرآشوب روایت کند از حبیب بن حسن عَتَّکی از جابربن عبد اللَه انصاری که گفت: «حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام نماز صبح را به جماعت در مدینه با ما خواندند و پس از آن رو به ما نموده گفتند: ای مردم خدا اجر شما را در مرگ برادرتان سلمان، بزرگ قرار دهد. و در آن وقت

عمامه رسول خدا را به سر بستند، و دِراعه رسول خدا را پوشیدند و قَضیب رسول خدا را به دست گرفته و شمشیر او را حمایل نموده و بر ناقه عضباء که از رسول خدا به ارث رسیده بود سوار شدند و به قنبر گفتند: از یک تا دَه بشمار، قنبر گوید: همین که شمردم ما در مدائن در پشت در خانه سلمان بودیم. زاذان گوید که چون: مرگ سلمان نزدیک شد من به او گفتم: که ترا غسل می‌دهد؟ گفت: همان کسی که رسول خدا را غسل داده است. گفتم: ای سلمان تو در مدائن هستی و او در مدینه است. گفت: ای زاذان چون جانم از بدنم پرواز کرد چانه و لحیه مرا ببند در آن حال صدای چیزی که به زمین افتد خواهی شنید. زاذان گوید: سلمان روحش از قالب تن پرواز کرد، من چانه او را بستم، در آن حال صدای چیزی که به زمین سقوط نماید در پشت در شنیدم، در را باز کردم دیدم أمیر المؤمنین علیه السّلام است. حضرت فرمود: ای زاذان بنده صالح و عبد پرهیزگار خدا سلمان جان داد؟ عرض کردم: بلی ای آقای من، حضرت وارد شد و رداء را از روی سلمان کنار زد،

سلمان بر روی أمیر المؤمنین تبّسمی کرد. حضرت فرمود: آفرین بر تو ای سلمان، چون به محضر مقدّس رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم رسیدی بگو بعد از تو امّت تو با علی چه‌ها کردند. حضرت مشغول غسل و کفن او شدند و چون بر سلمان نماز گذاردند از آن حضرت صدای تکبیر شدیدی شنیدیم و دو نفر دیگر را دیدیم که با آن حضرت نماز

می گذارند، چون سؤال کردیم فرمودند: یکی از آنها برادرم جعفر و دیگری خضر علیه السّلام است. و با هر یک از آن دو هفتاد صفّ از ملائکه و در هر صفّی هزار هزار ملک بودند». (حضرت سلمان را در قبر گذاشتند و خاک بر او انباشتند و سپس به مدینه مراجعت کردند و هنوز سپیدی صبح ظاهر نشده بود). و أبو الفضل تمیمی در این قضیّه گوید:

«تو از من مقدار کمی از عجائب علیّ بن أبی‌طالب شنیدی، و تمام امور علی همیشه عجیب بوده است».

«دانستی که در یک شب وصیّ رسول خدا چون دعوت شده بود از مدینه به سرزمین مدائن آمد».

یَثْرِبَ وَ الاصباحُ مَا قَرُبا

«پس بدن طاهر سلمان را در میان قبر جای داد و سپس قبل از آنکه صبح طلوع کند به سرزمین مدینه برگشت».

«مانند آصف بن برخیا وصّی سلیمان بن داود که قبل از یک چشم بر هم زدن و یک مژگان بر هم نهادن از شهر سبا تخت بلقیس را برای سلیمان آورد و موانع و حجابها را پاره کرد».

«درباره آصف بن برخیا مگر تو تصدیق نکردی لیکن می‌گوئی که من درباره أمیر المؤمنین علیّ بن أبی‌طالب حیدر غلوّ کرده‌ام و مطالب دروغ را آورده‌ام»؟

«اگر آصف بن برخیا که وصیّ سلیمان است بتواند عرش بلقیس را در کمتر از یک چشم بهم زدن از شهر سبا حاضر کند پس احمد خاتم الانبیاء و المرسلین است و

وصیّ او که خیر الوصیّین است چگونه نمی‌تواند در یک شب از مدینه به مدائن آید و برگردد؟! یا آنکه به کلّی انکار کن و بگو تمام این مطالب قرآن و آوردن تخت بلقیس از سبا نیز سخن به مجازفه و پراکنده گوئی بوده است».

«و می‌گوئی که این معجزات را اهل غلوّ به علی نسبت می‌دهند، گناه اهل غلوّ چیست اگر احیاناً حکایت از امر واقع شده و حقیقتی بنمایند».

ذکر برخی از معجزات و مناقب أمیر المؤمنین علیه السّلام

ابن وهبان و فتّاك گفتند از قول جماعتی که: «ما با حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌رفتیم رسیدیم به نیزار و ناگهان دیدیم که در وسط راه، شیری خوابیده بود و بچّه هایش به پشت او سوار شده‌اند. جُوَیریَة بن مسهّر گوید: من دهانه مرکب خود را برگرداندم، حضرت فرمود: ای جویریه به کجا برویم؟ این حیوان سگی است از سگهای خدا و مطیع فرمان او، و این آیه را قرائت کردند: ﴿ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ

رَبِّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. «هیچ جنبده‌ای نیست مگر آنکه اراده و اختیار او به دست خداست و پروردگار من بر راه مستقیم است. در این حال شیر با حالت تضرّع و تَبَصْبُص به طرف حضرت آمد و دُم خود را از روی نیاز و رحمت تکان می‌داد و می‌گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَميرَ المؤمنين وَ رَحْمَة اللَه وَ بَرَكاتُهُ يَا ابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَه. حضرت به او فرمود: **وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبا الحارِثُ** تسبیح تو چیست؟ عرض کرد: سُبحانَ مَنْ الْبَسَنِی المَهابَة وَ قَذَفَ فی قُلُوبِ عِبادِهِ مِنّی المَخافَة «پاك و منزّه است آن خدائی که لباس هیبت را در تن من کرد و در دل بندگانش از من ترس و وحشت انداخت».[1]

و حضرت باقر علیه السّلام فرموده‌اند که: «وقتی جویریة بن مسهّر عازم سفری بود، أمیر المؤمنین علیه السّلام به او فرمودند: در راه به تو شیری خواهد رسید. عرض کرد: چکنم؟ حضرت فرمود: به او سلام برسان و بگو: أمیر المؤمنین مرا از

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱، ص ٤٤٨ و ص ٤٤٩.

تو در امان خود قرار داده است. جویریه حرکت کرد و در بین راه شیری به او رسید، جویریه به او گفت: ای

ابَا حارث أمیر المؤمنین علیه السّلام تو را سلام رسانیده و مرا از تو در امان خود آورده است. جویریه گوید: در این حال شیر برگشت و پنج مرتبه همهمه کرد. چون از سفر بازگشتم و حکایت شیر را برای حضرت بیان کردم حضرت با انگشتان خود پنج مرتبه شمردند و گفتند: آن پنج همهمه پنج سلامی بوده که برای من رسانیده است».[1]

عمرو بن حمزة بن العلوی در کتاب «فضائل الکوفة» گفته است: «روزی أمیرالمؤمنین علیه السّلام در محراب مسجد کوفه بود مردی برخاست و برای تجدید وضوء بیرون شد و به طرف رُحبه کوفه رفت که وضوء بسازد که ناگهان یک افعی او را دنبال کرد که او را برباید. مرد فرار کرد و به مسجد آمد و قضیّه را به أمیر المؤمنین علیه السّلام گفت: حضرت از جا برخاستند تا دَرِ سوراخ افعی آمده و شمشیر خود را دَرِ سوراخ گذاردند و به شمشیر گفتند: اگر تو مانند عصای موسی معجزه داری این افعی را از اینجا بیرون بیاور. ساعتی طول نکشید که افعی از سوراخ

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱، ص ٤٥٠.

بیرون آمد و با أمیر المؤمنین آهسته راز می‌گفت و سپس سر خود را بلند کرده و به آن مرد عرب گفت: مگر وقتی مرا در مقابل خود دیدی گمان نبردی که من چهارمین از آن چهار نفر هستم؟ مرد عرب گفت: صحیح است و با دست خود لطمه به صورت زد و تسلیم شد».[1]

عمّار بن یاسر و جابر انصاری هر یك گویند: من در بیابان با أمیرالمؤمنین علیه السّلام بودم که دیدم آن حضرت از جاده منحرف شد، چون به دنبال او رفتم دیدیم که نظر به آسمان می‌کند و سپس گفت: آفرین بر تو ای مرغ که به فضل خدا از صیّاد ایمن گشتی. عرض کردم: ای مولای من این مرغ کجای هواست؟ حضرت فرمود: آیا می‌خواهی او را ببینی و کلام او را بشنوی؟ عرض کردم: بله ای آقای من. حضرت نظری به آسمان نمود و دعای آهسته‌ای خواند که ناگهان آن مرغ به زمین آمد و روی دست حضرت آرمید. حضرت با دست خود بر پشت آن مرغ کشیدند و گفتند: به اذن

---

[1] همان کتاب ج ۱، ص ٤٥١.

خدا به سخن درآی، من علیّ بن أبی‌طالب هستم.

خداوند آن مرغ را به زبان عربی فصیح گویا کرد و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أميرالْمُؤمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ. حضرت جواب سلام او را دادند و گفتند: آب و غذای تو در این فلات و

بیابان خشک و بی آب و علف از کجاست؟ عرض کرد: ای آقای من چون من به یاد می‌آورم ولایت شما اهل بیت را سیر می‌شوم، و چون تشنه شوم از دشمنان شما بیزاری می‌جویم سیراب می‌گردم. حضرت فرمود: با برکت باشی با برکت باشی. و سپس آن مرغ پرید، مثل قول خدا که از قول سلیمان می‌گوید: ﴿یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ﴾.[1]

محمّد بن وهبان ازدی دیبلی در «معجزات النُبوّة» در ضمن خبری درباره أمیر المؤمنین نقل می‌کند که: «صفّی از مرغابیان در آسمان بر بالای سر أمیر المؤمنین در پرواز بودند و صدا می‌کردند و فریاد و غوغائی بر پا کرده بودند. حضرت به یاران خود گفتند: اینها بر شما سلام می‌کنند. بعضی از اهل نفاق با یکدیگر به اشاره و کنایه گوشه زدند. حضرت به قنبر فرمودند: ای قنبر با صدای بلند آواز ده و بگو: ای جماعت مرغابیان دعوت أمیرالمؤمنین و برادر رسول ربّ العالمین را اجابت کنید. قنبر صدا کرد، ناگهان مرغ‌ها پائین آمده و دور

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱، ص ٤٥١.

سر أمیرالمؤمنین دور می‌زدند. حضرت فرمودند: بگو پائین بیایند. چون قنبر گفت، مرغها آنقدر پائین آمدند که سینه‌های آنها به زمین صحن مسجد می‌خورد و همه در جای معیّنی قرار گرفتند. حضرت با آنها صحبت کرد به لغتی که ما نفهمیدیم. آنها سرهای خود را به جلو می‌کشیده و صدا می‌کردند، حضرت فرمود: به اذن خدا به سخن درآئید، در آن وقت همه به اذن خدا تکلّم نموده و به زبان عربی آشکار گفتند: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَالمؤمِنِينَ وَ خَلَيفَة رَبِّ العَالَمِينَ. و این مطلب مانند قول خدای تعالی است که درباره حضرت داوود علیه السّلام می‌فرماید: ﴿يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ ...﴾[1]

و در «علل الشرایع» از علیّ بن حاتم قزوینی با اسناد خود از اعمش از ابراهیم بن علیّ بن أبی‌طالب روایت است که: «آن حضرت روزی از منزل خارج و کنار فرات ایستادند و گفتند: ای هناش، در این حال یک جِرّی (که نوعی از مار ماهی

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱، ص ٤٥٢. و همچنین آیه ۱۰، سبأ: ٣٤.

است و عرب آنرا حَنکَلیس و ثُعبان الماء گوید) سر از آب به‌درآورد. حضرت فرمود: کیستی؟ گفت: من از امّت بنی اسرائیل بودم، ولایت شما را بر من عرضه داشتند قبول نکردم خدا مرا به صورت مارماهی مسخ کرد.[1]»

ابن شهرآشوب گوید: ابن مردویه در کتاب «مناقب»، و أبو اسحاق ثعلبی در تفسیر خود، و أبو عبد اللَه بن منده در کتاب «معرفة»، و أبو عبد اللَه نطنزی در «خصائص»، و خطیب در «أربعین»، و أبو احمد جرجانی در «تاریخ جرجان» داستان ردّ الشّمس را برای أمیرالمؤمنین ذکر کرده‌اند، و أبو بکر ورّاق کتابی در طرق احادیث ردّ شمس نوشته، و أبو عبد اللَه جعل کتابی در اثبات امکان و جواز ردّ شمس نگاشته، و أبوالقاسم حسکانی مسأله‌ای در تصحیح ردّ شمس و ترغیم نواصب معاند آورده، و أبوالحسن ابن شاذان کتابی در بیان کیفیّت ردّ شمس به أمیرالمؤمنین علیه السّلام نوشته، و أبو بکر شیرازی در کتاب خود حدیث

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱، ص ٤٥٢.

ردّ شمس را مفصّل و مستوفی با اسناد خود از شعبه از قَتاده از حسن بصری از امّ هانی ذکر کرده است، و سپس گفته که: حسن بصری بعد از این روایت گفته است که: خداوند تعالی در این باره دو آیه نازل فرموده است: اوّل قوله تعالی: ﴿وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرادَ شُكُوراً﴾.[1] یعنی این جانشین آن می‌شود برای کسی که بخواهد فرض واجب خود را بجای آورد یا آنکه فریضه بجای نیاورده خوابیده باشد یا قصد حمد و شکر پروردگار را داشته باشد. دوّم قوله تعالی: ﴿يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهارَ عَلَى اللَّيْلِ﴾.[2] و بعداً گفته است که شمس برای أمیرالمؤمنین علیه السّلام چندین مرتبه برگشت. یك مرتبه همان دفعه‌ای که سلمان روایت کرده است، و در روز بساط، و روز خندق، و روز حُنین، و روز خیبر، و روز قرقیساء[3]، و روز بَراثا، و روز غاضریّه، و روز نهروان، و روز بیعت رضوان، و روز صفّین، و در

---

[1] سوره فرقان ۲۵: آیه ٦۲.

[2] سوره زمر ۳۹: آیه ۵.

[3] قرقیساء شهری است در ساحل فرات.

نجف، و در بنی مازر، و در وادی عقیق، و بعد از احُد.

و کلینی روایت کرده که در مسجد فضیخ در مدینه خورشید برای آن حضرت برگشته است! امّا آن مقداری که معروف است دو مرتبه است: یکی در زمان حیات رسول خدا در کُراع الغَمیم، و دیگر بعد از رحلت آن حضرت در بابِل.

امّا در زمان حیات، همان مرتبه‌ای است که امّ سلمه و اسماء بنت عُمَیس و

جابربن عبد اللَه انصاری و أبوذر غفاری و ابن عبّاس و أبو سعید خُدری و أبو هریره و حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که: حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در کُراع الغَمیم نماز گزاردند، و چون سلام نماز را دادند وحی بر آن حضرت نازل شد. در این حال علیّ بن أبی‌طالب آمد و پیغمبر را در حال نزول دید، نشست و رسول خدا را در بغل گرفته و تکیه حضرت را به خود داد و همین طور وحی بر پیغمبر می‌آمد تا آفتاب غروب کرد. چون نزول وحی به پایان رسید، فرمود: ای علی نماز خوانده‌ای؟ عرض کرد: نه! و قضیّه را برای رسول خدا بیان کرد. رسول خدا فرمود: دعا کن خدا خورشید را برای تو برگرداند. أمیرالمؤمنین دعا کردند، در این حال ناگه خورشید پاک و نورانی ظاهر شد».

و در روایت أبو جعفر طحاوی است که: «رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم عرض کردند: بار پروردگارا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود، خورشید را برای او برگردان، خورشید برگشت. حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام

برخاستند و نماز خود را به جای آوردند. چون از نماز فارغ شدند خورشید فرو نشست و ستاره ظاهر شد». و در روایت أبو بکر مَهرویه چنین وارد است که: «أسماء گفت: سوگند به خدا که چون خواست خورشید فرو بنشیند صدائی مانند صدای ارّه که در چوب فرو رفته و مشغول بریدن است به گوش ما رسید». أبو بکر مَهرویه گوید: و این قضیّه در ناحیه ضَهیاء[1] در راه جنگ خیبر واقع شد. و نیز روایت است که: آن حضرت نماز خود را به طور ایماء و اشاره خواندند و چون خورشید برگشت به امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعاده کردند».[2]

و در این قضیّه صاحب بن عبّاد گوید:

«توبه گناهکاری ابداً قبول نمی‌شود مگر به محبّت علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام».

«برادر رسول خدا بلکه داماد رسول خدا

---

[1] ضهیاء ممکن است زمین قَفر و بی آب و علف باشد.

[2] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱، ص ٤٥٩.

است، و داماد ابداً قابل قیاس و برابر با صاحب و رفیق نخواهد بود».

«ای اقوام و عشیره من کیست مانند علی؟ و به تحقیق که برای او خورشید از غیبت بازگشت نمود».

و حمیری گوید:

«پس چون وحیی که بر پیغمبر می‌رسید تمام شد، و علیّ بن أبی‌طالب نماز عصرش را نخوانده بود، و خورشید در افق مغرب رسید، رسول خدا برای او دعا کرد. پس خورشید پس از غروبش برای علی برگشت و در اوّل شب برای خورشید طُلوع و مَطلعی بود».

مرتبه دوّم بعد از رحلت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم. جُویریة بن مُسهَّر و ابو رافع و حسین بن علی علیهما السّلام روایت کنند که: «چون حضرت أمیر المؤمنین برای جنگ صفّین حرکت کرد و از روی رود فرات عبور نمود، خود آن حضرت نماز گزاردند و بعضی نیز با آن حضرت

نماز به جای آوردند امّا بقیّه لشگر نتوانستند از عبورشان فارغ شوند مگر در زمانی که آفتاب غروب کرده بود و نماز عصر اغلب سپاهیان فوت شد. نزد حضرت آمده و عرض کردند: نماز ما فوت شده است. حضرت از خدا درخواست نمودند که خورشید را برگرداند، خورشید طلوع کرد و در افق روشن نمایان شد. همین که لشکر نماز خود را به جای آوردند ناگهان یک صدای شدید مانند صدای چیزی که از جائی بیفتد از ان شنیده شده به طوری که مردم ترسیدند و به تهلیل و تسبیح و تکبیر مشغول شدند، و غروب نموده در زیر افق پنهان شد». و مسجد ردّ شمس در زمین بابِل مشهور و معروف است.

و از ابن عبّاس به طرق بسیاری روایت شده است که ردّ شمس نشد مگر برای سلیمان وصیّ داود؛ و یوشع بن نون وصیّ موسی؛ و علیّ بن أبی‌طالب وصی

محمّد صلوات اللَه علیهم اجمعین.[1]

سیّد حمیری گوید:

«چون وقت نماز أمیرالمؤمنین فوت شد، و خورشید در آستانه غروب قرار گرفت، برای نماز علی بازگشت نمود. به طوری که نور آن در افق می‌درخشید، و برای نماز عصر علی تلألؤ داشت؛ و سپس مانند ستاره‌ای که فرو افتد، فرو افتاد. و بار دیگر خورشید در شهر بابل برای علی برگشت؛ و برای احدی از مردم خورشید برنگشته است. مگر

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱، ص ٤٦٠. علّامه امینی در جلد ۳ «الغدیر» از ص ۱۲٦ تا ص ۱٤۲ راجع به حدیث ردّ شمس و جواب منکرین و بیان روات این حدیث از اعلام علماء بحث کرده و فرموده است که: بزرگان از اعلام که این حدیث را روایت کرده‌اند چهل و سه نفرند. هر کس مشروحاً بخواهد مراجعه کند.
و نیز در ج ۳ «الغدیر» ص ۳۹۳ گوید: حدیث ردّ شمس را در بابل برای أمیر المؤمنین علیه السّلام نصر بن مزاحم در کتاب «صفّین» با اسناد خود از عبد خیر آورده است، و عبد خیر، کیفیّت نماز خود را با علی" علیه السّلام" نقل می‌کند که البتّه با روایت ابن شهرآشوب تفاوت دارد.

اوّلین بار برای یوشع بن نون و پس از آن برای علی؛ و در این بازگشت اسرار امر شگفت آوری است».

و نیز حمیری گوید:

وَ تَدَلَّتْ عَیْنُهَا لِغُروبِ

«علی آن کسی است که یک بار خورشید برای او برگشت در شهر پاک و پاکیزه (مدینه) در روز وَحْی پس از آنکه در افق پنهان گشته بود.

و یک بار دیگر در بابِل برای او برگشت پس از آنکه سیر خود را در آسمان

نموده بود و قرص آن سرازیر در افق مغرب شده بود».

و ابن حمّاد گوید:

«و خورشید برای تو در شهر بابل برگشت و بنابراین تو بر یوشع افتخار و مباهات کردی در آن وقتی که بدین مقام شرف یافت».

و هیچگاه اسباط و فرزندان یعقوب مانند دو نجل و دو فرزند تو که دو سبط رسول خدا هستند نخواهند بود».

و نیز ابن حمّاد گوید:

«خداوند، ولای علی را به ولای خود مقرون نمود، در آن وقتی که علی خم شده بود و در حال رکوع بود و به مسکین صدقه و زکاة داد.

پروردگار عرش، او را نفس محمّد نامید در روز مباهله، و این مطلبی است که قابل انکار نیست.

یکبار خورشید برای او در خیبر بازگشت نمود، در وقتی که شب فرا رسیده، و ستارگان درخشان و نورانی ظاهر شده بودند.

و یکبار دیگر در بابل خورشید برای او برگشت، و سوگند به خدا که یوشع از علی بهتر نیست».

و عَوْنی گوید:

«و فراموش مکن روز خورشید را، در آن وقتی که برای او بازگشت نمود، در

انبساط و امتدادی که از نور بلند و آشکارای خود، از خود ظاهر نموده بود».

و این قضیّه در برکه آب (نام محلّی است) به وقوع پیوست؛ و یکبار هم در بابل، چون رجوع شخص منقاد و مطیعی به امر او رجوع کرد».

و سروجی گوید:

«و خورشید در روز بابل از امر علی در هنگامی که به آن امر نموده بود، عدول و تعدّی نکرد. چون موقع نماز عصر رسیده بود، و آتش جنگ بر پا بود، أمیر المؤمنین اشاره‌ای به خورشید کرد و با نگاه خود به او امر کرد. و خورشید همین طور از حرکت ایستاد تا علی نمازش را خواند و سپس به جای خود سرازیر شد».

ابن شهرآشوب گوید: با سلسله سند متّصلی که دارم روایت کردند برای من ابن شیرویه دیلمی، و عبدوس همدانی، و خطیب خوارزمی از کتابهای

خودشان، و روایت کردند برای من جدّ اعلای من شهرآشوب، و محمّد فتّال از کتابهای اصحاب ما مانند ابن قولویه، و کشّی، و عَبدکی از سلمان و أبوذر و ابن عبّاس و علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام که: «چون با رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شهر مکّه را فتح نمودیم و به هوازن رسیدیم حضرت فرمودند: ای علی برخیز و مقام و منزلت خود را نزد خدای تعالی بنگر، چون خورشید طلوع کند با او تکلّم کن. أمیر المؤمنین علیه السّلام برخاستند و به خورشید در حال طلوع گفتند: **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا العبد الدائبُ فی طاعَة اللَهِ رَبِّهِ.** «سلام بر تو ای بنده کوشا در راه اطاعت و بندگی پروردگار خود». خورشید جواب آن حضرت را داد و گفت: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يا أخا رَسُولِ اللَه وَ وَصِيَّهُ وَ حُجَّة اللَهِ عَلَى خَلْقِهِ. «سلام بر تو ای برادر و وصیّ پیغمبر خدا و ای حجّت خدا بر بندگانش». أمیرالمؤمنین ناگهان خود را به زمین انداخته و به سجده رفت و در حال گریه، شکر می‌نمود. حضرت رسول خدا علی را از زمین برداشتند و با دست مبارك

خود بر چهره او می‌کشیدند و فرمودند: برخیز ای حبیب من، ملائکه آسمان از گریه تو به گریه در آمدند و خداوند به تو بر حمله عرشش مباهات نمود. و سپس فرمود: **الحَمدُ لِلَّهِ الَّذی**

فَضَّلَنی عَلی سائِر الانبیاء وَ أَیَّدَنِی بِوَصِیَّة سَیِّدِ الاوصِیاءِ. ثُمَّ قَرَأ: ﴿وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾.[1] «تمام موجودات آسمان و زمین همه از روی رغبت یا از روی کراهت همه در مقام تسلیم و انقیاد حضرت باری هستند و بازگشت همه آنها به سوی خداست».[2]

---

[1] سوره آل عمران، ۳: آیه ۸۳.

[2] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱ ص ٤٦٤. و علّامه امینی درج ۳ ص ۳۹۲ «الغدیر» فرموده است: حموینی در «فرائد السمطین» و خوارزمی در «مناقب» ص ٦٨ و قندوزی در «ینابیع» ص ۱٤۰ روایت کرده‌اند از رسول خدا صلّی الله علیه و آله ب ۳۸ انّه قال لعلیّ: یا أبا الحسن کلّم الشمس فانّها تکلّمک. قال علیّ علیه السّلام: السّلام علیک أیّها العبد المطیع للّه و لرسوله فقالت الشمس: السّلام علیک یا أمیر المؤمنین و إمام المتّقین و قائد الغرّ المحجلّین یا علیّ أنت و شیعتک فی الجنة. یا علیّ أوّل من تنشقّ عنه الارض محمّد ثمّ أنت، و اوّل من یحیی محمّد ثمّ أنت، و اوّل من یکسی محمّد ثمّ

عونی گوید:

«امام من، سخن گوینده با خورشید است، و نورش را برگردانید؛ و بنابراین آیا همانند سخنگوی با خورشید در میان این قوم کسی پیدا می‌شود؟»

و ابن حمّاد گوید:

و

«و چون علی سخن گفت، خورشید برگشت؛ و از اسماء امام، بَدء ظهور و بروز اسماء کلّیّه و شئون جمالیّه او را نشان داد».

و ابن هانی مغربی گوید:

أنت. فسجد علیّ علیه السّلام للّه تعالی و عیناه تذرفان بالدّموع، فانکبّ علیه النبیّ فقال: یا اخی و حبیبی ارفع رأسک فقد باهی الله بک اهل سبع سماوات.

«و خورشید سر برهنه و بدون مقنعه جلوه کرد؛ و آرزوی او این بود که اگر

می‌توانست زمین را بوسه زند، و بر بالای سر أمیر المؤمنین ابری پیدا شد، که بر تاج و تارک او سایه می‌افکند.

و گرداننده آن ابر، جبرائیل بود که هر جا علی می‌خواست آنرا می‌برد؛ و زمانهای بسیار گذشت که سایه‌های خود أمیرالمؤمنین، جبرئیل را دور می‌کرد و او را از منزلت و قیمت می‌انداخت».

و شیخ طوسی در «أمالی» از أبو محمّد فخّام با سند خود از أبو مریم از سلمان روایت کرده است که گفت: «ما در نزد رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نشسته بودیم که علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام وارد شد. حضرت رسول یك دانه ریگ به دست أمیرالمؤمنین دادند. چون ریگ در دست او قرار گرفت شروع به سخن کرد و گفت: لَا إِلَهَ إِلّا اللَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَهِ، رَضیتُ باللَهِ رَبّاً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیاً وَ بِعَلِیٍّ وَلِیًّا. «نیست معبودی جز خداوند عزّ و جلّ، و محمّد است رسول خدا، به خدا راضی شدم که پروردگارم باشد و به محمّد که پیغمبرم باشد و به علی که صاحب اختیار و مولایم

باشد». فقالَ النَّبِیُّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **مَنْ أصبَحَ مِنکُم راضِیاً بِوِلَایَة عَلیٍّ فقَدْ أَمِنَ خَوْفَ اللَهِ وَ عِقَابَهُ.**

«حضرت رسول خدا فرمودند: کسی که روزگار خود را بگذراند و راضی باشد به ولایت علیّ بن أبی‌طالب از خوف و عذاب خدا ایمن است»[1].

عونی گوید:

«صاحب حوله و سطل و آن کسی که در دست او ریگها تسبیح خدا کردند، کیست»؟

و ابن حمّاد گوید:

«علی کسی است که در دست او، ریگهای سفید، تسبیح خدا کردند، تا این برای فضل و فضیلت او، دلیل و برهانی آشکار بوده باشد».

عبد الواحد بن زید گوید: «من در طواف کعبه بودم دیدم دختری به خواهرش می‌گوید: لا وَ حَقِّ المُنتَجَبِ بِالوَصِیَّة الحَاکِمِ بِالسَّوِیَّة العادِلِ فی القَضِیَّة

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱، ص ٤٦٦.

العالى

البَیِّنَة زَوْجِ فَاطِمَة المَرْضِیَّة ما کان کذا «سوگند به حقّ آن مردی که خدا او را برای وصایت پیغمبرش اختیار کرد، آنکه در بین مردم به مساوات حکم کند و در مرافعات و رفع خصومات عدالت ورزد و دارای بیّنه و برهان آشکاری بر امامت خود، و شوهر فاطمه مرضیّه است، که آن مطلب از آن قرار نبود». من به آن دختر گفتم: آیا تو علی را می‌شناسی؟ گفت چگونه نشناسم او را؟ پدر من در واقعه صفّین در رکابش شهید شد. روزی علی منزل ما آمد و به مادرم گفت: حالت چه طور است ای مادر یتیمان؟ مادرم گفت: حالم خوب است، و سپس دست مرا و این خواهرم را گرفت و نزد أمیر المؤمنین آورد و من به علّت مرض آبله نابینا شده بودم چون علی ما را دید آهی عمیق از دل کشید و گفت:

یعنی «من در هیچیک از مصائب و بلاهائی که به من رسیده است آه نکشیده‌ام مانند آهی که برای اطفال یتیم در زمان کودکی آنها کشیده‌ام. پدر آنها

مرده است، همان کسی که آنها را در مشکلات و سختی‌های زندگی مدد می‌کرد و در سفر و حضر آنها را تکفّل می‌نمود». و سپس دست مبارکش را بر چشم‌های من کشید در همان لحظه چشمانم باز شد و چنان نوری یافت که در شب تاریک شتر رمیده را می‌توانم ببینم».[1]

حاتمی با اسناد خود از ابن عبّاس روایت کرده است که: «مرد سیاهی نزد أمیر المؤمنین آمد و اقرار کرد که دزدی کرده است. حضرت سه بار از او سؤال کردند، در هر بار اعتراف کرد و گفت: ای أمیر المؤمنین مرا تزکیه و طاهر کن، حدّ بر من جاری کن من دزدی کرده‌ام. حضرت امر نمودند و دست او را بریدند. آن مرد سیاه به راه افتاد و رفت. در راه ابن کَوّا او را دید و گفت: که دست تو را بریده است؟ گفت: لَیْثُ الحِجازِ، وَ کَبْشُ العِراقِ، وَ مُصادِمُ الابطالِ، المُنتَقِمُ مِنَ الجُهّالِ، کریمُ الاصلِ، شریفُ الفصْلِ، مُحِلُّ الحَرَمینِ، وَارِثُ المَشعَرَینِ، أبو السِّبْطَینَ، اَوَّلُ السّابِقینَ

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱ ص ٤٧٢.

وَ آخر الوصِيّن من آل

يس، المُؤَيَّدُ بِجَبرائيل، المنصُورُ بِميكائِيلُ، الحَبْلُ المَتينُ، المَحْفُوظُ بِجُنْدِ السَّماءِ أجمَعِينَ، ذَاكَ وَ اللهِ أميرالُمؤمِنِينَ عَلَى رَغْمِ الرّاغمين. «مرد سیاه گفت شیر حجاز، و قوچ عراق، و زمین زننده شجاعان روزگار، و انتقام گیرنده از جاهلان، آنکه ریشه‌اش اصیل و بزرگوار است، و پیوندش شریف است، مُحلّ دو حرم، و وارث دو مشعر، پدر دو سبط رسول خدا، اوّل سابقین، و آخر وصیّین از آل رسول الله، آنکه جبرائیل تأییدش کند و میکائیل یاریش کند، ریسمان متّصل و محکم خدا، محفوظ به لشکرهای آسمان، اوست سوگند به خدا امام مؤمنان و أمیر آنها علی رغم دشمنان».

ابن کوّا به او گفت: علی دست تو را بریده و تو این‌گونه او را تمجید می‌کنی؟ مرد سیاه گفت: سوگند به خدا که اگر مرا قطعه قطعه کند آناً فآناً محبّت او در دل من افزون شود. ابن کوّا نزد أمیر المؤمنین علیه السّلام آمد و داستان برخورد و ملاقاتش را با مرد سیاه بیان کرد. حضرت فرمود: ای ابن کوّا دوستان و محبّین ما افرادی هستند که اگر آنها

را تکّه تکّه کنیم دوستی و محبّت آنها به ما زیاد گردد، و دشمنان ما کسانی هستند که اگر روغن و عسل در کام آنها بریزیم دشمنی و بغض آنها زیاد شود. و سپس به حضرت امام حسن علیه السّلام فرمودند: برو و آن عموی سیاه خود را بیاور. حضرت امام حسن آن مرد سیاه را نزد أمیر المؤمنین علیه السّلام حاضر نمود. حضرت دست بریده سیاه را برداشته و به محلّ بریدگی گذاردند و ردای خود را بر روی آن کشیدند و به کلمات آهسته دعائی خواندند. آن مرد سیاه برخاست و چنان دستش به حال اوّلیه برگشته که در رکاب پدرم أمیر المؤمنین علیه السّلام جنگ می‌نمود تا آنکه در واقعه نهروان شهید شد». و گفته شده است که اسم آن مرد سیاه أفْلَح بوده است.[1]

ابن مکّی گوید:

«آیا علی، دست غلام خود را پس از آنکه بریده و جدا شده بود، برنگردانید؟ آیا علی، چشم را پس از آنکه نورش از بین رفته بود، برنگردانید»؟

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱، ص ٤٧٣.

و یکی از دستهای هشام بن عدیّ هَمدانی، در واقعه صفّین جدا شد، حضرت

دست او را برداشتند و دعائی خواندند و به جای خود چسبانیدند. هشام گفت: ای أمیرالمؤمنین چه خواندی؟ حضرت فرمود: سوره فاتحة الکتاب را.

هشام مثل آنکه این سوره را کوچک شمرد که ناگهان دست جدا شد و قسمت بریده شده افتاد. أمیرالمؤمنین علیه السّلام دیگر به او اعتنائی نکردند و از نزد او گذشتند.[1]

ابن مکّی گوید:

«ای امیرالمؤمنین! آیا تو آن دست را پس از

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱ ص ٤٧٣. درباره توضیح معنای این بیت دوّم در «مناقب» از کتاب «معرفة الفضائل» و «علل الشرایع» صدوق از سدیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده است که: «چون از آن حضرت سؤال شد که چرا حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام در بابل نماز عصر را به تأخیر انداختند؟! حضرت در پاسخ فرمود: چون أمیر المؤمنین نماز ظهر را بجای آوردند، نظرشان به جمجمه‌ای افتاد که بر روی زمین بود؛ حضرت شروع کردند با او به سخن گفتن، که ای جمجمه تو کیستی و از کجا هستی؟ جمجمه گفت: من فلان پسر فلان هستم، سلطان و پادشاه بلد آل فلان. حضرت فرمود: داستان خود را برای من بیان کن؛ اوضاع خود را، و اوضاع زمانت را. جمجمه شروع کرد به تکلّم کردن، و اوضاع خود و وقایع زمان خود را از خیر و شرّ برای أمیر المؤمنین بیان کرد؛ و حضرت به او مشغول بود تا خورشید غروب کرد؛ و حضرت با آن جمجمه با سه حرف از انجیل سخن گفتند: تا آنکه عرب نداند ـ القصّه. و این جمجمه جُلَندی پادشاه حبشه بوده است که نامش ابرهه و با فیل برای انهدام کعبه آمده بود.

آنکه بریده شده بود، آشکارا و در محضر عام، برنگردانیدی؟! و بر دست صاحبش متّصل نکردی؟!، همچنانکه آن چشم را پس از آنکه از بین رفته بود، برگردانیدی؟! و جمجمه سر جُلَندی در حالتی که استخوان پوسیده‌ای بود، چون او را مخاطب کردی، در جواب خطاب تو پاسخ نداد؟!»

و در کتاب ابن بابویه و أبو القاسم بُستی و قاضی أبو عمرو بن أحمد از جابربن عبد اللَه انصاری و از انس بن مالک روایت کرده‌اند که: «جماعتی از علیّ بن أبی‌طالب نزد عمر بَدی می‌گفتند و او را کوچک می‌شمردند. سلمان گفت: ای عمر به یاد داری آن روزی را که من و تو و أبوبکر و أبوذر نزد رسول خدا بودیم حضرت یک شمله‌ای برای ما روی زمین بگسترد و هر کدام از ما چهار نفر را در یک گوشه آن بنشاند و دست علی را گرفت و او را در وسط شمله بنشاند، سپس فرمود: ای أبوبکر برخیز و به

علی به لقب أمیرالمؤمنین سلام کن و به عنوان خلیفة المسلمین سلام کن، و بعداً به هر یک از سه نفر دیگر چنین فرمود، و سپس فرمود: ای علی برخیز و بر این نور یعنی خورشید سلام کن. أمیر المؤمنین برخاست و گفت: درود بر تو ای آیت نورانی و نور دهنده خدا. قرص خورشید جواب سلام علی را داد و بلرزید و بگفت: و بر تو سلام باد. و سپس رسول خدا فرمود: **اللَهُمَّ إنَّكَ أعْطَيْتَ لاخِی سُلَيْمانَ صَفِيَّكَ مُلْكاً وَ ريحاً** ﴿غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ﴾[1] **. اللَهُمَّ أرسِلْ تِلكَ لِتَحْمِلَهُمْ إلى أصحابِ الكَهْفِ.**

«بار پروردگارا تو به برادر من سلیمان صَفیّ و برگزیدهٔ خود قدرت و ملکی دادی و باد را مسخّر او نمودی که بساط او را در صبحگاه به اندازه مسافت یك ماه راه برد و عصر یك ماه، خدایا آن باد را بفرست تا اینها را به سوی اصحاب کهف حرکت دهد». أمیر المؤمنین گفتند: ای باد ما را حرکت بده. پس ما خود

---

[1] سوره سبأ، ٣٤: قسمتی‌از آیه ١٢

را در روی هوا دیدیم و سیر می‌کردیم تا آنکه آن حضرت فرمود: ای باد ما را زمین بگذار. باد ما را در دهانه کهف (غار اصحاب کهف) زمین گذارد و هر یك از ما برخاستیم و بر اصحاب کهف سلام کردیم و أبداً جواب ما را ندادند. أمیر المؤمنین ایستاد و گفت: **السَّلَامُ عَلَیکُم أهلَ الکَهف** و ما شنیدم که جواب دادند: وَ عَلَیكَ السَّلَامُ یا وَصِیّ مُحَمَّدٍ و سپس گفتند: ما در اینجا از زمان دقیانوس محبوس هستیم. حضرت فرمود: چرا شما جواب سلام این جماعت را ندادید؟ گفتند: ما مردمی هستیم که جواب سخن کسی را نمی‌گوئیم مگر آنکه پیغمبر باشد یا وصیّ پیغمبر، و تو وصیّ خاتم النبیّین و خلیفه رسول ربّ العالمین هستی. سپس أمیر المؤمنین به ما فرمود که: هر کس در جای خود روی شمله بنشیند، ما نشستیم و فرمود: ای باد ما را بردار. ما خود را بر فراز هوا دیدیم و همین‌طور سیر می‌کردیم تا آنجا که فرمود: ای باد ما را بر زمین بگذار. باد ما را بر زمین گذارد و آن حضرت با پای خود به زمین زد، چشمه آبی بجوشید و خود وضو گرفت و ما

وضوء گرفتيم و حضرت فرمود: نماز را يا مقدارى از آن را خواهيم رسيد و به پيغمبر اقتدا خواهيم نمود، و سپس فرمود: اى باد ما را بردار و ما سير كرديم و فرمود: زمين بگذار، و ما خود را در مسجد رسول خدا ديديم كه آن حضرت يك ركعت از نماز صبح را خوانده بودند. انس بن مالك گويد: حضرت أمير المؤمنين بر فراز منبر

مسجد کوفه این داستان را برای مردم نقل کردند و سپس از من شهادت خواستند و من در ادای شهادت کوتاهی کردم حضرت فرمود: اگر کتمان تو از روی کوتاهی و امتناع است بعد از آن سفارشهائی که رسول خدا به تو نموده است خداوند در بدن تو پیسی و در شکم تو سوزندگی و در چشم تو کوری پدید خواهد آورد. انس می‌گوید: از جای خود برنخاستم الّا آنکه بدن خود را پیس و چشم خود را کور دیدم. و دیگر انس در ماه رمضان و غیر رمضان قدرت روزه را نداشت. و آن بساط را که أمیرالمؤمنین بر روی آن نشستند اهل هربوق هدیه داده بودند، و کهف در بلاد روم در موضعی است که آن را ارکدی گویند و در ملک باهتدت بوده و امروز اسم باغ و ملکی است. و در خبری وارد است که آن شمله و کساء را خُطَیّ بن اشرف برادر کعب برای حضرت هدیه آورده بود و چون معجزات أمیرالمؤمنین علیه السّلام را دید، اسلام آورده و پیغمبر او را محمّد نام گذاردند».[1]

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱، ص ٤٧٥.

خطیب منیح گوید:

«علی آن کسی است که: باد به امر خدا او را حمل کرده؛ تا بر اصحاب رقیم که آنان قائم مقام پادشاه بودند؛ وارد شد. و علی آن کسی است که به اصحاب کهف ندا کرد، تا اینکه آنها از روی مسرّت و خوشحالی، به ولایت او اقرار کردند».

عونی گوید:

«علی سخنگوی با اصحاب کهف است، در کهف؛ و تو این داستان را خوب بدان! در حالی که نسبت به دو شیخ شما راه گوش برای شنیدن بازگشت صدا بسته شده بود؛ کنایه از آنکه آنها مرده بودند؛ و هلاک شده بودند».

و نیز عونی گوید:

«علی آن کسی است که باد او را بر فراز بساطی که داشت حمل کرد؛ و چون

با اهل کهف به سخن پرداخت، آنها را از گفتار خود شنوا کرد».

حمیری گوید:

«از برای علی، بساط و فرشی بود که بر روی آن می‌نشست و حرکت می‌کرد (چون حضرت سلیمان)، و علی اصحاب کهف را صدا زد و با آنان به سخن گفتن پرداخت.

و آنان پاسخ هیچ‌کس را ندادند مگر پاسخ علی وصیّ رسول الله را».

و نیز حمیری گوید:

«تو از جوانمردان اهل کهف بپرس، که علی به نزد آنان آمد؛ و به آنان سلام کرد؛ و در ردّ سلام، خواب آنان را شکست؛ و همه را بیدار کرد».

و برقی گوید:

«چون قوم بر اصحاب کهف سلام کردند؛ و از پاسخ ناامید شدند؛ علی وصیّ، به سوی اصحاب کهف برخاست و ابداء سلام بدین‌گونه کرد: سلام خدا بر شما باد، که جوانمردانی هستید که خداوند را پرستیدید! و به دنبال نور و سَناء رفتید!

آنها در پاسخ گفتند: از جانب خداوند برای تو تحیّتی بوده باشد، که رحمت و روشنی را با خود هدیه آورد.

ما اجازه نداریم که با هیچ‌کس سخن بگوئیم؛ و پاسخ کسی را بدهیم؛ مگر آنکه پیغمبر و یا وصیّ از جانب پیغمبر بوده باشد».

و ابن اطیس گوید:

«علی آن کسی است که در کهف را زد؛ و با اهل آن به سخن پرداخت؛ چنانکه در خبر مشهور از جابربن عبد اللَه انصاری آمده است».

و ابن العضد گوید:

«علی آن کسی است که با جوانمردان کهف سخن گفته است، و آنان با هیچ‌کس در وقت تکلّم و صدا کردن، هرگز سخنی نگفته‌اند».

و ابو الفتح گوید:

«و در کهف برای أمیر المؤمنین منقبتی است، که حُسن و نیکوئی آن منقبت، موجب ترغیم و به خاک مالیدن بینی آن شخص سیاه چهره است، (یعنی بینی او را به خاک می‌مالد).

صبحگاهان که علی در جماعت اصحاب کهف سلام کرد؛ سلام شخص هشیار و بیداری که

بر شخص خواب سلام کند، همگی به أجمعهم ندا در دادند که: سلام بر تو باد. و این منقبت برای کسی که آن را بزرگ شمارد، منقبت عظیمی است».

از سلمانِ شلقان[1] روایت است که گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: «أمیرالمؤمنین علیه السّلام اقوام مادری (خُؤوله) در بنی مخزوم داشتند. جوانی از آنها نزد حضرت آمد و عرض کرد: ای دائی جانِ من برادر من که با من از مادر متولّد شده بود مرده است و من در فراق او به شدّت محزونم. حضرت فرمود: میل داری او را ببینی؟ گفت: بله. حضرت فرمود: قبر او را به من

نشان بده. حضرت برخاست و ردای رسول خدا را که در آن دعا مستجاب می‌شد بر سر و روی خود بست، چون به قبر رسیدیم با پای خود به قبر زد، برادرم از قبر برخاست و می‌گفت: ومیکا به زبان عجمی. حضرت فرمود: مگر تو عرب نیستی و با زبان عرب نمردی، چگونه چنین سخن می‌گوئی؟

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ص ٤٧٦.

عرض کرد: بلی و لیکن بر سنّت فلان فلان مُردیم و زبانهای ما را خدا تغییر داد».[1]

حمیری گوید:

فَقَالَ لَهُ فَرْمانٌ: عِیسَی بنُ مَریم

۱ ـ پس فرمان به رسول الله گفت: در گمان و پندار تو این است که عیسی پسر مریم، هر مرده تازه، و هر مرده در گور گذاشته شده را زنده می‌کرد.

۲ ـ پس بگو ببینم: به تو چه داده شده است؟ محمّد گفت: به مثل آنچه که به عیسی بن مریم داده شده است؛ اگر می‌خواهی، نگاه کن.

۳ ـ همگی از روی عناد و کفرشان گفتند: بدون هیچ عذری، اینک آنچه را که گفتی، بما نشان

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱، ص ٤٧٦. و «دیوان حمیری» ص ٢٤٢.

بده.

٤ ـ رسول خدا به وصیّ خود گفت: برخیز، و او برخاست؛ و وصیّ او از قدیم الایّام مطیع بود؛ و در اطاعت اوامر او کوتاهی نمی‌کرد.

۵ ـ رسول خدا و أمیر المؤمنین: فَرمان را برای کشف حقیقت، ارجاع دادند؛ و خداوند علی را اختصاص به چنین مزیّتی و فضیلتی داده است؛ و پیامبر فرمود: به دنبال علی بروید! چون او دعای خالص و مستجابی می‌نماید.

٦ ـ چون علی علیه السّلام به زمین بقیع آمد، در آنجا دست به دعا برداشت؛ که ناگهان قبرهائی از افرادی که آن قبرها هیچ تغییری نکرده بود، همگی به لرزه و تکان در آمد.

۷ ـ (و نزدیک بود که شکافته گردد و صاحبانش سر از قبرها براورند) که آن جمعیّت معاند و کافر به علی گفتند: ای وارث علوم پیامبران! از ما در گذر! و منّت گذار بر ما به گذشت و رضایت از ما! و ما را مورد غفران و آمرزش خود قرار ده!

و سپس ابن شهرآشوب گوید: شفا دادن مریض‌ها و زنده کردن مردگان به دست پیغمبران و اوصیای آنان از فعل خدا بوده است. حضرت عیسی گفت: ﴿وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتى بِإِذْنِ

اللهِ﴾[1]. و قوله تعالى: ﴿وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي ... وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى بِإِذْنِي﴾[2]. ﴿وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ﴾ـ الايات[3] وَ قَالَ فِى عُزَيْرَ أوْ ارميا: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلى قَرْيَةٍ ـ إلى قوله: قَدِيرٌ﴾[4] و كذلك فى قصة بنى اسرائيل: ﴿وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ ثُمَّ أَحْياهُمْ﴾.[5]

محمّد بن ثابت با اسناد خود از ابن مسعود و فكلى مفسّر با اسناد خود از محمّد بن حنفيّه روايت كرده‌اند كه: «در شب بدر در بيابان بدر حضرت رسول آب خواستند اصحاب همه از جواب ساكت شدند، حضرت أميرالمؤمنين عليه السّلام مشک را برداشت و در آن شب تار روانه شد تا به چاه رسيد و خود در اندرون چاه رفت، مشک را پر نموده و به دوش گرفت و بالا آورد، همين كه مشک را برداشت كه روانه شود ناگهان تند بادى وزيد به طورى كه آبها

---

[1] سوره آل عمران ۳: قسمتى‌از آيه ٤٩.

[2] سوره مائده ٥: قسمتى‌از آيه ١١٠.

[3] سوره بقره ٢: قسمتى‌از آيه ٢٦٠.

[4] سوره بقره ٤: قسمتى‌از آيه ٢٥٩.

[5] سوره بقره ٢ قسمتى‌از آيه ٢٤٣. «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٧٧.

را ریخت. حضرت دو مرتبه به درون چاه رفته

مشک را آب نموده و بالا آورد و چون خواست آن‌را بیاورد باد تندی وزید و همه آبها را به زمین ریخت. و همچنین برای مرتبه سوّم مشک را از چاه پر کرد و بیرون آورد و باد شدید همه آنها را ریخت. حضرت برای مرتبه چهارم به درون چاه رفت و آب را آورده و در این مرتبه بادی نیامد مشک را برداشت و به محضر رسول خدا آورد، حضرت فرمود: یا علی چرا دیر آمدی؟ أمیر المؤمنین داستان بادهای شدید را بیان کرد. رسول خدا فرمود: امّا باد اوّل جبرائیل بود با هزار ملک آمدند و بر تو سلام کردند. و امّا باد دوّم میکائیل بود با هزار مَلک بر تو سلام کردند، و امّا باد سوّم اسرافیل بود با هزار مَلک بر تو سلام کردند. و در روایتی وارد شده است که آنها برای حفظ تو آمده بودند».

و عبد الرّحمن بن صالح با اسناد خود از لیث روایت کرده که او می‌گفت: «برای علیّ بن أبی‌طالب در یک شب سه هزار و سه منقبت بود و این خبر را حدیث می‌کرد».[1]

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱، ص ٤٠٦.

سیّد حمیری گوید:

۱ ـ سوگند به خداوند و به نعمت‌های او، در حالی که انسان در مقابل گفتارش مسؤول است؛ که:

۲ ـ حقّاً علیّ بن أبی‌طالب طینتش با تقوی و نیکی سرشته بود.

۳ـ چون آتش جنگ چنان افروخته می‌شد که خلایق، جنگ را رها می‌کردند و خالی می‌گذاردند؛ و مردان جنگ‌جو و رزم آزما و بزرگان قوم از آن اعراض می‌نمودند.

٤ ـ او به سوی اقران و هم‌طرازان خود می‌رفت؛ و در دستش شمشیر برّان صیقل زده بود.

۵ ـ او همچون شیر شرزه در میان شیر بچّه‌گان خود حرکت می‌کرد که آن شیر را طمع صید از میان درختان سر به هم آورده و به هم پیچیده و از میان نیزارها خارج کرده و ظاهر ساخته است.

٦ ـ علی همان کسی است که در یک شب بر او میکائیل و جبرائیل سلام کردند.

۷ ـ میکائیل با هزار فرشته، و جبرائیل با هزار فرشته، و به دنبال آن اسرافیل با هزار فرشته همگی سلام کردند.

۸ ـ و این فرشتگان همچون پرندگان ابابیل در شب بدر از آسمان به عنوان کمک و مدد فرود آمدند.

و نیز حِمیَری گوید:

۱ ـ در یک شب جبرائیل و میکائیل و اسرافیل بر علی سلام کردند؛ و با کلام روشن و فصیح تحیّت گفتند.

۲ ـ برای محافظت علی که رفته بود آب بیاورد، او را احاطه کردند؛ و هر یک از آنان با هزار فرشته که جزء حزب و دسته او بودند، آمده بودند.

۳ ـ سه هزار فرشته بر او سلام کردند؛ و علی آنها را به خود نزدیک کرد، و به آنها تحیّت گفت و درود فرستاد.

و محبّ الدين طبرى[1] از «مناقب احمد» روايت كرده و قندوزى شافعى[2] از «مسند» احمد حنبل آورده است كه أمير المؤمنين عليه السّلام فرمود: **لَمَّا كانَت لَيْلَة فى بَدْرٍ** (و در عبارت طبرى: **لَيْلَة يَوْمِ بَدْرٍ**)، **قال رسولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله وَ سلَّم: مَن يَسْتَسقى لَنا مِنَ الماء؟ فَما أجابَ النّاسُ** (و در لفظ طبرى: **فَأحْجَمَ النّاسُ**) **فَقَالَ عَلِىٌّ: انا يا رسولَ اللهِ، فَاخْتَضَنَ قِرْبَة ثُمَّ أتَى بِئراً بَعيدَة القَعْرِ مُظْلِمَة فَانّحَدَرَ فيها، فَأوحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إلى جَبرائيلَ وَ ميكائِيلَ وَ إسرافِيلَ تأهَّبُوا لِنصْرِ مُحَمَّدٍ وَ حِزْبِهِ، فَهَبَطوا مِنَ السَّماءِ** (و در لفظ طبرى: **لَهُمْ لَغُطٌ يَذْعَرُ مَنْ سَمِعَه**) **فَلَمّا حاذُوا البئرَ سَلَّموا عَلى عَلِىٍّ مِنْ عِند رَبِّهِمْ** (و در لفظ طبرى: **سَلَّموا عَلَيْهِ مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ إكراماً وَ تَبْجيلًا**). «در سرزمين بدر در آن شبى كه فردای آن‌جنگ بين كفّار قريش و مسلمانان واقع شد حضرت رسول اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم گفتند: كيست برای ما آب بياورد؟ همه اصحاب ترسيدند و به عقب كشيده

---

[1] «ذخائر العقبى» ص ٦٨

[2] «ينابيع المودّة» باب ٤٠ ص ١٢٢.

جواب رسول خدا را ندادند. أميرالمؤمنين عليه السّلام برخاست و مشک را بدوش گرفت و آمد سر چاهی تاريک و بسيار گود و عميق و در چاه پائين رفت. خداوند به جبرائيل و ميکائيل و اسرافيل وحی فرستاد: خود را آماده کنيد برای ياری محمّد صلّی اللَه عليه و آله و سلّم و ياران او. ملائکه از آسمان پائين آمدند و صدای عجيبی می‌نمودند که هر کس می‌شنيد می‌ترسيد. چون به محاذات چاه رسيدند همگی به أمير المؤمنين عليه السّلام سلام کردند از روی اکرام و احترام و بزرگداشت شأن آن حضرت».

و از «جمع الفوائد» نقل است: قالَ عَلِيٌّ عليه السّلام: **كُنتُ على قَليبِ بَدْرٍ أميحُ وَ أمنَحُ مِنهُ ماءً جاءتْ ريحٌ شديدَة ثمَّ جاءت ريحٌ شديدَة ثمّ جاءت ريحٌ شديدَة فكانَتِ الاولى ميكائيلَ و الثانيَّة إسرافيلَ وَ الثالِثَة جَبرائيل مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُم ألفٌ مِنَ الملائكه فسَلَّمُوا عَلَيَّ.** لاحمد و الموصلی.[1]

صاحب «جمع الفوائد» نقل کرده است: از

---

[1] همان.

احمد حنبل و موصلی که «أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: من در آن شب تار در چاه تاریک فرو رفته تا برای رسول خدا آب بیاورم، مشک را پر نموده و به بالای چاه آمدم که ناگهان تند بادی وزید و تند بادی دیگر و برای بار سوّم تند بادی دیگر بوزید. باد اوّل میکائیل بود، و باد دوّم اسرافیل، و باد سوّم جبرائیل، و با هر یک از آنان هزار فرشته آسمانی بود و همهٔ

آنها بر من سلام کردند».

و شاعر در این باب گفته است:

و از کتاب «مناقب» ابن شهرآشوب به سند خود از اعمش از سالم بن أبی جَعد از أبوذر غفاری روایت است که: إنَّ عَلِیًّا قالَ لَاصحابِ الشُّوری: **هَل فیکُم مَنْ سَلَّمَ عَلَیْهِ فِی سَاعَة وَاحِدة ثَلاثَة آلافٍ مِنَ الملائِکَة وَ فِیهِم جَبرائیلُ وَ مِیکائیلُ وَ اسرافِیلُ لَیْلَة فی قَلیب بَدْرٍ مِثلی لَمّا جِئتُ بِالماءِ إلی رَسُولِ اللَه صَلَّی اللَه عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ؟** قَالُوا: لَا. نقله أیضاً ابن مسعود.[1]

أبوذر غفاری گوید که: «أمیرالمؤمنین علیه السّلام به افراد مجلس شوری بعد از مردن عمر گفتند: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که در یک ساعت سه هزار فرشته بر او سلام کرده باشد، و در میان آنها جبرائیل و میکائیل و اسرافیل بوده در شب، کنار چاه بدر در وقتی که رفته بودم آب برای رسول خدا آورم؟ همه گفتند: نه».

---

[1] «ینابیع المودّة» ص ۱۲۲ باب ٤٠.

و در کتاب «اصابه» وارد است از «فایْد» غلام عبد اللَه بن سلام که گفت: در غزوه حدیبیّه حضرت رسول خدا در جُحفه فرود آمد و آب نبود، سعد بن أبی وقّاص را برای آب فرستادند. برگشت و عذر خواست که آب نبود، و علیّ بن أبی‌طالب را فرستادند با یک مشک پر از آب برگشت.[1] و نیز برای أمیرالمؤمنین معجزه شکافته شدن سنگ مانند شکافته شدن سنگ به دست حضرت موسی ظاهر شد. در راه صفیّن بی آبی بر لشگر آن حضرت غلبه کرد، حضرت دستور حفر چاه دادند، چاه کندند و به سنگی ضخیم و عریض رسیدند که نه قدرت شکافتن و نه قدرت بیرون آوردن آن را داشتند و همه عاجز شدند، حضرت تشریف آورد و یک ضربه به سنگ زد، سنگ قطور و ضخیم که قاعدتاً با هزار ضربه شکافته نمی‌شد شکافت و آب سرد گوارا چنان از زیر سنگ بیرون آمد که تا دهانه چاه را گرفت و جاری شد، همه سیراب شدند، و از این معجزه و تماشای این منظره عجیب به بهت و حیرت

---

[1] همان مصدر.

در آمدند.

خطیب در «تاریخ بغداد» ج ۱۲ ص ۳۰۵ این روایت را با سلسله سند متّصل خود از أبو سعید عَقیصا آورده. او گوید: با علی علیه السّلام از انبار به طرف کوفه می‌رفتیم، تشنگی بر مردم غلبه کرد، جماعتی به دنبال آبی که در صحرا نمایان بود رفتند و

جماعتی به طرف شطّ حرکت کردند، من با علی علیه السّلام و سایر مردم می‌آمدیم تا در وسط صحرا رسیدیم. مردم گفتند: یا أمیر المؤمنین ما از تشنگی در خوف هستیم، حضرت فرمود: خدا شما را آب خواهد داد. و راهبی در نزدیک ما در دیری زندگی می‌کرد، أمیر المؤمنین آمدند تا در محلّ معیّنی و گفتند: اینجا را حفر کنید، مردم مشغول حفر کردن شدند و من نیز از آنها بودم، حفر کردیم، مقداری فرو رفتیم که یک سنگ بزرگی ظاهر شد، حضرت فرمود: این سنگ را درآورید، مردم کمک کردند تا سنگ را درآوردیم که دیدیم یک چشمه آب سرد و گوارا ظاهر شد، همه سیراب شدند، چون یک میل راه رفتیم بعضی از مردم تشنه شدند و گفتند: برگردیم و از آن چشمه آب بخوریم من هم با آنها آمدم هر چه گشتیم چشمه‌ای ندیدیم؛ نزد آن راهب رفتیم و گفتیم: چشمه‌ای که اینجا بود چه شد! گفت: کدام چشمه؟ گفتیم: چشممه‌ای که ما آب خوردیم و سیراب شدیم و حالا هر چه جستجو می‌کنیم نمی‌یابیم. راهب گفت: این چشمه را نمی‌تواند استخراج کند مگر پیغمبر یا وصیّ پیغمبر.

علّامه امینی این قضیّه را در «الغدیر» ج ۳، ص ۳۹۳ از کتاب «صفّین» نصر بن مزاحم با مختصر اختلافی آورده است، و در آخر گوید: خطیب در «تاریخ بغداد» آن‌را ذکر کرده است.

و در این واقعه حمیری گوید:

۱ ـ علی آن کسی است که به قدرت پروردگار، بر روی قطعه ابری قرار گرفت و باد او را حرکت می‌داد؛ به قدرت پروردگاری که منزلت هر کس را که بخواهد بالا می‌برد.

۲ ـ آنگاه به اصحاب رقیم عبور و مروری

کرد؛ و بر آنان سلام کرد؛ و آنان از داخل کهف، به علی ردّ سلام کردند؛ و سلام خود را به او شنواندند.

۳ ـ و علی آن کسی است که سنگ سخت را برای لشگریانش شکافت؛ و از آن سنگ سخت؛ آب سرد خوشگوار جاری شد، و برای لشگریان می‌جوشید.

٤ ـ و برای بجا آوردن نماز عصر، در وقت غروب خورشید، خورشید برای او برگشت؛ خورشید نورانی و سپید، که نورش لَمَعان داشت.

٥ ـ و چون علی نماز عصر را بجای آورد، خورشید برای او خم شد؛ و مانند سرعت برق در حرکت آمد؛ آری برق دارای سرعت است.

٦ ـ پس ای کسی که مرا در محبّت علی ملامت می‌کنی! دست از این ملامت بردار! چون من در محبّت علی بسیار پیگیر و حریص هستم.

۷ ـ من دینی غیر از محبّت آل محمّد ندارم! و چیزی از محبّت آل محمّد در روز قیامت نافع‌تر نیست.

۸ ـ و چون توحید و عدل خدا و محبّت علی در دل من است؛ پس من شخص عابد پرهیزگار و

عامل به آداب هستم.

۹ ـ من سیّدی هستم که در مدیحه سرائی آل محمّد بسیار گوینده‌ام! و مدائحی سروده‌ام که چون بر دل دشمنان و ناصبیان مرور کند. آنها را می‌شکافد، و از هم می‌پاشد.

این مطالب مذکوره مختصری از معجزات أمیر المؤمنین علیه السّلام بود که به عنوان نمونه بیان کردیم، و اگر بنا بشود هر یک یک از معجزات پیغمبران را در نظر بگیریم و با یک یک از معجزات آن حضرت تطبیق کنیم این خود یک کتاب مستقلّی خواهد شد، ولی فعلا بقدر اجمال به دست آمد که وجود مبارک آن حضرت قادر بر جمیع معجزات به اذن خدای تعالی بوده و مانند رسول خدا دارای مقام جامعیّتی بوده‌اند که هیچ یک از پیغمبران را یارای وصول بدان مقام منیع و ذروه رفیع نبوده است.

ابتلائات و امتحانات عجیب أمیر المؤمنین علیه السّلام

لیکن باید دانست که این صفات الهی و این کمالات نفسانی و این قدرت

ربّانی، مجّانی به آن حضرت داده نشده است بلکه به مجازات ابتلائات و امتحانات عجیب بوده است که هیچ یک از پیغمبران به این حدّ اذیّت و آزار نشدند. یکایک از ابتلائات پیغمبران از زحمت امّت و شماتت و استهزاء و بیرون کردن از شهر و کشتن و فرار کردن و ارتداد از آئین و حبس و زجر و ابتلای با جاهلان امّت ووو ... همه و همه در وجود مقدّس رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم جمع بود لذا فرمود: **مَا اوذِیَ نَبِیٌّ مِثْلَ ما اوذیتُ** «هیچ پیامبری بمانند من اذیّت نشده». و همه به مولای متقیّان علیه السّلام ارث رسید و از طفولیّت تا وقتی که در محراب عبادت فرق مبارکش شکافت آنی از رنج و الم فارغ نبود، چه در مکّه مکرّمه در دوران بعثت رنج‌های غیر قابل تحمّل را متحمّل شد و چه بعد از هجرت به مدینه و چه بعد از رحلت رسول خدا و دوران سیاه و تاریک بیست و پنج ساله و چه در دوران حکومت ظاهری خود ساعتی فارغ نبود. اگر بر اسماعیل ذبیح امتحان قتل پیش آمد و بالأخره هم عملی نشد آن حضرت خود را در فراش رسول خدا

در شب هجرت حاضر برای آماج شمشیرهای برّان سران طوایف عرب نموده و هر لحظه آن قتلی بود و شهادتی. اگر ابراهیم خلیل به بیست و چهار امتحان آزمایش شد که از همه مهمّتر داستان کشتن فرزند دلبندش اسماعیل است آن حضرت با علم الیقین از وقعه اولاد فاطمه و کشته شدن حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و وقعه کربلا مطّلع بود و کراراً از این قضایای دلخراش خبر می‌داد و گریه می‌کرد ولی عهدی است که خدا و رسول خدا با او نموده‌اند و او قبول نموده و برای احیاء دین خدا امضاء کرده است، و همچنین راجع به سایر ابتلائات، و بر پایه و اساس البَلاءُ بِقَدْرِ الوِلاء آن حضرت از همه پیغمبران مصیبتش در دنیا عظیم‌تر و صبرش بیشتر و جهادش بزرگ‌تر بود. صَلَّی اللَه عَلَیْکَ یا أَبا الحَسن.

أبو نعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» ج ۱، ص ٦٦ و ص ٦٧ با اسناد خود از أبو بُرزه روایت کرده است: که قال: قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: **إنَّ اللَهَ عَهِدَ إلَیَّ عَهْداً فی عَلِیٍّ، فَقُلْتُ: یَا رَبِّ بَیِّنَهُ لِی، فَقَالَ: اسْمَع، فَقُلْتُ: سَمِعْتُ: فَقَالَ: إنَّ عَلِیًّا رَایَة**

الهُدى وَ امامُ اولِيائِى وَ نُورُ مَن اطاعَنى وَ هُوَ الكَلِمَة الَّتى الزَمْتُها المُتَّقِينَ؛ مَن أحَبَّهُ أحَبَّنى وَ مَنْ أبْغَضَهُ أبْغَضَنى، فَبَشَّرْهُ بِذَلِكَ فَجاءَ عَلِىٌّ فَبَشَّرْتُهُ فَقَالَ: يَا رَسُولُ اللَهِ انَا عَبْدُ اللَهِ وَ فِى قَبْضَتِهِ فَإن يُعَذِّبْنى فَبِذَنْبى وَ إن يُتِمَّ لِى الَّذى بَشَّرْتَنى بِهِ فَاللَهُ أولَى بِى. قالَ: قُلْتُ: اللَهُمَ

اجلُ قَلْبَهُ وَ اجْعَلُ رَبيعَهُ الايمانَ. فَقالَ اللَهُ: قَدْ فَعَلْتُ بِهِ ذَلِكَ. ثُمَّ إنَّهُ رَفَعَ الَىَّ أنَّهُ سَيَخُصُّهُ مِنَ البَلاءِ بِشَىءٍ لَمْ يَخُصَّ بِهِ احَدٌ مِنْ أصحابِي، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أخِى وَ صاحِبى! فَقَالَ: إنَّ هَذَا شَىءٌ قَدْ سَبَقَ أنَّهُ مُبْتَلَىً وَ مُبْتَلَىً بِهِ

ابن شهرآشوب[1] در داستان هجرت رسول خدا از مكّه به مدينه گويد؛ و نيز مظفّر در «دلائل الصدق»[2] ذكر كرده است و ما آن داستان را به عين الفاظى كه ابن شهرآشوب روايت كرده است ذكر مى‌كنيم، او چنين روايت نموده است كه: حضرت رسول خدا به أميرالمؤمنين گفتند: **إنَّ اللَهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أوصَى إلَىَّ أن أهجُرَ دارَ قَومى و أنّ أنطَلِقَ الَى غارِ ثَوْرٍ فَارقَدْ عَلى فِراشى و اشْتَمِلِ بِبُرْدِىَ الحَضْرَمىِّ وَ اعلَم أنَّ اللَهَ يَمْتَحِنُ أولياءهُ عَلَى قَدْرِ إيمانِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ مِن دِينِهِ فَأَشَّدُّ النّاسِ بَلاءِ الانبيَاءُ ثُمَّ الامْثَلُ فَالامْثَلُ. وَ قَدِ امْتَحَنَكَ يَا ابْنَ امَّ وَ امْتَحَنَنى بِمِثْلِ مَا امْتَحَنَ بِهِ خَلِيلَهُ إبراهِيمَ وَ الذَّبِيحَ إسْمَاعِيلَ، فَصَبْراً صَبراً فَإنَّ رَحْمَتَ اللَهِ قَريبٌ مِنَ**

---

[1] «مناقب» ج ۱، ص ۱۲۷

[2] «دلائل الصدق» ج ۲، ص ۸۰.

الْمُحْسِنِينَ. ثُمَّ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ أوصاهُ بِقَضاءِ دُيُونِهِ وَ إنجازِ عِداتِهِ وَ رَدَّ الوَدائِعِ إِلَى اهْلِهَا ثُمَّ خَرَجَ ـ الحديث.

«خداوند تبارک و تعالی به من امر فرموده است که از منزل اصلی و وطن خود هجرت کنم و به غار ثور بروم، ای علی بر جای من بخواب و بُرد حَضْرَمی مرا به روی خود بکش، و بدان که خداوند اولیای خود را به اندازه ایمان و منزلتشان در دین امتحان می‌کند، و لذا بلا و مصائب انبیاء و پیغمبران از همه افراد بشر بیشتر است، و از انبیاء گذشته هر کس به درجه انبیاء نزدیک‌تر و به مقام آنها قریب‌تر باشد مصائب و ابتلائاتش شدیدتر است، و همچنین افراد مردم به هر درجه و مقام دینی و ایمانی که باشند طبق آن درجه و مقام بلا و امتحان الهی به آنها خواهد رسید. ای علی، ای فرزند مادر من، خدا تو را می‌خواهد امتحان کند و مرا نیز می‌خواهد امتحان کند به امتحان سختی مانند امتحان حضرت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح که مأمور به کشتن فرزندش شد (تو به منزله فرزند من هستی و باید در فراش من خود را طعمه شمشیر چهل تن از شمشیر زنان عرب

قرار داده و در شب تاریک بدن خود را قطعه قطعه ببینی). پس بر تو باد به صبر و استقامت، بر تو باد به شکیبائی و تحمّل، که رحمت خدا به

نیکوکاران نزدیک است. و سپس رسول خدا علیّ بن أبی‌طالب را در بغل گرفته و در آغوش مهر خود کشیدند و وصیّت به ادای دیون خود نمودند و به برآوردن وعده‌های خود و برگرداندن امانت‌ها به دست صاحبانش. سپس از مکّه خارج شدند».

و از مجموع مطالب گفته شده ما سه قسمت تحلیل و تجزیه شد: اوّل عظمت و سعه علم نفسانی رسول خدا به کتاب مجید قرآن کریم. دوّم عظمت و سعه روحی راجع به کتاب تکوین و بروز معجزات و تصرّف در امور و موادّ کاینات. و سوّم عظمت ابتلائات و امتحانات.

و معلوم شد که رسول خدا در هر سه مرحله از تمام انبیاء و مرسلین قوی‌تر و شدیدتر و عظیم‌تر بوده‌اند، و همین عظمت در سه مرحله به أمیرالمؤمنین علیه السّلام ارث رسیده است، و لذا آن حضرت از همه پیغمبران و اوصیای آنها عالم‌تر به کتاب تشریع و کتاب تکوین، و در ذات خدا قوی‌تر و رسیده‌تر و فانی‌تر و به بقاء حقّ عظیم‌تر و وسیع‌تر بوده‌اند. اینجاست که شارح معتزلی ابن ابی الحدید

پرده برداشته و اعتراف به افضلیّت آن حضرت از جمیع ملائکه مقرّبین و انبیاء مرسلین می‌کند:

۱ ـ گفتم به برق آسمان آن برقی که تاریکی را شکافته؛ همچون غلام زنگی که بینی او بریده شده باشد.

۲ ـ ای برق اگر بر زمین نجف اشرف عبورت افتاد به آن زمین بگو: آیا می‌دانی چه کسی در کام تو فرو رفته و به امانت نگاه داشته شده است؟

۳ ـ در تو کلیم خدا موسی بن عمران فرو رفته و بعد از او عیسی و به‌دنبال او احمد فرو رفته‌اند.

٤ ـ بلکه در تو جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و تمام فرشتگان مقدّس آسمانی فرو رفته‌اند.

۵ ـ بلکه در تو نور خداوند جلّ جلاله فرو رفته، آن نور خدائی که برای صاحبان بصیرت از

ماوراء خود، خدا را نشان می‌دهد و تمام اسماء و صفات خدا را حکایت می‌کند و دائماً آن نور در لمعان و درخشیدن است.

٦ ـ در تو امام مرتضی و وصیّ مجتبی فرو رفته و بَطین انزَع، یعنی انسان کامل پاکیزه از شرک و گناه و مملوّ از معادن خیر و جواهر حقایق علوم فرو رفته است.

چون ابن أبی الحدید، معتزلی است و آنها ملائکه را اشرف از پیغمبران می‌دانند لهذا اوّل می‌گوید: موسی و عیسی و محمّد فرو رفته‌اند و بعد ترقّی می‌کند و می‌گوید بلکه جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و تمام فرشتگان مقدّس. آری این است مقام و منزلت آن حضرت که قائم مقام نفس محمّد و بلکه در عالم معنی و حقیقت عین محمّد یعنی ولایت مطلقه کبرای الهیّه و شاهد ناموس کون و شهید بر احوال پیغمبران است.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام وجود باقیّه رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله است

آن حضرت در خطبه‌ای که مردم را از متابعت

علماء سوء و ظاهر فریب منع می‌کند و به عترت رسول خدا گرایش می‌دهد علناً خود را وجود باقیّه و مبقیّه رسول خدا معرفی می‌کند و می‌خواهد برساند که با وجود من پیغمبر خدا نمرده است. بعد از آنکه حالات و صفات اولیاء خدا را بیان می‌کند، می‌فرماید: **وَ آخَرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً لَيْسَ بِهِ فَاقْتَبَسَ جَهائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَ أضاليلَ مِنْ ضُلالٍ، وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ شَرَكاً مِنْ حَبائِلِ غُرورٍ وَ قَولِ زُورٍ، قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلى آرائِهِ وَ عَطَفَ الحَقَّ عَلَى اهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ مِنَ العَظائِمِ وَ يُهَوِّنُ كَبيرَ الجَرائِمِ، يَقولُ: أَقِفُ عِندَ الشُّبُهَاتِ، وَ فِيهَا وَقَعَ، وَ أعْتَزِلُ الْبِدَعَ، بَيْنَهَا اضْطَجَعَ فَالصُّورَة صُورَة إنسانٍ وَ القَلْبُ قَلْبُ حَيوانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الهُدَى فَيَتَّبِعَهُ،**

وَ لَا بَابَ العَمى فَيَصُدَّ عَنْهُ، فَذَلِكَ مَيِّتُ الاحْيَاءِ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّ تُوْفَكُونَ؟ وَ الاعْلَامُ قَائِمَة وَ الاياتُ وَاضِحَة وَ المَنارُ مَنصُوبَة، فَأَيْنَ يُتاهُ بِكُمْ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ؟ وَ بَّينكُمْ عِتْرَة نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ ازِمَّةُ الْحَقِّ وَ اعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَة الصِّدْقِ، فَأنزِلُوهُمْ بِأحْسَنِ مَنازِلِ القُرآنِ، وَرِدُوهُمْ وُرُودَ الهِيم العِطاشِ. أيُّهَا النَّاسُ خُذُوهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّين صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَ يَبلَى مَنْ يَلَى مِنَّا وَ لَيْسَ بِبالٍ» فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أكْثَرَ الحَق فِيمَا تُنْكِرونَ، وَ اعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّة لَكُمْ عَلَيْهِ وَ أَنَا هُوَ.[1]

می‌فرماید: «و در مقابل آن شخص نورانی پاک دل فرد دیگری نیز هست که به خود لقب عالم را می‌بندد لیکن عالم نیست، مطالب باطل و درهم و برهمی را از دست جهّالی گرفته و کلمات گم و گمراه کننده‌ای را از مردان گمراهی اخذ نموده است و برای صید مردم شبکه‌هائی از ریسمان‌های غرور افکنده و دام‌هائی از گفتار باطل گسترده است، کتاب

[1] خطبه ۸۵ از «نهج البلاغه» ص ۱۵۳ و ص ۱۵٤، از طبع عبده مصر.

خدا را بر آراء و افکار خود تطبیق و تحمیل می‌کند و حقّ را بر نیّات و مقاصد و خیالات باطله خود بر می‌گرداند، مردم را از گناهان بزرگ در امان درآورده رخصت می‌دهد و جرائم کبیره را سُست و بی قدر معرّفی می‌کند، می‌گوید: من از کارهای شبهه ناک در هراس و گریزم لکن در عین شبهات و معدن امور مشتبهه واقع می‌شود، می‌گوید: من از ارتکاب بدعتها برکنارم لیکن فراش خود را در میان بدعت‌ها پهن کرده و در آن آرمیده است، صورتش صورت انسان، و دلش دل حیوان است، دَرِ خانه هدایت را نمی‌شناسد تا پیروی کند، و دَرِ خانه ضلالت و غوایت و نابینائی را نمی‌شناسد تا از آن دور شود، این آدم، مرده‌ای است در میان زندگان.

ای مردم کجا می‌روید و به کجا کشیده می‌شوید و دلهای شما گرایش می‌کند؟ عَلَم‌های هدایت برافراشته شده و آیات و علامات سعادت واضح و آشکار است و مناره‌های نور دهنده هدایت کننده گمشدگان منصوب است. پس ای مردم در کدام تیهِ ضلال و بیابان قفر و خشکِ حیرت شما را می‌برند؟ بلکه چگونه چشم خود را عمداً بر هم

گذارده و خود را کور می‌کنید و در وادی تحیّر سرگردان و حیرت زده اید! در حالی که در میان شما عترت و اهل بیت پیغمبر شماست، و آنها

زمام‌های حقّ و پرچمهای دین، و زبانهای راست‌اند، آنها را در بهترین منزل از منازل قرآن قرار دهید و عالی‌ترین درجه در درجات قرآن را در وجود آنها مشاهده کنید، و مانند شتران تشنه بیابان نَوَردیده که به آبشخور برسند خود را به آستان آنها زنید و از علوم و برکات و رحمت و عافیت و صدق و حقّانیّت آنها سیراب شوید و إشباع گردید (منظور آن حضرت از عترت پیغمبر خود اوست، می‌خواهد بفرماید برای رفع هر گونه بدبختیها و رفع مشکلات دنیوی و اخروی و فتح ابواب سعادت و کامیابی باید به من روی آورید.)

ای مردم این مطلب را از رسول خدا خاتم النّبیّین اخذ کنید و از او بشنوید که می‌فرماید: «می میرد کسی که از ما مرده است ولی مرده نیست، و کهنه و خراب می‌شود کسی که از ما خراب و کهنه شده است ولی کهنه و خراب نیست».

در معنای این دو فقره اخیر ابن أبی الحدید دچار اضطراب شده و این دو جمله عالی را به کلّی از معنی و حقیقتش ساقط نموده است. می‌گوید ممکن است این

کلام رسول خدا را بر یکی از دو معنی حمل کرد: اوّل ـ آنکه مردگان ما نمی‌میرند بلکه خداوند تعالی آنها را به ملکوت آسمان بالا می‌برد و بنابراین اگر کسی قبور آنها را حفر کند در آنجا جَسدی نخواهد دید، ولی این احتمال با فقره دوّم از کلام رسول خدا که تصریح می‌کند **مَن یَلِیَ مِنّا** افرادی که از ما کهنه و خراب می‌شوند سازگار نیست و بنابراین در این جمله باید تقدیر گرفت و گفت: وَ یَبْلَی کَفَنُ مَنْ یَلِیَ مِنّا «و کهنه و خراب می‌شود کفن کسی که از ما کهنه شده است».

دوّم آنکه در هر انسانی ذرّاتی به عنوان اصل و حقیقت او موجود است، در رسول خدا و أئمّه، خداوند به جهت تکریم و تعظیم آنها آن ذرّات اصلیّه را از قبر بالا می‌برد و در ملکوت به آنها اجزاء و ذرّاتی دیگر متّصل می‌کند تا به صورت یک انسان کامل که همان شخص مرده از خاندان رسالت است در آید، بنابراین آنها نمرده‌اند.[1]

---

[1] «شرح نهج البلاغه» ج ٦، ص ٣٧٧ و ص ٣٧٨. البته ما مطالب او را مختصراً نقل کردیم.

ولی با مختصر توجّه معلوم می‌شود که در ادراک معنای این جمله خیلی پرت شده است. حضرت أمیر المؤمنین در میان خطبه خود نمی‌خواهند بیان روایتی از رسول اکرم کرده باشند بلکه چون اوّل بیان کردند که به عترت و اهل بیت که در این زمان

خود من هستم باید رجوع کنید، به عنوان استشهاد، کلام رسول خدا را شاهد و دلیل آورده‌اند که اگر از من قبول ندارید کلام پیغمبر خود را بشنوید که می‌فرماید: ما نمی‌میریم و همیشه زنده هستیم، یعنی من کأنّه وجود پیغمبرم و ادامه حیات پیغمبرم، ای مردم پیغمبر نمرده است با آنکه مرده است چون من زنده هستم و زندگی من حیات پیغمبر است، یعنی ای مردم من در تمام جهات آئینه تمام نمای آن حقیقتی هستم که پیغمبر آئینه تمام نمای آن حقیقت بوده است، آن حقیقت مقام ولایت مطلقه و کبرای الهیّه است که در زمان پیغمبر در آن حضرت ظهور نمود و آن وجود مبارک مظهر تامّ اسماء الهیّه بوده و امروز آن ولایت در من ظاهر شده است. پس معنی کلام رسول خدا این است که با مرگ و کهنگی ابدان ما در زیر قبور آن معارف الهیّه و آن علوم ربّانیّه و آن تصرّف در عالم کون و بالأخره ولایت نمی‌میرد و کهنه نمی‌گردد، او همیشه زنده و جاویدان است چون روح ما زنده است و آن زندگی و حیات همان روح ماست که در وصیّ ما متجلّی شده است، و این

در حقیقت همان معنای میراث است که از رسول خدا به أمیرالمؤمنین علیه السّلام ارث رسیده است.

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾.

شاهد بر این مدّعی آنکه خود حضرت بعد از بیان این دو جمله از خاتم المرسلین می‌فرماید: **فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الحَقِّ فِيما تُنْكِرُونَ، وَ اعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ أَنَا هُوَ** «ای مردم بنابراین به مطلبی که پی نبرده‌اید و حقیقت آن را ادراک نکرده‌اید بی خود سخن بی جا نگوئید چون اکثر مردم حقائق و دقائق را انکار می‌کنند و چشم خود را بسته و روی حقیقت را می‌پوشند، و عذر کسی را که شما بر او حجّتی نمی‌توانید اقامه کنید بپذیرید و او من هستم».

و دیگر آنکه خود حضرت در وصیّت خود بعد از ضربت خوردن تصریح می‌کند که بدن من با شما بوده نه روح من، و آن بدن را فردا بدون روح، ساکن و آرام خواهید یافت و تمام این قدرت‌ها و عظمت‌ها که در من طلوع نموده بود اختصاص به ذات مقدّس پروردگار دارد، این همه علوم، این همه معجزات، این همه کمالات، همه به مرجع کمال

بازگشت خواهد نمود، و این بهترین واعظ و اندرز دهنده است. **وَ إِنَّمَا كُنتُ جَاراً جَاوَرَكُمْ بَدَنِي ايّاماً، وَ سَتُعْقَبُونَ مِنِّى جُثَّة خَلاءً، سَاكِنَة بَعْدَ حَراكٍ، وَ صَامِتَة بَعْدَ نُطْقٍ، لِيَعْظكُمْ هُدُوِّى وَ خُفُوتُ إطراقِى، وَ سُكُونُ اطرافى، فَإِنَّهُ أَوْعَظُ**

لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ المَنْطِقِ البَلِيغ وَ القَوْلِ المُسْمُوعِ.[1]

به مردم می‌فرماید: «ای مردم من همسایه شما بودم، بدنِ من چند روزی با شما مجاورت کرد و فردا مرا جثّه‌ای خالی و بدون روح خواهید یافت که ساکن است بعد از آنکه متحرّک بود، و ساکت است بعد از آنکه گویا بود. باید این سکون و آرامش من شما را پند دهد، و این آویزان شدن و افتادن پلکهای چشم و این بی حرکتی اعضاء و دست و پا همه آنها باید شما را موعظه کند، چون برای عبرت گیرندگان از هر گفتار رسا و منطق بلیغی و از هر قول قابل قبولی اثرش بیشتر و نفوذش مؤثرتر است».

أمیرالمؤمنین وارث جمیع کمالات پیامبر اکرم جز نبوّت بوده است

باری محصّل از مجموع مطالب آنکه: أمیرالمؤمنین علیه السّلام وارث جمیع کمالات رسول خدا بوده‌اند و به استثنای مقام نبوّت که به آن حضرت انقطاع یافت تمام تلألؤات و لَمَعانهای نوری که از عوالم

---

[1] «نهج البلاغه» خطبه ۱۴۷ ص ۲۶۹.

غیب در وجود خاتم النبیّین بروز کرد همگی در آئینه پاك و صافی نفس أمیر المؤمنین درخشید و این است حقیقت ارث، چنانکه عامّه روایت کرده‌اند: قَالَ عَلِیٌّ علیه السّلام: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا﴾ **نَحْنُ أُولَئِكَ**[1]

«أمیرالمؤمنین علیه السّلام در تفسیر بندگان برگزیده از این آیه مبارکه گفتند: مراد ما هستیم». و دیگر ابن مردویه با سند متّصل خود به أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌رساند که در تفسیر این آیه مبارکه فرمودند: **نَحْنُ هُمْ**.[2] «ما برگزیدگان از بندگان خدا هستیم که قرآن به ما ارث رسیده است».

و حاکم حسکانی از أبو حمزه ثُمالی از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده است قالَ: إنِّی جَالِسٌ عِندَهُ إذ جَاءَهُ رَجُلانِ مِن أهْلِ العِراقِ فَقالًا: یَا ابنَ رَسُولِ اللَهِ جِئنَاكَ (کَی) تُخْبِرَنَا عَنْ آیاتٍ مِنَ القُرآنِ، فَقَالَ: **وَ مَا هِیَ؟** قَالا: قَولُ اللَهِ تَعالَی: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ

---

[1] «غایة المرام» حدیث اوّل ص ۳۵۱.

[2] «غایة المرام» حدیث دوّم ص ۳۵۱.

الَّذِينَ اصْطَفَيْنا﴾. فَقالَ: **يَا اهْلَ العِراقِ! وَ أَيَّش يَقُولُونَ؟**

قَالا: يَقُولُونَ إنَّها نَزَّلَتْ فِى امَّة مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، فَقَالَ عَلِىُّ بْنُ الحُسَيْنِ: **امَّة مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ إذَاً فِى الجَنَّة؟!** قالَ: فَقُلْتُ مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ: يَا ابنَ رَسُولِ اللهِ فِيمَنْ نَزَلَتْ؟ فَقَالَ: **نَزَلَتْ وَ اللهِ فِينَا أَهلَ الْبَيْتِ** ـ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ـ قُلْتُ: أَخْبِرْنَا مَنْ فِيكُمْ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ! قَالَ: **الَّذى اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُ وَ**

سَيِّئَاتُهُ ـ وَ هُوَ فِی الجَنَّة ـ فَقُلْتُ: وَ المُقْتَصِدُ؟ قَالَ: **العَابِدُ لِلَّهِ فِی بَیْتِهِ حَتَّی یَأْتِیهُ الیَقِینُ.** فَقُلْتُ: السَّابِقُ بِالْخَیْرَاتِ؟ قَالَ: **مَن شَهَرَ سَیْفَهُ وَ دَعا إلَی سَبِیلِ رَبِّهِ**[1]

«أبوحمزه گوید: نزد حضرت امام زین العابدین علیه السّلام نشسته بودم که دو مرد از اهل عراق وارد شدند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا آمده‌ایم تا معنی بعضی از آیات قرآن را برای ما بیان بفرمائی. حضرت فرمود: چیست آن آیات؟ عرض کردند: قول خدای تعالی: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا﴾. حضرت فرمودند: اهل عراق برگزیدگان را که وارث کتاب هستند چه کسانی می‌دانند؟ عرض کردند: آنها می‌گویند: درباره امّت محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نازل شده است. حضرت فرمود: بنابراین همه امّت در بهشتند؟! ابوحمزه گوید: من از بین آنها سؤال کردم: ای فرزند رسول خدا پس درباره که نازل شده است؟ حضرت سه مرتبه فرمود: سوگند به خدا درباره ما اهل بیت

---

[1] «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۱۰٤.

نازل شده است. عرض کردم: پس ما را مطّلع فرما که در میان شما ظالم به نفس خود کیست؟ حضرت فرمود: آن کسی که کارهای نیک و بد او مساوی باشد، و او در بهشت است. عرض کردم: مقصد و میانه رو کیست؟ فرمود: کسی که در خانه خود عبادت خدا را به جای آورد تا یقین به او برسد. عرض کردم: سابق به خیرات کیست؟ فرمود: کسی که شمشیر خود را برهنه کند و مردم را به راه خدا دعوت کند».

و نظیر این استدلال را حضرت امام رضا علیه السّلام به مامون می‌کنند که مراد از وارثین کتاب خصوص عترت رسول خدا هستند، و این مطلب ضمن روایت مفصّلی است که حضرت رضا در مجلس مأمون از آیات قرآن دوازده مزیّت برای عترت و اهل بیت رسول خدا اثبات می‌کنند. این روایت را صدوق مفصلًا در «عیون اخبار الرضا» آورده،[1] و سیّد بحرانی در «غایة المرام» مقدار مختصری از آن را که شاهد برای اثبات میراث است

---

[1] «عیون» ص ۱۴۹.

ذکر کرده[1]، و مجلسی از «تفسیر علیّ بن ابراهیم» از أبان بن صَلت مختصر آن را آورده است.[2]

و مجلسی گوید: سیّد علیّ بن طاووس در کتاب «سَعد السُّعود»

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۲، حدیث دهم

[2] «بحار الانوار» ج ۷ ص ٤٥.

گوید: من روایات بسیاری را یافته‌ام که بعضی از آنها را در کتاب «البَّهْجَة بِثَمَرِة المُهْجَة» ذکر کرده‌ام که مراد از قول خداوند جلّ جلاله ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾ ـ الآیة، جمیع ذرّیه پیغمبر هستند و در میان آنها ستمگر به نفس جاهل به امام است، و مقتصد عارف به امام است، و سابق به خیرات خود امام است.

و از کسانی که ما این دسته روایات را از آنها نقل نموده‌ایم شیخ أبو جعفر محمّد بن بابویه در کتاب «فرق» است با اسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام، و دیگر از کتاب «واحدة» از ابن أبی جمهور در روایی که از أبو محمّد الحسن بن علیّ العسکری روایت کرده است، و دیگر از کتاب «دلائل» متعلّق به عبد اللَه بن جعفر حِمْیَری از امام حسن عسکری روایت کرده است، و دیگر از کتاب محمّد بن علیّ بن رباح با اسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام و او از کتاب محمّد بن مسعود بن عیّاش در تفسیر قرآن روایت کرده است، و دیگر از کتاب «جامع صغیر» یونس بن عبد الرّحمن، و دیگر

کتاب عبد اللَه بن حمّاد انصاری، و دیگر کتاب ابراهیم خزّاز، و غیر از این کتابها که فعلًا اسامی آنها در نظرم نیست.[1]

این مجموع روایاتی است که در تفسیر کریمه شریفه سابقاً بیان کردیم، و اینک نیز چند روایت آن‌را ذکر کردیم، و از مجموع مطالب واضح شد که أمیرالمؤمنین یگانه روزگار در صفات عالیّه انسانیّت و فریده دهر و گوهر تابناک عالم خلقت و معلّم بشریّت و سرمشق تعالیم صالحه و منبع خیرات و معدن برکات و فخر بنی آدم و افتخار ملائکه و پیغمبران بوده‌اند. و چه خوب خضر پیغمبر آن حضرت را بدین صفات عالیه ستوده و تمجید نموده و در مصیبت آن حضرت گریان شده است.

کلام حضرت خضر علیه السّلام در فضائل أمیرالمؤمنین علیه السّلام

صفوانی در کتاب «إحَنْ و مِحَنْ» و کلینی در کتاب «کافی» روایت کرده‌اند که چون أمیر المؤمنین به

---

[1] «بحار الانوار» ج ۷ ص ٤٥.

شهادت رسیدند. جاءَ شَیْخٌ یَبکی وَ هُوَ یَقُولُ: الیَوْمَ انْقَطَعَتْ عِلاقَة النُّبُوَّة، حَتَّی وَقَفَ بِبابِ البَیْتِ الَّذی فِیهِ أمیرُالمؤمِنِینَ وَ أَخذَ بِعِضادَتِ البابِ فَقالَ: رَحِمَكَ اللهُ فَلَقَدْ کُنتَ اوَّلَ النّاسِ إسلاماً، وَ أخْلَصَهُمْ ایماناً، وَ أَشَدَّهُمْ یَقِیناً، وَ أَخْوَفَهُمْ مِنَ اللهِ، وَ أَطْوَعَهُمْ لِنَبِیِّ اللهِ، وَ أَفْضَلَهُمْ مَناقِبَ، وَ أَکْثَرَهُم سَوابِقَ، وَ أشْبَهَهُمْ

بِهِ خَلْقاً و خُلْقاً وَ سيماءً وَ فَضْلًا. و كُنتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً، وَ أعْلاهُمْ طَوْداً، وَ أَقْدَمَهُمْ كَلاماً، وَ أَصْوَبَهُمْ مَنطِقاً، وَ أَشْجَعَهُم قَلْباً، وَ أَحْسَنَهُمْ عَمَلًا، وَ أَقْوَاهُمْ يَقِيناً. حَفِظْتَ مَا ضَيَّعُوا وَ رَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا، وَ شَمَّرْتَ إذِ اجْتَمَعُوا، وَ عَلَوْتَ إذَ هَلَعُوا، وَ وَقَفْتَ إذ شَرَعُوا، وَ أَدْرَكْتَ أوتارَ ما ظَلَموا. كُنتَ عَلَى الكَافِرِينَ عَذَاباً وَاصِباً، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفاً وَ حِصْناً، كنتَ كَالجَبَلِ الرّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ العَواصِفُ. كُنتَ لِلطِّفلِ كَالابِ الشَّفِيقِ وَ لِلارامِلِ كَالبَعْلِ العَطُوفِ. قَسَمْتَ بِالسَّويَّة، وَ عَدَلْتَ فِى الرَّعِيَّة، وَ أَطْفَأتَ النِّيرانَ وَ كَسَرْتَ الاصْنَامَ، وَ أَذْلَلْتَ الاوثَانَ، وَ عَبَدْتَ الرَّحْمَنَ ـ فى كَلَامٍ لَهُ كَثيرٍ ـ فَالتَفَتُوا فَلَمْ يَرَوا أَحَدَاً. فَسُئِلَ الحَسَنُ عليه السّلام مَن كانَ الرَّجُلُ؟ قالَ: **الخِضْرُ عليه السّلام.**[1]

«چون أمير المؤمنين عليه السّلام رحلت كردند پيرمردى گريه كنان آمد در حالى كه مى‌گفت: امروز زنجيرهاى نبوّت پاره شد، تا ايستاد دَرِ اطاقى كه حضرت در آنجا مرغ روحش پرواز نموده بود و

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٤٨١.

با دو دست خود دو بازوی دو طرف در را گرفت و گفت: خدا تو را رحمت کند، حقّاً که اوّلین کسی بودی که اسلام آوردی، و پاکترین آنها بودی از جهت ایمان، و یقینت از همه شدیدتر بود، و خوفت از خدا نسبت به همه بیشتر، و طاعتت به پیغمبر خدا از همه افزونتر، و مناقب و فضائلت از همه عالی‌تر، و سوابقت از همه زیادتر، و شباهتت به رسول خدا از جهت قوای طبیعی و اخلاق معنوی و از جهت علائم روحانی در چهره ات و از جهت فضل و شرافت از همه بیشتر بود. و از جهت سر و صدا از همه آرام‌تر بودی، و از جهت استقامت و ثباتت از همه بالاتر و رفیع مرتبه‌تر بودی. کلام و سخنت از همه مقبول‌تر، و منطقت از همه صحیح‌تر، و قلبت از همه شجاع‌تر، و کردارت از همه نیکوتر، و یقینت از همه قوی‌تر بود.

حفظ کردی آنچه را که ضایع کردند، و رعایت کردی آنچه را که مهمل گذاشتند، و دامن همّت به کمر زدی در وقتی که آنها اجتماع کردند، و نفس خود را بلند داشتی هنگامی که آنها حرص زدند، و توقّف کردی در وقتی که آنها بدعت نهادند،

و دادخواهی کردی نسبت به ظلم‌هائی که نمودند.

ای علی تو نسبت به کافران عذاب سخت و مداوم بودی، و نسبت به مؤمنان پناهگاه و مَلجأ و حِصن.

تو مانند کوهی عظیم و ثابت بودی که تند بادهای اهواء و آراء باطل و طوفان‌های سخت امیال و

افکار مخالفین أبداً مختصر حرکتی و تکانی در تو به وجود نیاورد. نسبت به کودکان مانند پدر مهربان، و نسبت به بیوه زنان چون شوهر رئوف و عطوف. بیت المال را به طور تساوی تقسیم کردی، و در رعیّت و توده مردم به عدالت رفتار نمودی، و آتش‌های کفر و شرک و ستمگری و بیداد و حق کشی و تجاوز و تجاسر به حقوق را خاموش کردی، و بُت‌های ظاهر و باطن را در هم شکستی و ذلیل نمودی، و در مقام بندگی خداوند عزّ و جلّ قیام و اقدام کردی.

و بسیار از این قبیل سخنان گفت و صفات عالیّه آن حضرت را بیان‌کرد، و ناگهان ناپدید شد، مردم که التفات کردند کسی را ندیدند و از حضرت امام حسن علیه السّلام سؤال کردند؟ فرمود: آن مرد پیر خضر پیغمبر علیه السّلام بود».

علّامه مجلسی این بیانات خضر را با مخصتر اختلافی در لفظ ولی مفصّل‌تر در بحار آورده و از «کمال الدّین و تمام النّعمة» صدوق روایت کرده

است.[1]

و محدّث قمّی گوید: این روایت به سندهای معتبر از کلینی و صدوق و دیگران روایت شده و من در کتاب «هَدیّه» در باب زیارات آن حضرت ذکر کرده‌ام، چون کلمات خضر به منزله زیارت أمیرالمؤمنین است.[2]

و حقیر گوید: الحقّ این عبارات خضر جامع مقامات معنوی و روحی أمیرالمؤمنین است، و سزاوار است در کتاب مستقلّی مفصّلًا و مشروحاً شرح شود.

فضائل أمیرالمؤمنین از شمار بیرون است

از موفّق بن احمد خوارزمی با اسناد خود از محمّد بن منصور نقل است که او می‌گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: آن مقداری که از فضائل و مناقب درباره علیّ بن أبی‌طالب آمده است راجع به هیچ یک از اصحاب وارد نشده است. و

---

[1] «بحار الانوار» ج ۹، ص ٦٧٧.

[2] «منتهی الآمال» ج ۱، ص ١٣٤.

احمد بن حنبل می‌گفت: مردی به ابن عبّاس گفت: سبحان اللَه چقدر فضائل علیّ بن أبی‌طالب زیاد است من گمان دارم که سه هزار منقبت باشد! ابن عبّاس گفت: آیا نمی‌گوئی که به سی هزار نزدیک‌تر است؟[1]

و نیز خوارزمی با سند خود از حرب بن عبد الحمید روایت کرده که سلیمان اعمش برای ما گفت که منصور دوانیقی در ایّام خلافتش به من گفت: ای سلیمان به من باید بگوئی که چند حدیث در فضائل علیّ بن أبی‌طالب روایت کرده‌ای؟ گفتم: مقدار اندکی، گفت: وای بر تو، به تو می‌گویم چقدر؟ گفتم: ده هزار حدیث یا هزار حدیث. چون کلمه هزار را از زبان من شنید آن‌را کوچک شمرد و گفت: وای بر تو ای سلیمان همان ده هزار صحیح است که اوّل گفتی.[2]

و نیز خوارزمی با سند خود از مجاهد از ابن عبّاس روایت کرده که قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ

---

[1] «ینابیع المودّة» باب: ٤٠، ص ١٢١.

[2] «ینابیع المودة» باب ٤٠، ص ١٢١.

آلِهِ وَ سَلَّمَ: **لَو أَنَّ الاشْجارَ أَقْلامٌ وَ البَحْرُ مِدادٌ وَ الجِنَّ حُسابٌ وَ الإنسَ كُتّابٌ مَا أحْصَوا فَضائِلَ عَلِيِّ بنِ أبِيطالِب**[1]. «رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم فرمود: اگر تمام درختان عالم قلم شود و دریاها مركّب گردد و جنّ حسابگر و تمام افراد انسان نویسنده و كاتب، نمی‌توانند فضائل علیّ بن أبی‌طالب را بشمرند».

و نیز خوارزمی با سند خود از محمّد بن عُماره از پدرش از جعفر بن محمّد الصّادق از پدرانش از أمیرالمؤمنین از رسول خدا روایت كرده است كه: قالَ رَسولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِرَهْطٍ مِنْ أصحَابِهِ: **إنَّ اللَهَ تَعالَى جَعَلَ لاخِي عَلِيٍّ فَضائِلَ لَا تُحْصَى كَثْرَة، فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَة مِن فَضائِلِهِ مُقِرّاً بِهَا غَفَرَ اللَهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ.**

«حضرت رسول اكرم صلّى اللَه عليه و آله و سلّم به جماعتی از اصحاب خود گفتند: خداوند تعالی برای برادر من علی فضائلی برون از حدّ و شماره قرار داده، هر كس یک فضیلت از فضائل او

---

[1] همان.

را ذکر کند و به آن اعتراف و اقرار داشته باشد خداوند تمام گناهان گذشته دور و نزدیک او را می‌آمرزد».

وَ مَن کَتَبَ فَضیلَة مِن فَضائِلِه لَمْ تَزَلِ الملائِکَة تَسْتَغْفِر لَهُ مَا بَقِیَ لِذَلِكَ الکِتَابِ رَسْمٌ، وَ مَنِ اسْتَمَعَ الَی فَضِیلَة مِن فَضائِلِهِ غَفَرَ اللهُ لَهُ الذُّنُوبَ التی اکْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ. ثُمَّ قَالَ: **النَّظَرُ الیَ عَلِیٍّ عِبَادَة، وَ ذِکْرُهُ عِبادَة، لَا یَقْبَلُ اللهُ ایمانَ عَبْدٍ إلّا بِمُوالاتِهِ وَ البَراءَة مِنْ اعْدَائِهِ.**[1]

«و هر کس فضیلتی از فضائل علیّ بن أبی‌طالب را بنویسد دائماً ملائکه برای

[1] «ینابیع المودة» باب ٤٠، ص ١٢٣.

او استغفار می‌کنند تا زمانی که از آن نوشته اثری باقی است، و کسی که گوش فرا دارد به یک فضیلت از فضائل او می‌آمرزد خدا تمام گناهانی را که با استماع و گوش انجام داده است، و کسی که نظر کند به کتابی که در آن فضائل علی نوشته شده است خداوند می‌آمرزد تمام گناهانی را که با چشم و نظر انجام داده است. و سپس فرمود: نظر کردن به علی عبادت است، و یاد کردن علی عبادت است، خداوند ایمان بنده خود را نمی‌پذیرد مگر به دوستی او و به برائت و بیزاری از دشمنان او».

و نیز خوارزمی در «مناقب» از سِماك بن حرب، از سعید بن جبیر روایت کرده است، که او می‌گفت: قُلْتُ لابنِ عَبّاسٍ ـ رَضِیَ اللَهُ عَنهُما ـ اسالِكَ عَنِ اختِلَافِ النّاس فی عَلیٍّ ـ رَضِیَ اللَهُ عَنهُ ـ قالَ: یَا بنَ جُبَیْرٍ تَسأَلُنی عَن رَجُلٍ کانَتْ لَهُ ثَلاثَة آلافِ مَنقَبَة فِی لَیْلَة وَاحِدَة وَ هِیَ لَیْلَة القِرْبَة فِی قَلیبِ بَدْرٍ، سَلَّمَ عَلَیْهِ ثَلاثَة آلافٍ مِنَ المَلائکَة مِن عِندِ رَبِّهِمْ، وَ تَسأَلُنی عَن وَصِیِّ رَسُولِ اللَه صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ صَاحِبِ حَوْضِهِ وَ صَاحِبِ لِوائِهِ فِی المَحْشَرِ. وَالَّذی نَفْسُ عَبْدِ اللَهِ بْنِ العَبَّاسِ بِیَدِهِ لَوْ

كَانَت بِحارُ الدُّنيا مِداداً، وَ أشْجَارُها أقْلَاماً، وَ أهْلُها كُتَّاباً فَكَتَبُوا مَناقِبَ عَلِيِّ بنِ أَبِي‌طالبٍ وَ فَضائِلَهُ مَا أحْصَوهَا[1]

«سعید بن جبیر می‌گوید: من از علّت اختلاف عقیده مردم درباره علیّ بن أبی‌طالب از ابن عبّاس سؤال کردم. در پاسخ گفت: ای فرزند جبیر از من پرسش می‌کنی درباره کسی که سه هزار منقبت فقط در یک شب داشت و آن شب شبِ مَشک بود در چاه بدر، بر او سه هزار فرشته از نزد خداوندشان سلام کردند. و از من پرسش می‌کنی درباره وصیّ رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، و صاحب حوض کوثر او، و صاحب پرچم توحید و لوای حمد او در روز بازپسین. سوگند به خدائی که جان عبد اللَه بن عبّاس در دست قدرت اوست اگر تمام اقیانوسهای دنیا مرکّب شوند، و تمام درختهای دنیا قلم گردند، و تمام اهل عالم نویسنده شوند از عهده شمارش فضائل و مناقب علیّ بن أبی‌طالب بر نخواهند آمد».

و نیز خوارزمی در «مناقب» از أبو طفیل روایت

---

[1] «ینابیع المودّة» باب ٤٠، ص ١٢٣.

کند که قالَ بَعضُ الصَّحابَة: لَقَدْ کَانَ لِعَلیٍّ مِنَ السَّوابِقِ مَا لَوْ قُسِّمَت سَابِقَةٍ مِنْها بَیْنَ الناسِ لَوَسِعَتْهُمْ خَیراً[1]«بعضی از اصحاب رسول خدا گفته‌اند: برای علیّ بن أبی‌طالب سوابقی است که اگر

یکی از آنها در بین جمیع افراد بشر تقسیم گردد به همه آنها خیر و رحمت خواهد رسید».

ابن شهرآشوب گوید: از جمله معجزات بعد از رحلت علیّ بن أبی‌طالب آن است که جماعتی از عامّه و مخالفین بدون اختیار و اضطراراً مناقب و فضائل او را نقل کردند و خداوند چنان آنها را مسخّر فرموده است که اینها را ذکر کنند با آنکه این مناقب برهان روشن و حجّت قاطعه بر علیه خود آنها و آئین و مذهب آنهاست، به طوری که اگر یکی از آنها یکی از این فضائل را ردّ کند فوراً رفیقش می‌گوید: این جای ردّ نیست، این مطلب در تواریخ و صِحاح و سُنَن و جوامع و سِیرَ و تفاسیر آمده و تمام بزرگان علم و حدیث و تاریخ و تفسیر و رجال و سیره

---

[1] همان.

اجماع کرده‌اند که این حدیث صحیح است و این منقبت برای علیّ بن أبی‌طالب محلّ ردّ و انکار نیست، و اگر احیاناً در یکی از این کتب یافت نشود مسلّماً در دیگری یافت می‌شود.

و از جمله معجزات آن حضرت بعد از وفاتش آن است که در مناقب او علمای عامّه اجماع کرده‌اند یا افراد بسیاری از آنها مناقب او را ذکر کرده‌اند به طوری که این فضائل و مناقب در نزد آنها عِلم ضروری شده است مانند آنکه ابن جریر طبری، کتاب «الغدیر» را تصنیف کرده است، و ابن شاهین کتاب «مناقب» و کتاب «فضائل فاطمه علیها السّلام» را، و یعقوب بن شیبة کتاب «تفضیل الحسن و الحسین» علیهما السّلام و کتاب «مسند أمیرالمؤمنین و اخباره و فضائله علیه السّلام» را، و جاحظ کتاب «علوی» و کتاب «فضل بنی هاشم علی بنی امَیَّه» را، و أبو نعیم اصفهانی کتاب «منقبة المطهّرین فی فضائل أمیر المؤمنین» و «ما نزل القرآن فی أمیرالمؤمنین علیه السّلام را، و أبو المحاسن الرّویانی کتاب «جعفریّات» را، و الموفّق المکّی کتاب «قضایا أمیرالمؤمنین علیه السّلام» و کتاب «ردّ الشّمس لامیر

المؤمنين عليه السّلام» را، و ابوبكر محمّدبن مؤمن شيرازى كتاب «نزول القران فى شأن اميرالمومنين عليه السلام» را، و أبوصالح عبد الملک مؤذّن كتاب «الاربعين فى فضائل الزهراء عليها السّلام» را، و أحمد بن حنبل كتاب «مسند اهل البيت و فضائل الصّحابة» را، و أبو عبد اللَه محمّد بن احمد النّظيرى كتاب «الخصائص العلويّة على سائر البريّة» را، و ابن المغازلى كتاب «مناقب» را، و أبو القاسم البُسطى (البُستى ـ خ ل) كتاب «المراتب» را، و أبو عبد اللَه بصرى كتاب «درجات» را، و خطيب أبو تراب

کتاب «الحدائق» را، با آنکه همه آنها چون میل به مخالفین أمیرالمؤمنین داشتند و مذهب آنها مذهب شیخین بوده است ناچار بسیاری از مطالب را کتمان کرده‌اند، و این حقیقت واقعاً معجزه و خرق عادتی است که دشمنانش بر فضائل او گواهی دهند و مُنکران او به مناقبش اعتراف کنند.[1]

شاعر گوید:

«تمام مردم یکدل بر فضیلت او گواهی دهند حتّی دشمنان او، و فضیلت آن‌است که دشمنان به آن شهادت دهند».

و شاعر دیگری گوید:

«دشمنان اهل بیت رسول خدا برای ما مناقب آنها را روایت می‌کنند، فضل و شرف نیست مگر آنکه حسود روایت کند».

البتّه این افرادی را که ابن شهرآشوب با مصنّفات آنها شمرده است قبل از زمان خود او

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب»، ج ۱، ص ٤٨٤.

بوده‌اند، چون او در سنه پانصد و هشتاد و هشت (۵۸۸) فوت کرده است ولی بعضی از مصنّفات دیگر در این زمینه قبل از او و بعد از او نوشته شده است که سیّد محمّد مهدی فرزند سیّد حسن خِرسان در مقدّمه طبع هفتم از «ینابیع المودّة» تعداد آنها را به یک صد و هشتاد و سه (۱۸۳) کتاب رسانیده است.

ابن شهرآشوب گوید: و از جمله معجزات آن حضرت بعد از وفاتش کثرت روایات در مناقب و فضائل اوست با آنکه کتب و روایات فضائل او را دفن می‌کردند و از ترس وعیدهای مخالفین اسم علی را در روایات نمی‌بردند.

مسلم و بخاری و ابن بَطّة و نظیری در ضمن حدیثی از عائشه در مرض حضرت رسول صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند: فَقَالَتْ فِی جُمْلَة ذلِكَ: فَخَرَجَ النَّبِیُّ بَیْنَ رَجُلَیْنِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ الفَضْلِ وَ رَجُلٍ آخَرَ یَخُطُّ قَدَماهُ، عاصِباً رَأسَهُ ـ تَعْنی عَلِیّاً ـ علیه السّلام.[1]

«عائشه در ضمن گفتارش گفت: رسول خدا

[1] همان.

در مرض موت به مسجد رفت

در حالی که قدمهایش روی زمین کشیده می‌شد و دستمالی بر سر بسته بود و دو نفر از اهل بیتش زیر بغل‌های او را گرفته بودند؛ یکی فضل بن عبّاس بود و یکی یک مرد دیگری (مراد از مرد دیگر علی است که عائشه از روی حسادت بیان نکرده یا رُوات آن‌را کتمان کرده‌اند).

اعلام ممنوعیت ذکر فضائل أمیرالمؤمنین علیه السّلام توسط معاویه

وَ قَالَ مُعَاوِيَة لابنِ عَبّاسِ: إنّا كَتَبنا فِی الآفاقِ نَنهَی عَنْ ذِكْرِ مَناقِبِ عَلِیٍّ فَكُفَّ لِسَانَكَ. قالَ: أفَتَنهَانَا عَن قِراءَة القُرآنِ؟ قالَ: لا. قالَ: افَتَنهَانَا عَن تَأوِيلِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قالَ: افَنقْرَأُهُ وَ لَا نَسأَلُ؟ قالَ: سَلْ عَن غَيْرِ أهلِ بَيْتِكَ. قالَ: إنَّهُ مُنَزَّلٌ عَلَينا فَنَسأَلُ غَيْرَنا؟ أتَنهَانا أن نَعْبُدَ اللَهَ؟ فَإذاً تَهْلِكُ الامَّة. قالَ: اقرَأوا وَ لا تَروُوا مَا انزلَ اللَهُ فِيكُم. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ﴾. ثُمَّ نَادَی مُعاوِية: أن بَرِئَت[1] الذِّمَّة مِمَّن رَوی حَديثاً مِن

[1] * در نسخه بدل: انّی بَرئتُ الذَّمة آمده است؛ یعنی من ذمّه و عهد خود را برداشتم.

مَناقِبِ عَلِيٍّ، حَتَّى قالَ عَبدُ اللهِ بنُ الشَّدادِ اللَّيثِيُّ: وَدَدْتُ أنِّ أترَك أن احِدثَ بِفَضائِلِ عَلِيِّ بنِ أبی طالبٍ يَوماً إلَى اللَّيْلِ وَ أنَّ عُنقی ضُرِبَت.[1]

«معاویه به ابن عبّاس گفت: ما به تمام کشورهای اسلامی نوشته‌ایم که مناقب علی را بر زبان نیاورند، تو نیز زبان خود را از ذکر فضائل او بازدار. ابن عبّاس گفت: آیا ما را نهی می‌کنی از خواندنِ قرآن؟ معاویه گفت: نه. ابن عبّاس گفت: آیا ما را منع می‌کنی از تفسیر و معنای قرآن؟ گفت: آری. ابن عبّاس گفت: آیا ما قرآن را بخوانیم ولی معنی را نفهمیم و سؤال نکنیم؟ گفت: سؤال بکن لیکن از اهل بیت سؤال مکن. ابن عبّاس گفت: قرآن بر اهل بیت نازل شده آیا ما از غیر آنها بپرسیم؟ آیا تو می‌خواهی ما را از پرستش خدا بازداری؟ بنابراین همه امّت هلاک خواهند شد. معاویه گفت: قرآن را بخوانید امّا روایاتی را که از رسول خدا درباره شأن نزول آیاتی که درباره أهل بیت نازل شده رسیده

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱ ص ٤٨٤. و این حدیث ملاقات معاویه با ابن عبّاس را در «قاموس الرجال» ج ٦ ص ٤١ مفصّلًا از کتاب «سلیم بن قیس» نقل می‌کند، و در کتاب سلیم در صفحه ۲۰۲ و ۲۰۳ موجود است.

است برای مردم بیان نکنید «آری می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند و با زبانهای خود جلوی انتشار فضل و حقّ را بگیرند». سپس معاویه با صدای بلند ندا در داد: ذمّه و عهد من بری است از کسی که در فضائل علی

روایتی را بیان کند. و کار آن‌چنان سخت شد و ترس و خوف مردم از بیان فضائل به جائی رسید که عبد اللَه بن شدّاد لَیثی گوید: من دوست دارم یک روز تا شب بگذارند من مناقب علی را بیان کنم و سپس گردن مرا بزنند».

و کار به جائی رسید که محدّث که در فقه حدیثی یا در مبارزه روایتی در شأن أمیرالمؤمنین نقل می‌کرد نمی‌گفت: علی، بلکه می‌گفت: قَالَ رَجُلٌ مِن قُرَیش یعنی مردی از قریش گفت.

و عبد الرّحمن بن ابی‌لیلی در روایات خود به جای لفظ علی می‌گفت: مردی از اصحاب رسول خدا. و حسن بصری می‌گفت: أبوزینب[1].

و از سعید بن جبیر سؤال کردند: بردارنده پرچم و لوای حمد در روز قیامت کیست؟ در پاسخ گفت: مگر دل خوشی داری؟[2] (یعنی می‌خواهی من بگویم علی و همین بیان من سبب کشته شدن من و تو گردد.)

---

[1] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ۱ ص ٤٨٥.

[2] همان.

و شَعبی گوید: من می‌شنیدم که خطیب‌های بنی امیَّه علیّ بن أبی‌طالب را لعن و سبّ می‌کردند در بالای منبرها و لکن مثل آنکه کسی بازوهای علی را گرفته و به آسمان بالا می‌برد، و می‌شنیدم که اسلاف و نیاکان بنی امیّه را مدح و تحسین می‌کردند لیکن گوئی شکم جیفه و مرداری را می‌شکافند و تعفّن و بوی گند او بیشتر منتشر می‌شد.

و یك زن عربی را دیدند که در مسجد کوفه می‌گفت: یَا مَشْهُوراً فِی السَّماواتِ وَ یا مَشْهُوراً فی الارَضِینَ، یا مَشْهُوراً فی الآخِرَة، جَهَدَتِ الجَبابَرة وَ المُلُوكُ عَلی اطفاء نُورِكَ وَ اخمادِ ذِكْرِكَ، فَأبیَ اللَهُ لِذِكْرِكَ الّا عُلُواً وَ لِنُورِكَ إلّا ضِیاءً وَ نَماءٌ وَ لَوْ كَرِهَ المُشْرِكُونَ.[1]

«ای کسی که در آسمانها مشهوری و در زمین‌ها معروفی، ای کسی که در آخرت مشهوری، جبّاران روزگار و پادشاهان قدرتمند در خاموش کردن نور تو و فرو نشاندن ذکر تو کوشش‌ها نمودند لیکن خداوند ذکر تو را بالاتر و نور تو را روشن‌تر و

---

[1] همان.

نمودارتر نمود گرچه مشرکین نمی‌پسندند». از او سؤال کردند: مرادت از این مرد کیست؟ گفت: علیّ بن أبی‌طالب.[1] سؤال کننده تا متوجّه شد که چه کسی این جمله را گفت دیگر کسی را ندید.

و ابن نُباتَه گوید: حیله و مکر قریش در خاموش کردن نور علی به حدّ أعلی رسید امّا به صیحه قیامت یک صدا اضافه شد و انوار و آثار رحمت قیامت در زمین ظاهر شد، مشاهد و مقابر اولاد علی در هر سرزمینی دیده می‌شود، و خوابهای عجیب از مناقب او پرده بر می‌دارد، و مریض‌های زمینگیر شفا می‌یابند، و مبتلایان نجات می‌یابند، و این امر برای أحدی غیر از علیّ بن أبی‌طالب شنیده نشده است.[2]

قصیده ازری در فضائل أمیرالمؤمنین علیه السّلام

شیخ ازری اشعاری را در مدح حضرت رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم می‌گوید: از

---

[1] همان.

[2] همان مصدر.

آن جمله این است[1]

۱ ـ عوالم علم، غایت و نهایتی ندارد، مگر آنکه به ذات احمد منتهی می‌گردد.

۲ ـ کدامیک از مخلوقات خداوند از او عظیم ترند؟ در حالی که غایت و مقصودی که خداوند عالم را بدان جهت آفریده است، اوست.

۳ ـ خداوند تمام عالم را از مشرق و مغرب زیر و زبر کرد، و کاینات را درهم ریخت، و ذات احمد را دید، و او را انتخاب کرد، و اختیار فرمود.

تا آنکه می‌رسد به اهل بیت و در مقام طهارت و عظمت آنها می‌گوید:

---

[1] همان مصدر.

٤ ـ امامان اهل بیت، سادات و بزرگوارانی هستند که نمی‌خواهند مگر رضای خدا را، همچنان‌که خدا نمی‌خواهد مگر رضای ایشان را.

٥ ـ خداوند از کمال خود، آنان را به معانی اختصاص داده است، و از عالی‌ترین اسماء خود آنان را بهره‌مند نموده و افاضه کرده و نام گذاری نموده است.

٦ ـ آنان برای عرش خدا نیستند مگر گنجهای مخفی، پاک و منزّه است آن خداوندی که آنان را ظاهر کرده است.

٧ ـ چه بسیار آنها زبان‌هائی دارند که از خدا خبر می‌دهد و آگاه می‌کند؛ آری ایشان قلم‌های حکمتی هستند که خداوند به دست خود تراشیده است.

٨ ـ ایشان چشم‌های صحیح و سالمی هستند که هدایت و راهنمائی می‌کنند هر کسی را که دو چشم او کور و نابینا شده باشد.

۹ ـ ایشان علماء و امامان و حکمائی هستند که ستارگان آسمان در اثر متابعت و پیروی از هدایت آنان، راه می‌یابند و هدایت می‌شوند.

۱۰ ـ از محمّد به ارث بردند آنچه را که در میدان مسابقه با اوّلین امّت به عنوان حقّ السَّبَق و پاداشِ گروبندی گذاشته شده بود؛ و احاطه و حیازت کردند به آنچه که آخرین امّت نتوانستند آن را حیازت کنند و بدان برسند و احاطه کنند.

و دوباره در توصیف حضرت رسول می‌گوید:

۱۱ ـ محمّد آیت خداست و حکمت خداست و شمشیر خداست و رحمت خداست که آن‌را به عنوان هدیه فرستاده است.

۱۲ ـ از محمّد به خلائق، علم و حلم افاضه شد، که عقول از این علم و حلم، عقل‌های خود را گرفتند.

۱۳ ـ محمّد گرامی‌ترین پیامبران نشد مگر زمانی که خداوند دانست که او از همه پیامبران با نموّتر و با رشادتر و با استعدادتر است.

۱٤ ـ تمام موجودات از کاینات همچون نقطه خطّی هستند که دو سرِ خطّ به دست اوست؛ خواه نعمت و رحمتی که بدانها رسد؛ و خواه نقمت و مشکلات و سختی ها.

۱۵ ـ و هر چه به طور کلی، پائین‌تر از عالم لوح است همگی مطیع و منقاد دو دست فضل و کرم اوست؛ فضلی که هیچ شبیه و نظیر ندارد.

۱٦ ـ او از حاقّ طهارت و از جوهر قدس، حائز نفسی شده است که پیامبران در معنی و حقیقت آن نفس همگی گم و سرگردانند.

۱۷ ـ پس تو در صفات احمد، فکر خود را جَوَلان مده و به گردش در میاور، زیرا که آن صفات، صورتی است که ابداً آن‌را نخواهی دید.

۱۸ ـ او به مقام قداست علوم و لُبّ و لُباب دانش‌ها رسیده است؛ و اگر این قُدسیّت به احمد داده نشده است پس به چه کسی داده شده است؟

۱۹ ـ و او آیت کبری و آئینه کامل خدا و محیط بر عالم کون است و بنابراین در حاقّ و حقیقت هر چیز او را می‌بینی.

و مفصّل از مقامات حضرت رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نقل می‌کند تا می‌رسد به مقامات أمیرالمؤمنین علیه السّلام و می‌گوید:

۲۰ ـ او پادشاهی بود که خداوند پشت و کمر او را به برادرش محکم کرد و بنابراین، جریان امور وامانده، چون نیزه ایستاده بر سر پا شد.

۲۱ ـ برادرش اسداللَه شیر خداست که هیچگاه دو چشم او ندید که آتش جنگ افروخته است مگر آنکه آن را گرم کرد.

و بعداً مشروحاً فضائل آن حضرت را در مقامات بدر و احد و احزاب

و حنین و خیبر و سایر مناقب را از قبیل نزول آیه تطهیر و مباهله و سوره هَل أتی و سَدّ أبواب و حدیث منزلت و حدیث غدیر و غیر ذلک بیان می‌کند تا آنکه می‌گوید:

۲۲ ـ ای محمل داری که دل‌هائی را که از شدّت وجد و عشق دگرگون شده است با خود با جدّ و جهدی حمل می‌کنی، قدری آهسته‌تر بران.

۲۳ ـ اگر زمین نجف پدیدار شد خضوع کن و در وادی طوای آن که می‌خواهی داخل شوید نعل خود را درآور.

۲٤ ـ و چون نظر دوختی بر قبّه و بارگاه عالم اعلی، و أنوار حضرت پروردگار

که آن قبّه را احاطه کرده است.

۲۵ ـ پس فروتنی و تواضع کن زیرا آنجا دار قدس و خانه طهارت است که افلاک آسمان آرزو می‌کنند خاکش را بوسه زنند.

۲۶ ـ به او بگو در حالی‌که اشکهای خونینت چون دانه‌های عقیق می‌ریزد و در حالی که عشق سوزان تو به آتش درخت غضای آن خانه و سرزمین گرم می‌شود.

۲۷ ـ ای پسر عموی مصطفی تو ید اللَه و دست خدائی که باران رحمتش همه چیز را فرا گرفته است.

۲۸ ـ تو قرآن قدیم خدا هستی، و اوصاف تو آیات آن قرآن است که خدا وحی کرده است.

۲۹ ـ خداوند برای تو کافی است و بس، در خصال پسندیده و ملکات حمیده‌ای که داری، و تعداد آنها به اندازه اعداد، نامتناهی است.

۳۰ ـ بعد از پیامبر، از میان جمیع مخلوقات، تو بهترین آفریده‌ای، آری در فراز آسمان بهترین کوکبی که هست همان خورشید و ماه آسمان است.

۳۱ ـ تو ذاتی داری مانند ذات پیغمبر، و اگر این چنین نبود پیامبر تو را برادر خود نمی‌کرد.

۳۲ ـ شما دو نفر از پستان وصال شیر خورده‌اید، آن پستانی که غذای آن از جوهر تجلّی اسماء و صفات خداوندی بوده است.

۳۳ ـ ای علی، در مقدار و تعیّن همین قدر بس است که از عالم لاهوت هستی! آن عالم لاهوتی که درجات علیای آن به احاطه هیچ موجودی در نیاید.

۳٤ ـ تو دارای نفسی هستی که از گوهر لطف حضرت احدیّت ریخته شده است، خداوند همه نفس‌ها را فدای تو گرداند.

۳۵ ـ در عالم قضا و قدر خداوند، آنچه واقع شود، تو بر آن ولایت داری، چه در امور باقیّه آن، و چه در امور فانیّه آن.

۳٦ ـ ای برادر مصطفی، من گناهانی دارم که خار چشم من گردیده است، و تو فقط زداینده و از بین برنده آن هستی!

۳۷ ـ ای پناه و فریادرس شخص مبتلا و دردمند، که برای رفع بلیّه و گرفتاری، دعوت او را اجابت می‌کنی، آن شخص دردمندی که غیر از تو

کسی

شنوای نجوا و درد دل پنهانی او نیست.

۳۸ ـ چگونه معصیت کاران از بلوای گناهان بترسند در حالی که خداوند تو را نجات دهنده و دست‌گیرنده مبتلایان قرار داده است.

۳۹ ـ برای تو در مراتب کمال و اعتلای معالی و مقامات، درجاتی است که به کوتاه‌ترین پلّکان آن نمی‌توان بالا رفت.

و بعد مفصّلًا قضیّه سقیفه و ربودن خلافت را بیان نموده و شیخین را محاکمه می‌کند و درجات حضرت زهراء و سفارشات پیغمبر را درباره او و ظلم و ستمی را که به آن حضرت نمودند خوب شرح می‌دهد. فجزاه اللَه عن الرّسول و عن أهل بیته خیر الجزاء. و حقّاً سزاوار است که اشعار او به فارسی شرح و با ذکر شواهد و مصادر استشهادات او به صورت کتابی در دسترس عمومی قرار گیرد.

برخی اشعار در مناقب أمیر المؤمنین

چه خوب شاعر پارسی زبان سروده است:

و شاعری دیگرچه خوب سروده است:

و ملّای رومی چه خوب و عالی سروده:

و ادیب فاضل عبد الباقی أفَنْدی چه خوب سروده:

۱ ـ ای پدر اوصیاء رسول اللَه، مقام تو و منزله تو نسبت به طَه، آن است که دامادِ او هستی، و پسر عمّ او هستی، و برادر او هستی.

۲ ـ از برای خدا در درجات و مقامات عالی تو اسراری است که اکثر عالَمیان آن‌را نمی‌دانند.

۳ ـ تو در انتهای دوره عالم خلقت، پدر دوّمین برای موجودات هستی، و پدران این دوره، فرزندان آن محسوب می‌شوند.

٤ ـ خداوند آدم را از خاک آفرید، و بنابراین آدم، پسر خاک است، و تو پدر خاک هستی، و تو أبوترابی.

و آیة اللَه علّامه حاج سیّد اسماعیل شیرازی پسر عموی آیة اللَه سیّد الطّائفة حاج میرزا محمّد حسن شیرازی ـ أعلی اللَه مقامهما ـ قصیده‌ای در میلاد و مدح أمیرالمؤمنین علیه السّلام گفته است بسیار غرّاء و ما چند قطعه از آنرا نقل می‌کنیم:

۱ ـ اگر بنا بشود که برای خداوند، پسرانی قرار داده شود ـ و البتّه خداوند بالاتر و منیع‌تر است از آنکه او را به صفات بشری توصیف می‌کنند.

۲ ـ بنابراین، آن فرزند متولّد شده در کعبه که خانه خداست، سزاوارتر است برای آنکه حقّاً فرزند صاحب خانه باشد.

۳ ـ او (علیّ بن أبی طالب) پس از پیامبر مصطفی بهترین خلایق است؛ از بالاترین نقطه عرش گرفته، تا پائین‌ترین مرتبه زمین در زیر خاک.

٤ ـ مقام و منزلت عالی و مُشرِف او به امُّ القُری (مکّه مکرّمه) لباس عزّتی پوشانید که پیوسته آن عزّت منع می‌کند که در قُرقگاه آن کسی وارد شود.

۵ ـ خواه آن کس عُزیر باشد؛ و خواه عیسی بن مریم؛ چون هیچ کس نمی‌تواند بدون احرام نزدیک آن شود.

٦ ـ او در وجود و هستی، بر تمام عالم کون و تکوین پیشی گرفته است؛ و عالم غیب و شهود را طیّ نموده، و در هم پیچیده است.

۷ ـ و هر چه در عالم آفرینش و خلقت است، جُود و بخششی است که از دست با میمنت اوست؛ زیرا که او دست خداست.

۸ ـ سیّد و آقائی است که به واسطه مقدم او

قبیله مُضَر حائز افتخار و مباهاتی شده است که از تمام افراد بشر بالا رفته است.

۹ ـ چهره تابناک او در فَلَک بالا، چون ماه درخشانی است، که با آن، نه با ستارگان، راهنمائی می‌شوند.

۱۰ ـ و او دست خداست که نعمت‌ها را می‌ریزد؛ و در عالم وجود افاضه می‌کند، به طرف معنی و مقصود خود؛ تا آنکه عالم وجود به منفعت و بهره کافی نائل گردد.

و حکیم الهی میرزای جلوه چه عالی و رسا به فارسی سروده است:

درس پنجاه و دوم و پنجاه و سوّم: تفسیر

آیه: ﴿وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفی بِاللَه شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلى اللَه على محمّد و آله الطاهرين

و لعنة اللَه على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلىّ العظيم

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفى بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾[1].

«كافران در مقام اعتراض به تو گويند كه تو رسول خدا نيستى، بگو: كافى است كه گواه بين من و شما خدا باشد و كسى كه در نزد او علم به كتاب است».

اقوال گوناگون در تعيين مصداق عالم به كتاب

[1] سورة الرّعد (١٣) آيه ٤٣.

اجماع و اتّفاق علمای شیعه بر آن است که منظور از عالم به کتاب در این آیه شریفه حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام است و رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم به امر خدا به کافرانی که از پذیرش قرآن و رسالت آن حضرت امتناع نمودند می‌گویند: بهترین و کافی‌ترین شاهد میان من و شما در صدق دعوای من و در حقانیّت قرآن، ذات مقدّس پروردگار است و امیرالمؤمنین علیه السّلام که بر کتاب الهی و قرآن مجید عالم و به حقائق و اسرار واقف، و به دقائق و لطائف و ظاهر و باطن قرآن مطلع و خبیر است. و روایات صادره از اهل بیت علیهم السلام همه بدون هیچ اختلافی شأن نزول آیه را درباره آن حضرت گرفته‌اند، و از علمای عامّه جمع بسیاری قائلند که مراد امیر المؤمنین هستند، گرچه بعضی از آنها گفته‌اند: مراد از عالم به کتاب خود ذات مقدّس خدا یا جبرائیل است یا علمای یهود و نصاری که عالم به انجیل و تورات هستند یا خصوص عبد اللَه بن سلام است که اسلام آورده بود.

ابو الفتوح رازی گوید: بعضی از مفسّران گفته‌اند عبد اللَه بن سلام است، و بیشتر از مفسّران از قدماء و محدّثان و اهل اخبار و اسناد و روایات از موافقان و مخالفان برآنند که حضرت امیرالمؤمنین علی است[1].

و زمخشری گوید: مراد کسی است که علم قرآن در نزد اوست، و قرآن با این نظم عجیب و معجزه که تمام قوای بشر را از تهیه مثل آن از کار انداخته است. و سپس به عنوان «و قیل» سایر احتمالات و اقوال را بیان کرده است[2]

مرور اجمالی بر سوره مبارکهٔ رعد

و ما قبل از اینکه در روایات وارده در این آیه از عامّه و خاصّه وارد شویم و نیز قبل از اینکه احتمالات و اقوالی که در این آیه داده شده است بیان کنیم لازم‌است یک سیر اجمالی در تمام این سوره مبارکه (سوره رعد) بنمائیم تا موقعیت آیه مورد بحث مشخّص شود، و این سیر خود به خود جواب

---

[1] «تفسیر ابو الفتوح» ج ٦ ص ٥٠٣.

[2] «تفسیر کشاف» ج ٢ ص ٥٣٦.

گوی بعض از احتمالات یا اقوال خواهد بود.

نزول این سوره برای اثبات حقانیّت کتاب الهی قرآن کریم است در مقابل منکرین که قرآن را به عنوان معجزه نپذیرفتند و از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم معجزه دیگری محسوس و مشهود که از آسمان نازل شود درخواست می‌نمودند. آیات این سوره از اوّل تا به آخر همه متّصل و مرتبط به یکدیگر بوده و مانند دانه‌های لؤلؤ که به یک رشته کشیده شده باشند یک شکل خاصّ و هیئت نیکوئی را تشکیل می‌دهد. اوّل آن به آخر و آخر آن به اوّل ناظر و مربوط است، و آیه مورد بحث ما در آخر سوره قرار گرفته و جوابگوی تمام ایرادات مشرکین است به طوری که اگر آن آیه را برداریم این سوره ناقص و مانند کاسه شکسته‌ای می‌شود و از اوج عظمت و رفعت خود سقوط می‌نماید.

آیه اوّل این سوره با این خطاب شروع می‌شود:

﴿الر تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ وَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ﴾.

«این است آیات قرآن مجید، و این آیاتی که

از پروردگار تو بر تو فرود می‌آید حقّ است و لیکن اکثر مردم ایمان نمی‌آورند».

بعد شروع می‌کند به معرّفی خدا که اواست که آسمان‌ها را بدون ستون مشهود

بر پا داشته، و بر کاخ وجود استیلا یافته، و خورشید و ماه را مسخّر و در گردش انداخته، و زمین را گسترده، و کوهها را در آن نصب کرده، و چشمه‌ها و نهرها جاری ساخته، و از هر گونه میوه‌ها ایجاد فرموده، و زمین را به قطعاتی قسمت نموده، و باغهای انگور و خرما و زراعت به گونه‌های مختلف که با آب واحد همگی سیراب می‌شوند آفریده است، و مردگان را او زنده می‌کند، و عجب است گفتار منکران که می‌گویند:

آیا ما بعد از مردن در لباس جدیدی در خواهیم آمد؟، تا می‌رسد به آیه هفتم:

﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾

«آن کسانی که کافرند می‌گویند: چرا از طرف پروردگار محمد صلّی اللَه علیه و آله و سلم آیه و علامت آسمانی بر او فرود نمی‌آید. ای پیغمبر تو فقط ترساننده و بیم دهنده‌ای (مردم را از شرک و کفر و عواقب وخیم گناه و اعمال زشت) و برای هر جمعیّت و گروهی هدایت کننده‌ای خدا قرار داده است».

در اینجا ملاحظه می‌شود که کفّار قرآن کریم

را که به حقّ نازل و خود آن معجزه است به عنوان معجزه نپذیرفتند و دنبال معجزه دیگر از خوارق عادات می‌گردند، و پیغمبر در جواب می‌گوید: آوردن معجزات دیگر و خارق عادات که هر کدام از شما بخواهید (و روی میل خود مرا بر آن الزام کنید مانند طلا شدن کوه، یا جاری شدن نهری از طلای ذوب شده، یا تبدیل این باغستان به باغی از جواهر و لؤلؤ، و أمثال آن از مرده زنده کردن، یا فرشته‌ای محسوس و مشهود از آسمان پائین آمدن، و کتاب آسمانی را به دست ملموس و محسوس خود پائین آوردن، گذشته از آنکه بسیاری از آنها غلط و مستلزم جسمیّت خدا و مکان داشتن او در جای معیّن است، این قبیل معجزات همیشه و پیاپی بر خلاف مصالح بشر است. گرچه از همه پیمبران معجزاتی سر می‌زده لیکن نه این‌طور بوده که به طور مداوم سنّت عالم اسباب را تعطیل کنند و فکر خود را در استخدام آراء و افکار امّت در آورده و دائماً برای خواست آنها دست به معجزه زنند) من برای بیم دادن از شرک و کفر و اعمال زشت آمده‌ام و این است رسالت و

مأموریّت من.

در اینجا باید پیغمبر بفرماید معجزه ابدی و غیر قابل انکار و معجزه علمی من قرآن است که مردم را از نقطه نظر عقل و علم دعوت می‌کند و به آن تحدّی می‌کند، و علناً

جنّ و انس را به کمک یکدیگر در مقام معارضه با قرآن می‌خواند، و افراد بشر را در مقام معارضه با قرآن حتّی به مثل آوردن یک سوره یا ده سوره می‌خواند، و علاوه خود آیات با آن اسلوب عجیب و منطق راستین که حاوی حقائق و لطائف و قوانین فطری انسانی بر مصالح بشریّت است با آن ندای بلند عدل و تقوی و عمل خیر و دعوت به ایثار و انفاق و غیرها می‌نماید تمام اینها با این ربط و بستگی زنجیری به یکدیگر همه معجزه است، و خدای من این آیات را فرستاده، و خود این آیات که پروردگار من در آنها اعلان به رسالت من نموده و گواهی داده است و به عنوان معجزه عقلی و معنوی اعلان کرده است عالی‌ترین درجه اعجاز است، لیکن رسول خدا به کفار این جواب را نمی‌گوید و آن‌را نگاه می‌دارد برای بعد، ولی باز مشغول می‌شود به توصیف خدا که خدا از آبستن شدن هر ماده‌ای خبر دارد، و به غیب و آشکار مطّلع است، و به گفتار آهسته و بلند یکسان علم دارد، و برق را در آسمان، و ابرهای آب‌کش سنگین را آفریده، و رعد در مقام حمد و

تسبیح اوست، و فرشتگان از او در خوف و هراس و دائماً مشغول ذکر و تسبیح‌اند. و سپس بیان می‌کند که دعوت خدا حقّ است و افرادی که این دعوت را می‌پذیرند سعادتمندند، و آنچه در آسمانها و زمین‌هاست همگی به سجده او در می‌آیند و مشرکین که یکی از مخلوقات او را برای او شریک قرار می‌دهند در اشتباهند، و همین طور بیان می‌کند تا می‌رسد به آیه نوزدهم: ﴿أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ﴾ «آیا کسی که می‌داند که این آیاتی که از طرف پروردگار تو بر تو نازل شده حقّ است مانند کسی است که کور است؟ و البتّه تنها خردمندان متذکّر می‌شوند».

این آیه در عین آنکه نظر به ردّ گفتار مشرکین و کفار دارد ناظر بر همان آیه اوّل سوره است و به عنوان تأیید و تأکید برای حقانیّت کتاب وارد شده است، و تمام آیاتی که در بین از عظمت خدا و قدرت او بیان شده و مبین خود قرآن بوده است به همه آنها مهر صحت و حقیّت زده و منکران را نابینا معرّفی کرده است، و سپس توصیف و تعریف افراد

خردمندی را می‌کند که قرآن را پذیرفتند و قبول نمودند. آنها کسانی هستند که به عهد خدا وفا می‌کنند، و پیمان نمی‌شکنند، و جائی را که خدا بگوید صله کن صله می‌کنند، و از خدا در خشیت، و از بدی اعمال خود در هراسند، و اقامه نماز می‌کنند، و از اموال خود در سر و آشکار انفاق می‌نمایند. و باز همین‌طور

بیان می‌کند تا می‌رسد به آیه بیست و هفتم: ﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنابَ﴾.

در اینجا برای مرتبه دوم همان اعتراض کفّار را که چرا بر او معجزه و خارق عادت از پروردگارش فرود نمی‌آید بیان می‌کند و می‌فهماند که کفار در کلام خود ایستادگی دارند، و قرآن را معجزه نمی‌دانند، و در جستجوی معجزه دگرند. اینجا باز رسول خدا در مقام جواب، به قرآن که عالی‌ترین معجزه است تحدّی نمی‌کند و این مطلب را و شهادت پروردگار را بر رسالت خود به بعد موکول می‌کند، و فقط می‌فرماید که: هدایت و ضلالت دست خداست کسی که دل به خدا دهد و به او رجوع کند و پرده‌های جهل را از روی عقل و قلب خود دور کند خدا او را هدایت می‌کند، و کسی که چنین نباشد و راه گمراهی را بپیماید خدا او را در آن راه گمراه می‌کند. و باز شروع می‌کند به ذکر صفات بندگانی که به خدا رجوع می‌کنند و راه حقّ را می‌پیمایند: آنها کسانی هستند که دلهایشان به ذکر خدا آرام می‌گیرد، ولی افرادی که دل به خدا ندهند

معجزه نیز برای آنان فایده ندارد، و تا دل حالت پذیرش و انقیاد در مقابل حق را نداشته باشد همه معجزات را تأویل و تفسیر نموده به سحر و چشم‌بندی و دروغ نسبت می‌دهند، و در آیه سی و یک می‌فرماید:

﴿وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً أَ فَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشاءُ اللهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعاً وَ لا يَزالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللهِ إِنَّ اللهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ﴾.

«و اگر کتابی باشد که با اعجاز بیان کوهها را به حرکت درآورد، یا زمین را بشکافد، یا مردگان را به سخن گفتن درآورد (همین قرآن کریم است که باز ایمان نمی‌آورند). آری در همه عوالم، امر و فرمان به دست خداست و هر چه بخواهد می‌کند، آیا هنوز مؤمنان ندانسته‌اند که اگر خدا بخواهد از روی جبر و الزام می‌تواند تمام افراد بشر را هدایت کند (لیکن به اراده و اختیار خود آنان ایمان به خدا را واگذار کرده است که از راه اختیار به سعادت و کامیابی رسند) و دائماً و پیاپی به کافران در اثر اعمال زشت و ناپسندشان کیفرهای کوبنده و خرد کننده می‌رسد،

یا آن کوبنده‌ها نزدیک خانه و دیار آنان فرود می‌آید

تا آنکه وعده خدا در قیامت برسد

و البتّه خداوند خلف وعده نمی‌کند».

در این آیات به طور وضوح بیان می‌کند که علّت عدم پذیرش قرآن همان عدم تمکین دل از پذیرش حقّ و انقیاد در برابر واقعیّت است، و اگر به این قرآن که راقی‌ترین و عظیم‌ترین معجزه است ایمان نیاورند به کدام معجزه دیگر ایمان می‌آورند؟ و سپس بیان افرادی را از امتّ‌های گذشته که به جهت عناد و خودسری به پیغمبرانشان ایمان نیاوردند می‌نماید، و افرادی را که به جهت پذیرش حقّ از مؤمنان داخل در بهشت می‌گردند و پیغمبرانی را که با معجزه و آیه آمدند و امت‌ها با آنها از روی مکر و خدیعت رفتار کردند بیان می‌کند تا می‌رسد به آیه آخر سوره: ﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾. «و کافران اصل نبوت تو را انکار می‌کنند بگو تنها گواه من بر رسالت من خداست و کسی که در نزد او علم به کتاب است».

در اینجا ملاحظه می‌شود که کافران چون قرآن که بزرگترین معجزه است نپذیرفتند، و معجزات دیگری که می‌خواستند پیغمبر برای آنها

نیاورد، یکسره انکار اصل نبوّت را نمودند، و تا به حال انکار نمی‌کردند بلکه دنبال معجزه دیگری می‌گشتند، در اینجا که امیدشان از آن معجزه قطع شد به کلّی انکار کردند، و پیغمبر آن دو بار جوابی را که باید در آن دو مرحله راجع به حقانیّت و اعجاز قرآن به آنها بدهد و گواه بر رسالت خود آورد اینجا آورده و فرموده است: ای مردم کافر این قرآن که خود عالی‌ترین معجزه است بر من فرود آمده است و خدای من در این قرآن شهادت بر رسالت من داده است و کسی که عالم به قرآن است او گواه بر نبوّت من است.

کیّفیّت شهادت خداوند بر رسالت پیامبر اکرم صلی اللَه علیه و آله و سلّم

بنابراین شهادت خدا احاله بر غیب و امر غیر معلوم نیست و دعوای بدون برهان نیست، چون گواهی خدا در قرآن، و عالم به کتاب امری مشهود و معلوم و در نزد کفّار مشخّص است، و دلیل بر صحّت این دعوی اعجاز قرآن است که ضروری است. بنابراین، این آیه مبارکه ناظر به تمام سوره و جوابگوی تمام اعتراضات مشرکین و کافران است،

و ناظر به آیه اوّل سوره و آیه نوزدهم که حقانیّت کتاب را اثبات می‌کند بوده، و صدر و وسط و ذیل سوره را با حسن افتتاح و حسن اختتامی به هم می‌پیوندد، به طوری که اگر این آیه را از این سوره برداریم گوئی یک جهت نقصانی در این سوره موجود است.

حال که این بحث ما در سیر اجمالی سوره تمام شد وارد می‌شویم در تفسیر خود آیه: ﴿قُلْ كَفى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾. مراد از شهادت خدا به رسالت رسول خدا ادای شهادت است، مانند آنکه می‌گوید: ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ «حقّاً ای رسول، تو از پیمبران و فرستادگان ما هستی به سوی بشر در راه مستقیم». و مانند سایر آیاتی که به عنوان: ﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾ و ﴿يا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾ و یا به سایر عناوین مانند: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ، وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ﴾ و ﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، ﴿وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾، ﴿وَ اللهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ﴾، ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ﴾. و نظیر این آیات که در قرآن بسیار است. و ادای شهادت به همین اقوال خداست در قرآن.

فخر رازی گوید: مراد از شهادت آن است که خدای تعالی معجزاتی را به دست پیغمبر ظاهر کرده که دلالت بر صدق دعوای او دارد، و این مرتبه شهادت فعلی است نه قولی، و عالی‌ترین درجه

شهادت است.[1] لیکن این کلام صحیح نیست چون معجزات پیغمبر و خارق عادات را که کفّار می‌خواستند پیغمبر انجام نداد و فقط قرآن می‌ماند و بس، و چه لزومی دارد که در این صورت نزول خود قرآن را عملًا شهادت خدا حساب کنیم بلکه شهادت که همان معنی حقیقیش شهادت قولی است در قرآن راجع به رسالت رسول اکرم بسیار است[2] و علاوه، اینکه فخر گفته است: شهادت فعلی عالیتر و قوی‌تر از شهادت قولی است، کلامی است خالی از حقیقت.

و امّا آنکه بعضی گفته‌اند که مراد تحمّل شهادت خداست نه ادای آن. این احتمال نیز غلط است چون تحمل خدای نادیده برای کفّار چه فائده‌ای دارد، و چگونه این شهادت برای آنها مثمر ثمر خواهد بود؟ و در این صورت احاله به غیب بوده

---

[1] تفسیر فخر ج ۱۹ ص ٦٩.

[2] این سخن صحیح است، ولی در مقابل کفّار که به حقانیّت رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در قرآن اذعان ندارند باید گفت که چون قرآن معجزه است و این اعجاز را خداوند به دست پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلم جاری کرده است پس او را تصدیق کرده است و این اجراء اعجاز به دست حضرت، شهادت خداست. و بر این نهجی که گفته شد می‌توان برای کلام فخر رازی محمل صحیحی قرار داد.

و کلام از درجه اعتبار ساقط می‌گردد، چون راهی برای اثبات آن نزد کافران که

منکرند نخواهد بود.

نقد و بررسی اقوال مختلف درباره ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾

و امّا مراد از ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾ «و کافی است برای گواه بودن بین من و شما گواهی کسی که در نزد او علم کتاب است».

بعضی گفته‌اند که مراد خود خداست، و فخر رازی این قول را نسبت به حسن بصری و سعید بن جبیر و زجاج داده است.[1] و زمخشری[2] و فخر رازی[3] از حسن بصری نقل کرده‌اند که او گفته است: لا و اللَه ما یعنی الا اللَه «سوگند به خدا که خدا در اینجا خودش را قصد کرده است». و سیوطی گوید که: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از مجاهد تخریج حدیث کرده‌اند

---

[1] «تفسیر فخر رازی» جلد ۱۹ ص ۷۰. و در «تفسیر مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱ این قول را نسبت به حسن و ضحاک و سعید بن جبیر داده و فرموده است که زجاج اختیار کرده، و شاهد بر این، قرائت کسی است که این طور خوانده: و من عنده علم الکتاب یا و من عنده علم الکتاب. و در «تفسیر کشاف» ج ۲ ص ۵۳۶ گوید: قرائت کسی که من را به کسر خوانده قول حسن را تقویت می‌کند، ای من لدنه علم الکتاب. یا آنکه علم فعل مبنی للمفعول باشد، ای مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ.

[2] «تفسیر کشاف» ج ۲ ص ۵۳۶.

[3] [به تعلیقه شماره ۱ رجوع شود.]

که او گفته است: مراد خود خدای عزّوجّل است.[1]

این احتمال صحیح نیست، چون اوّلًا خلاف ظاهر عطف است که دلالت بر مغایرت دارد، و ثانیاً عطف صفت بر ذات غلط است، و همان‌طوری که فخر رازی گوید: صحیح نیست که بگوئیم: شهد بهذا زید و الفقیه «به این امر زید و فقیه گواهی دادند». و مراد از فقیه خود زید باشد، بلکه باید گفت: زید فقیه شهادت داده است.[2]

و علّامه طباطبائی به این معنی تصریح کرده‌اند و گفته‌اند که: از همین جهت زمخشری عبارت حسن را تأویل کرده و جمله اوّل را به جمله صفتیّه تبدیل کرده است و گفته: کفی بالذی یستحق العبادة و بالذی یعلم علم ما فی اللوح المحفوظ الا هو شهیدا بینی و بینکم.[3] یعنی کافی است آن کسی که مستحق عبادت است و آن کسی که علم لوح محفوظ را دارد آنکه گواه بین من و شما باشد». و در اینجا به جای لفظ جلاله «اللَه» که

---

[1] «الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩

[2] [به تعلیقه شماره ١ رجوع شود.]

[3] «تفسیر کشاف» ج ٢ ص ٥٣٦.

دلالت بر ذات می‌کند لفظ الذی یستحق العبادة

را که جمله وصفیّه است قرار داده است.[1]

البتّه این کار را زمخشری کرده تا ردائت و پستی کلام را توجیه کند و برای تفسیر حسن بصری وجهی تصوّر کند. ولی باید دانست تبدیل لفظی به لفظ دیگر که دارای معنی صحیحی باشد موجب صحت لفظ اوّل نخواهد شد، و چون لفظ اوّل که دلالت بر ذات کند در قرآن مجید وارد است لذا عطف صفت بر آن قبیح است. علاوه بر این از آنچه سابقاً گفتیم که مراد از شهادت خدا به رسالت پیغمبر آیات وارده قرآنی است که رسالت آن حضرت را تصدیق می‌کند در این صورت مناسب است که آن آیات به ذات مقدّس نسبت داده شود که دارای جمیع صفات کمال است نه به معنای وصفی، چون شهادت ذات پروردگار از همه قسم از اقسام شهادات بالاتر است. قال سبحانه: ﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ﴾[2]. و اینکه زجاج گفته است که:

---

[1] «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ٤٢٤.

[2] آیه در سوره انعام ٦ آیه ۱۹.

صحیح نیست خدا در صدق حکم خود استشهاد به غیر خود نماید تمام نیست زیرا همان طور که فخر رازی گوید: چگونه جایز است خدا برای اثبات مطلب خود و صدق گفتارش به انجیر و زیتون و التین و الزیتون سوگند یاد کند لیکن جایز نباشد که عالم به کتاب رای شاهد بگیرد؟![1]

احتمال دوّم آن است که مراد به کتاب تورات و انجیل باشد و مراد از عالمین به کتاب علمای یهود و نصاری، و بر همین اساس سیوطی گوید: ابن جریر از طریق عوفی از ابن عبّاس روایت کرده است که از او سؤال شد: و من عنده علم الکتاب؟ قال: هم اهل الکتاب من الیهود و النصاری[2].

چون یهود و نصاری در تورات و انجیل علائم نبوّت پیغمبر آخر الزّمان را خوانده‌اند و به آنچه انبیاء بشارت داده‌اند مطلّعند.

این احتمال نیز صحیح نیست چون در آیه مبارکه شهادت و گواهی عالم به کتاب را ذکر کرده

---

[1] «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ۷۰.

[2] «تفسیر الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩.

است نه مجرّد علم را، و این سوره همان‌طور که ذکر شد در مکّه بر پیغمبر فرود آمده است و در مکّه یک نفر از علمای یهود و نصاری به رسول خدا ایمان

نیاورد و شهادت به رسالت او نداد. مبارزه رسول خدا و دعوت آن حضرت در مکّه فقط با مشرکین قریش بوده است و در این صورت معنی ندارد که رسول خدا احتجاج کند در رسالت خود به شهادت کسی که او شهادت نداده است. و بعضی گفته‌اند که مراد از شهادت در اینجا تحمّل شهادت است نه ادای شهادت، و تحمّل شهادت مستلزم این نیست که شاهد در هنگام شهادت یعنی در وقت تحمّل، ایمان به رسالت داشته باشد. بنابراین مراد از عالم به کتاب علماء یهود و نصاری هستند که خود متحّمل چنین گواهی طبق تورات و انجیل هستند گرچه هنوز آنها ایمان نیاورده‌اند[1]

این احتمال نیز غلط است زیرا در این صورت مرجع احتجاج رسول خدا با مشرکین قریش به علم علماء اهل کتاب خواهد بود گرچه هنوز ایمان نیاورده و به رسالتش اعتراف ننموده‌اند، و شهادت کسی که خود مؤمن نیست و اقرار و اعتراف ندارد چگونه صحیح است؟ و اگر این معنی قابل قبول

---

[1] «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ٤٢٥.

باشد سزاوار بود که رسول خدا به علم خود مشرکین احتجاج کند چون اعجاز قرآن بر آنها ثابت و حجّت تمام بود و بنابراین باید خود آنها را بر رسالت خود گواه گیرد چرا عدول کرد به تحمّل شهادت اهل کتاب؟ با آنکه مشرکین با آنها در انکار رسالت شریک و در کفر مشترک بودند. علاوه بر این سابقا گفتیم که مراد از شهادت ادای آن است نه تحمل آن چون تحمّل آن در خداوند عزّوجّل قاطع عذر برای مشرکین نبوده و احاله به غیب خواهد بود.

احتمال سوّم آن است که: مراد از کتاب، لوح محفوظ، و عالم به کتاب جبرائیل باشد. سیوطی گوید: ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر تخریج حدیث کرده که او در تفسیر این آیه گفته است: من عنده علم الکتاب جبریل[1].

این احتمال نیز صحیح نیست زیرا برای مشرکین که جبرائیل را قبول ندارند و شهادت جبرائیل که جز وعده به غیب و فرار از احتجاج در

---

[1] «الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩.

نزد آنها چیز دیگری نیست چه فائده‌ای دارد؟ و در این صورت اگر پیغمبر به جای جبرائیل تمام فرشتگان از میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و بقیه فرشتگان ملا اعلی را شاهد بگیرد برای مشرکین بی‌فائده بوده و قاطع عذر نخواهد بود.

احتمال چهارم آن است که: مراد از اهل کتاب، افرادی باشند از علماء یهود و نصاری که ایمان آورده‌اند و بر رسالت آن حضرت گواهی می‌دهند مانند عبد اللَه بن سلام و سلمان فارسی و جارود و تمیم داری[1] و سیوطی گوید: عبد الرّزّاق و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از قتاده تخریج روایت کرده‌اند که او گفته: کان من اهل الکتاب قوم یشهدون بالحق و یعرفونه، منهم عبد اللَه بن سلام و الجارود و تمیم الداری و سلمان الفارسی[2].

و این قول نیز باطل است چون این افراد همه در مدینه اسلام آوردند و آیه مبارکهٔ ﴿قل اللَه شهید بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب﴾ در مکّه نازل شده است، و معنی ندارد که رسول خدا در مکه با مشرکین قریش احتجاج نموده و دلیل رسالت خود را شهادت افرادی بیاورد که بعداً در مدینه ایمان می‌آورند.

و قول بعضی که گفته‌اند: مکّی بودن این آیه

---

[1] «المیزان» ج ۱۱ ص ٤٢٤ و «تفسیر فخر» ج ۱۹ ص ٦٩ و «مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱ و «کشاف» ج ۲ ص ٥٣٦ و «تفسیر ابی السعود» ج ۳ ص ۲۳٥.

[2] «الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩.

منافات ندارد که اخبار از شهادت آینده باشد، مردود است به اینکه این قسم احتجاج از درجه اعتبار ساقط و حجّت را تا حدّ زیادی پائین آورده و ضعیف و ساقط می‌کند چون در مقابل گروهی که الآن می‌گویند: ﴿لَسْتَ مُرْسَلًا﴾ «تو رسول خدا نیستی» اگر جواب گفته شود: که من رسول خدا هستم به دلیل آنکه چندین سال دیگر در مدینه بعضی از علماء اهل کتاب شهادت بر رسالت من می‌دهند معلوم است که چقدر ضعیف و بی‌اساس است.[1]

احتمال پنجم آنکه: خصوص عبد اللَه بن سلام باشد که از علماء یهود و در مدینه در وقت هجرت رسول خدا ایمان آورده است. سیوطی گوید: ابن سعد و ابن ابی شیبة و ابن جریر و ابن منذر از مجاهد تخریج کرده‌اند که انه کان یقرا: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾، قال: هو عبد اللَه بن سلام[2]

و گویندگانی که می‌گویند این آیه راجع به عبد اللَه بن سلام است بسیار پافشاری دارند، لیکن این قول نیز باطل است چون همان طور که در ردّ

---

[1] «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ٤۲۵.

[2] «الدر المنثور» ج ٤ ص ٦۹، و «ینابیع الموده» ص ۱۰٤ باب ۳۰.

احتمال چهارم

گفتیم سوره رعد مکّی است و عبد اللَه بن سلام در مدینه ایمان آورده و او را گواهی گرفتن در برابر مشرکین مکه، اسقاط حجت و فرار از میدان احتجاج است، و حاشا للَه و لرسوله. بعضی گویند: مکّی بودن سوره منافات ندارد که بعضی از آیات آن مدنی باشد، و ممکن است تمام آیات سوره رعد در مکه نازل شده باشد لیکن این آیه در مدینه نازل شده و در شأن عبد اللَه بن سلام باشد. جواب آن است که مجرد احتمال، جواز اثبات مدنی بودن آیه‌ای را در سوره‌ای مکّی نمی‌کند و باید برای اثبات این معنی نقل صحیح و قابل اعتماد در میان باشد، و در اینجا علاوه بر آنکه چنین نقلی نیست جمهور از علماء تصریح کرده‌اند که این آیه مکّی است کما اینکه از بحر نقل شده است.[1]

و سیوطی گوید: سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و نحّاس در کتاب «ناسخ» خود از سعید بن جبیر تخریج حدیث کرده‌اند که: سئل عن قوله: و من عنده علم الکتاب أ هو عبد اللَه بن سلام

---

[1] «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ٤٢٥.

رضی اللَه عنه؟ قال: و کیف و هذه السورة مکیة؟![1]

«چون از سعید بن جبیر سؤال کردند که آیا مراد از عالم به کتاب عبد اللَه بن سلام است؟ در پاسخ گفت: چگونه این کلام صحیح است در حالی که سوره رعد در مکّه نازل شده است؟!».

و ابن عبد البر در شرح حالات عبد اللَه بن سلام گوید: و قد قیل فی قول اللَه عزّوجّل: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾ ـ هو عبد اللَه بن سلام ـ و انکر ذلك عکرمة و الحسن و قالا: کیف یکون ذلك و السورة مکیة و اسلام عبد اللَه بن سلام کان بعد[2] «در آیه مبارکه گفته شده است که مراد به عالم به کتاب عبد اللَه بن سلام است، لیکن این گفتار را عکرمه و حسن بصری رد کرده‌اند و گفته‌اند: چگونه این حرف صحیح است با اینکه می‌دانیم سوره رعد در مکّه نازل شده است و اسلام عبد اللَه بن سلام بعد از آن بوده است».

و سیوطی گوید: ابن منذر از شَعبی تخریج

---

[1] «الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩، و «ینابیع الموده» ص ١٠٤ باب ٣٠.

[2] «استیعاب» ج ٣ ص ٩٢٢.

روایت کرده است که او گفته است: ما نزل فی عبد اللَه بن سلام ـ رضی اللَه عنه ـ شییء من القرآن[1] «درباره عبد اللَه بن سلام هیچ آیه‌ای در قرآن مجید نازل نشده است».

و نیز سیوطی گوید: عبد الرّزّاق و ابن منذر از زهری تخریج حدیث کرده‌اند قال: کان عمر بن الخطاب شدیدا علی رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم، فانطلق یوما حتی دنا من رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم و هو یصلی فسمعه و هو یقرا: ﴿وَ ما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ ـ حتی بلغ ـ الظَّالِمُونَ﴾. و سمعه و هو یقرا: ﴿یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ـ الی قوله ـ عِلْمُ الْکِتابِ﴾، فانتظره حتی سلم فاسرع فی أثره فاسلم[2].

«زهری گوید: عمر بن خطاب با رسول خدا بسیار دشمن و سخت بود تا آنکه روزی آمد و در حالی که رسول خدا مشغول خواندن نماز بودند به آن حضرت نزدیک شد، گوش فرا داد شنید که

---

[1] «الدر المنثور» ج ٤ ص ٦٩.

[2] همان.

رسول خدا این آیه را می‌خوانند که خدا به او خطاب نموده که «قبل از رسالتت تو کتاب نمی‌خواندی! و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی! اگر چنین بود منکران به شکّ می‌افتادند (و نبّوت تو را حمل بر علوم کتابی و حصولی می‌کردند)». و باز گوش داد شنید پیغمبر این آیه را می‌خوانند: «مردم کافر می‌گویند: تو رسول خدا نیستی. بگو بهترین و کافی‌ترین گواه من خداست و کسی که در نزد او علم کتاب است». عمر صبر کرد تا نماز رسول خدا تمام شد و دنبال پیغمبر به سرعت رفت و اسلام آورد».

همه می‌دانند که اسلام عمر در سال ششم بعثت در مکّه بوده است و همین دلیل است بر آنکه آیه کفی باللَه شهیدا در مکّه نازل شده است نه در مدینه و ربطی به عبد اللَه بن سلام ندارد. از همه این مطالب گذشته همان‌طور که مفصّلًا شرح دادیم معلوم شد که سوره رعد همه آیاتش مانند زنجیر به هم مربوط است و این آیه ناظر به آیه اوّل و آیه نوزدهم و جوابگوی مشرکین در آیه هفتم و بیست و هفتم است، به طوری که نتیجه و محصّل سوره به

این آیه دست می‌آید. و چقدر بی‌مورد است که سوره در مکّه نازل شود و این آیه که اختتام و محصّل سوره است تا زمان غیر محدود و چندین سال بعد در مدینه به تاخیر افتد! و عجیب است که بعضی مانند ابو السّعود[1] و ابن تیمیّه[2] دعوای

اتفاق کرده‌اند که این آیه در مدینه نازل شده است.

مقصود از عالم به کتاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام است

احتمال ششم آن است که مراد به کتاب قرآن مجید باشد و مراد از عالم به کتاب عالم به قرآن مجید، و این قول اصمّ است[3] و معنی چنین می‌شود که کسی که تحمّل معانی این قرآن را کرده و به علم او اختصاص یافته، او گواه است بر آنکه قرآن از ناحیه خداست و من رسول خدا هستم. و در این صورت آخر سوره ناظر به اوّل سوره که می‌فرماید: ﴿تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ وَ

---

[1] «تفسیر ابو السعود» ج ۳ ص ۲۳۵.

[2] «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ٤۲۵.

[3] «تفسیر فخر» ج ۱۹ ص ۷۰.

الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُ﴾ شده، و نیز آیه وسط سوره را که می‌فرماید: ﴿أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى﴾ تاکید می‌کند. و این گواهی عالم به قرآن مجید نسبت به مشرکین در حقیقت تأییدی است از جانب خدا برای حقانیّت کتاب و رسالت رسول خدا در مقابل مشرکین که دو مرتبه تکرار نمودند: لو لا انزل علیه آیة من ربه «چرا معجزه خارق عادت از خدایش بر او نازل نمی‌شود»، و در اینجا گفتند: لست مرسلاً «اصلا تو فرستاده خدا نیستی».

در اینجا جواب همه آنها گفته شده که خدای من در این قرآن معجز، رسالت مرا گواهی داده، و عالم به قرآن که معجز است او نیز شهادت بر رسالت من داده است. و این بهترین شاهدی است بر آنکه این آیه در مکّه نازل شده است، و تأیید و تأکید می‌کند مضمون روایات بسیاری را که از طریق شیعه و سنّی وارد شده و تصریح می‌کند که مراد از عالم به کتاب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب است، و بعد از آن حضرت، ائمه اهل بیت علیهم السّلام.

از طریقه عامّه ثعلبی با اسناد خود از محمّد بن

حنفیّه[1]، و ابو نعیم اصفهانی با اسناد خود از محمّد بن حنفیّه[2] و از طریق خاصّه، صفّار در «بصائر الدرجات» با اسناد خود از ابو حمزه ثمالی[3] از حضرت باقر علیه السّلام و نیز صفّار با اسناد خود از فضیل بن یسار از حضرت باقر علیه‌السلام[4] و نیز عیّاشی در تفسیر خود از فضیل بن یسار

از حضرت باقر علیه السّلام[5] روایت کرده‌اند که: **هذه الآیة نزلت فی علی بن أبی طالب.** و در دو روایت اخیر اضافه می‌کند که: **و انه عالم هذه الامة بعد النبی.** همه این پنج روایت بیان می‌کنند که این آیه درباره علی بن ابی‌طالب نازل شده است، و در دو روایت اخیر اضافه می‌کند که علی بن أبی‌طالب بعد از پیغمبر عالم این امّت است.

و نیز صفّار با سندهای خود از جابر و برید بن

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث دوم، و «ینابیع الموده» ص ۱۰۲ باب ۳۰، و «شواهد التنزیل» ص ۳۰۸.

[2] «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث پنجم، و «تفسیر ابو الفتوح» ج ٦ ص ٥٠٤، و «ینابیع الموده» ص ۱۰۲ باب ۳۰.

[3] «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث ششم و «المیزان» ج ۱۱ ص ٤٢٧.

[4] «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث نهم.

[5] «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث ششم مکّرر، و «ینابیع الموده» ص ۱۰۲ باب ۳۰.

معاویه و فضیل بن یسار از حضرت باقر علیه السّلام، و نیز با سندهای خود از عبد اللَه بن بُکیر و عبد اللَه بن کثیر هاشمی از حضرت صادق علیه السّلام، و با اسناد خود از سلمان فارسی از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت می‌کند که این آیه درباره امیر المؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السّلام نازل شده است[1]

و قندوزی حنفی از ثعلبی و ابن المغازلی با اسناد خود از عبد اللَه بن عطا روایت کرده است. قال: کنت مع محمد الباقر ـ رضی اللَه عنه ـ فی المسجد فرایت ابن عبد اللَه بن سلام، فقلت: هذا ابن الذی عنده علم الکتاب؟ قال: **انما ذلك علی بن أبی طالب**[2]

«عبد اللَه بن عطا گوید: با حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در مسجد بودیم، فرزند عبد اللَه بن سلام را دیدم و به آن حضرت گفتم: این فرزند کسی است که در نزد او علم کتاب است؟ حضرت فرمودند: کسی که علم کتاب نزد اوست علی بن

---

[1] «تفسیر المیزان» ج ۱ ص ٤٢٧.

[2] «ینابیع المودّة» ص ۱۰۲ باب ۳۰، و «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث اوّل، و «شواهد التنزیل» حسکانی ص ۳۰۸، و «تفسیر ابو الفتوح» ج ٦ ص ٥٠٤، و «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ٤٢٧.

أبی‌طالب است».

و حاکم حسکانی با اسناد خود از ابو سعید خدری روایت کرده است. قال: سالت رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم عن قول اللَه تعالی: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾. قال: **ذاك اخی علی بن أبی طالب**[1]. ابو سعید گوید: از رسول خدا درباره این آیه سؤال کردم فرمودند: عالم به کتاب برادر من علی بن أبی‌طالب است».

و حاکم حسکانی با اسناد خود روایت کرده از ابی صالح قوله عزّوجّل: ﴿وَ مَنْ

[1] «شواهد التنزیل» ص ۳۰۷.

عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾. قال رجل من قريش: هو علی و لكنه لا نسميه[1] «ابو صالح گويد: مراد از آيه مباركه ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾، مردی از قريش گفت كه: علی بن أبی‌طالب است، لكن ما نام او را نمی‌بريم».

و از همين ابو صالح، حسكانی روايت كند كه فی قوله تعالی: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾. قال: علی بن أبی‌طالب، كان عالما بالتفسير و التاويل و الناسخ و المنسوخ و الحلال و الحرام[2] «ابو صالح گفت: مراد از عالم به كتاب در آيه مباركه علی بن أبی‌طالب است كه عالم به تفسير و تأويل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام بوده است». و نظير اين را قندوزی حنفی از ابن عبّاس روايت كرده است.[3]

و ابن شهرآشوب از طريق خاصّه و عامّه روايت كرده است از محمّد بن مسلم و ابو حمزه ثمالی و جابر بن يزيد از حضرت باقر عليه السّلام، و از علی بن فضّال و

---

[1] «شواهد التنزيل» ص ۳۱۰.

[2] همان.

[3] «ينابيع المودّة» باب ۳۰ ص ۱۰٤.

فضیل بن یسار و ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام، و از احمد بن محمّد حلبی و محمّد بن فضیل از حضرت رضا علیه السّلام، و نیز از موسی بن جعفر، و از زید بن علی، و از محمّد بن‌حنفیّه، و از سلمان فارسی، و از ابو سعید خدری، و از اسماعیل سدّی انهم قالوا فی قوله تعالی: ﴿قُلْ كَفى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾، هو علی بن أبی طالب[1]. که همه این امامان و اصحاب و تابعین گفته‌اند: مراد از عالم به کتاب در این آیه مبارکه علی بن أبی‌طالب است.

و نیز ابن شهرآشوب از ثعلبی در تفسیر خود با سند خود از عبد اللَه بن عطا از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که چون گفته شد: بعضی گمان کرده‌اند که مراد از عالم به کتاب عبد اللَه بن سلام است آن حضرت گفتند: علی بن أبی‌طالب است. و نیز چون نزد سعید بن جبیر گفته شد که من عنده علم الکتاب، عبد اللَه بن سلام است گفت: نه، این سوره در مکّه نازل شده است. و نیز از ابن عباس

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث سوم، و در «ینابیع الموده» باب ۳۰ ص ۱۰۳ از «مناقب» ابن شهرآشوب نقل کرده است، و «تفسیر برهان».

روایت شده که گفت: نه، قسم به خدا مراد علی بن أبی‌طالب است که عالم به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ بوده است. و نیز از ابن حنفیّه روایت است که نزد علی علم کتاب

است، اوّلش و آخرش. و آنچه را که ثعلبی از دو طریق عامّه و خاصّه راجع به شأن نزول این آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده است نظیری در «خصائص» فقط از طریق عامّه روایت کرده است.[1]

و شیخ علی بن یونس نباطی عاملی در کتاب «صراط مستقیم» گفته است که: در تفسیر «ثعلبی» از ابن عطا روایت است که: چون فرزند ابن سلام را دیدم گفتم: در نزد پدر این شخص علم کتاب بوده است، فرمود: در نزد علی بن أبی‌طالب بوده است. و نظیر این حدیث را ابو نعیم اصفهانی با دو طریق از محمّد حنفیّه روایت کرده است، و سپس ثعلبی گفته: این روایت نیز منسوب است به ابن عمر، به جابر، به ابو هریره، به عائشه.[2] و فقیه ابن المغازلی شافعی با سند خود از علی بن حابس روایت کرده که او گفت: من و ابومریم بر عبد اللَه بن عطا وارد شدیم، ابو مریم به ابن عطا گفت:

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۷ ذیل حدیث سوم و در «ینابیع الموده» باب ۳۰ ص ۱۰۳.

[2] «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث ششم.

حدیثی را که برای من از حضرت باقر علیه السّلام، روایت کردی برای علی بن حابس روایت کن. ابن عطا گفت: من نزد حضرت باقر بودم که فرزند عبد اللَه بن سلام عبور نمود. عرض کردم: فدایت شوم این فرزند کسی است که نزد او علم کتاب است؟ حضرت فرمود: نه، عالم به کتاب صاحب شما علی بن أبی‌طالب است، الذی نزلت فیه آیات من کتاب اللَه عز و جل: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾[1]

و محمّد بن یعقوب کلینی با سند خود از برید بن معاویة[2] و نیز عیاشی در تفسیر خود از برید بن معاویه[3]، و نیز صفّار در بصائر الدّرجات با سند خود از برید بن معاویة[4] روایت کرده‌اند قال: قلت لابی جعفر علیه السّلام: ﴿قل کفی باللَه شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب﴾. قال: **ایانا عنی، و علی افضلنا و اولنا و**

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث چهارم.

[2] «غایة المرام» ص ۳۵۷ حدیث اول، و «المیزان» ج ۱۱ ص ۴۲۷.

[3] «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث سیزدهم، و «تفسیر مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱.

[4] «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث هشتم، و «ینابیع الموده» باب ۳۰ ص ۱۰۳، و در «مجمع البیان» ج ۳ ص ۳۰۱ آورده است.

خيرنا بعد النبى صلى اللَه عليه و آله و سلم.

«بريد بن معاويه عجلى گويد: از حضرت باقر عليه السّلام درباره شأن نزول آيه ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾ سؤال كردم، حضرت فرمود: خداوند در اين آيه ما را اراده كرده است، و على بن أبى‌طالب با فضيلت‌ترين و مقدّم‌ترين و بهترين ماست بعد از نبّى مكرّم صلّى اللَه عليه و آله و سلّم».

و شيخ صدوق ابن بابويه با اسناد متّصل خود از عطيّه عوفى از ابو سعيد خدرى روايت كرده است كه قال: **سالت رسول اللَه عن قول اللَه جل ثناؤه قال الذى** ﴿عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ﴾. قال: **ذاك وصى اخى سليمان بن داود.** فقلت له: يا رسول اللَه فقول اللَه: ﴿قُلْ كَفى بِاللَهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾؟ قال: **ذاك اخى على بن أبى طالب**[1].

«ابو سعيد گويد: از رسول خدا درباره آيه ﴿الذّي عنده علم من الكتاب﴾ سؤال كردم فرمود: شأن نزول آن درباره وصىّ برادر من سليمان بن داود

---

[1] «غاية المرام» ص ۳۵۸ حديث دوازدهم، و «ينابيع الموده» باب ۳۰ ص ۱۰۳ مرفوعاً.

است، عرض کردم: ای رسول خدا مراد و شأن نزول آیه ﴿و من عنده علم الکتاب﴾ کیست؟ فرمود: برادر من علی بن أبی طالب».

میزان علم ائمه علیهم السلام

محمّد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از سدیر روایت می‌کند. قال: کنت انا و ابو بصیر و یحیی البزاز و داود بن کثیر فی مجلس ابی عبد اللَه علیه السّلام اذ خرج علینا و هو مغضب، فلما اخذ مجلسه قال: **یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب، لا یعلم الغیب الا اللَه عز و جل، لقد هممت بضرب جاریتی فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی.**

قال: سدیر فلما ان قام من مجلسه و صار فی منزله، دخلت انا و ابو بصیر و میسر و قلنا: جعلنا اللَه فداك سمعنا و انت تقول کذا و کذا فی امر جاریتك و نحن نعلم انك تعلم علما کثیرا و لا ننسبك الی علم الغیب!؟ قال: فقال: **یا سدیر اما تقرأ القرآن؟** قلت: بلی. قال: **فهل وجدت فیما قرات من کتاب اللَه عز و جل:** ﴿قال الذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ﴾ **انا آتیك به قبل ان یرتد الیك طرفك؟** قال:

قلت: جعلت فداك قد قراته. قال: **فهل عرفت الرجل و هل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟** قال: قلت: اخبرنى به. **قال: قدر قطرة من ماء البحر الاخضر، فما يكون ذلك من علم الكتاب؟** قال: قلت: جعلت

فداك: ما اقل هذا! فقال: **يا سدير: ما اكثر هذا ان ينسبه اللَه عز و جل الى العلم الذى اخبرك به. يا سدير فهل وجدت ما قرات فى كتاب اللَه عز و جل ايضا: ﴿قُلْ كَفى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾؟** قال: قلت: قراته جعلت: فداك. قال: **فمن عنده علم الكتاب كله افهم ام من عنده علم الكتاب بعضه؟** قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كله. قال: **فاومى بيده الى صدره و قال: علم الكتاب و اللَه كله عندنا، علم الكتاب و اللَه كله عندنا.** و روى هذا الحديث ايضا الصفار فى «بصائر الدرجات» بتغيير يسير بزيادة و نقصان[1].

«سَدير صيرفی می‌گويد: من و ابو بصير و يحيى بزاز و داود بن كثير در مجلس ابی عبد اللَه حضرت امام جعفر صادق عليه السّلام بوديم ناگهان آن حضرت با حال غضب در مجلس وارد شدند و چون در جای خود قرار گرفتند، گفتند: عجيب است

[1] «غاية المرام» ص ۳۵۷ حديث دوم مكّرر، و ذيل اين حديث را در «مجمع البيان» ج ۳ ص ۳۰۱ آورده است، و «كافی» كتاب الحجه ج ۱ ص ۲۵۷.

از گروهی که گمان می‌کنند ما علم غیب داریم! به عالم غیب غیر از خدای عزّوجّل کسی علم ندارد، من قصد کردم که کنیز خود را با زدن ادب کنم از دست من فرار کرد و من ندانستم در کدام یک از اطاقهای خانه مختفی شده است! سدیر می‌گوید: چون حضرت از مجلس برخاستند و به طرف منزل رفتند من و ابو بصیر و میسّر به منزل آن حضرت رفتیم و عرض کردیم: فدایت شویم ما امروز درباره آن کنیز از شما شنیدیم که چنین و چنان فرمودی و ما نمی‌خواهیم به شما نسبت علم غیب دهیم لیکن ما می‌دانیم که حقا شما علوم بسیار و فراوانی دارید! حضرت فرمود: ای سدیر آیا قرآن می‌خوانی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: هیچ در قرآن مجید خوانده‌ای این آیه را که: «گفت آن کسی که در نزد او بعضی از علم کتاب بود به حضرت سلیمان: من تخت بلقیس را از شهر سبا برای شما می‌آورم قبل از اینکه چشم به هم بگذاری»؟ عرض کردم: این آیه را خوانده‌ام (چون حضرت سلیمان بلقیس را که ملکه شهر سبا بود امر به اسلام نموده که آنها بر آن حضرت علوّ و برتری نکنند و همگی با حالت تسلیم بر سلیمان وارد شوند.

روزی که در مجلس خود نشسته بود به حاضرین مجلس که من جمله طوایف جنّ بودند که در تحت تسخیر آن حضرت

بودند گفت: کیست که تخت بلقیس را برای من بیاورد؟ قبل از اینکه آنها به حالت تسلیم بر من وارد شوند. ﴿قالَ يا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ﴾[1] «از میان حضار مجلس عفریتی که از طایفه جنّ بود گفت: چنان برآوردن تخت او قدرت دارم و در این امر طریق امانت می‌سپارم که قبل از آنکه تو از جایگاه خودت برخیزی آن‌را نزدت حاضر کنم. و اما آن کس که به علم کتاب فی الجمله آگاهی داشت (یعنی آصف بن برخیا که وصی و وزیر حضرت سلیمان بود) گفت: من تخت بلقیس را قبل از یک چشم بهم زدن در حضورت می‌آورم. چون سلیمان دید که تخت بلقیس در حضورش قرار دارد گفت: این از فضل خدای من است که می‌خواهد مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او می‌کنم یا آنکه کفران نعمتش به جای می‌آورم».

---

[1] سوره نمل (۲۷) آیات ۳۸ تا ٤٠.

حضرت فرمود: آیا آن مردی را که تخت را قبل از یک چشم برهم گذاردن حاضر کرد شناختی، و آیا دانستی که او چقدر از کتاب الهی علم دارد؟ عرض کردم: شما برای من بیان بفرمائید. حضرت فرمود: به اندازه یک قطره نسبت به اقیانوس، به این مقدار آصف بن برخیا از کتاب الهی علم داشت. عرض کردم: فدایت شوم این مقدار چقدر کم است؟ فرمود: چون به علم کتاب خدا که خدای عزّوجّل نسبتش را به خود داده است و اکنون به تو خبر می‌دهم ملاحظه شود چقدر بسیار است. ای سدیر آیا در کتاب خدا این آیه را یافته‌ای که می‌فرماید: «ای پیغمبر به کفار قریش بگو بهترین و کافی‌ترین گواه بین من و شما خداست و آن کسی که تمام علم کتاب را دارد»؟ عرض کردم: فدایت شوم این آیه را خوانده‌ام. حضرت فرمود: آیا کسی که تمام علم کتاب را دارد داناترست یا آنکه بعضی از علم کتاب را دارد؟ عرض کردم: البته آنکه تمام علم کتاب را (که نسبتش به بعض مانند نسبت اقیانوس اطلس به یک قطره است) دارد داناتر است. حضرت با دست

مبارک اشاره به سینه خود فرمود گفت: سوگند به خدا که تمام علم کتاب در اینجاست، سوگند به خدا که تمام علم کتاب در

اینجاست، و خداوند برای ما ائمّه اهل بیت قرار داده است».

و این حدیث را صفّار در «بصائر الدرجات» با مختصر اختلافی در لفظ ذکر کرده است و قندوزی حنفی مختصرش را نیز ذکر کرده است.[1]

و نیز قندوزی از عمر بن اذینه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که قالَ: **قالَ أمیرُالمُؤمِنِینَ علیه السّلام: ألا إنَّ العِلمَ الَّذی هَبَطَ بِهِ آدَمُ علیه السّلام مِنَ السَّماءِ إلَی الارضِ وَ جَمیعَ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِیُّونَ الی خاتَمِ النَّبِیِّینَ فِی عِتْرَة خَاتَمِ النَّبِیِّینَ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم.**[2]

«أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: ای مردم آگاه باشید که آن علمی را که آدم أبو البشر از آسمان با خود به زمین آورد، و تمام مقامات و کمالات و علومی که به آن تمامی پیغمبران تا پیامبر آخرالزّمان بر سایر افراد بشر امتیاز پیدا کردند همه در عترت و اهل بیت پیغمبر آخر الزّمان علیهم السّلام جمع و

---

[1] «ینابیع الموده» باب ۳۰ ص ۱۰۳.

[2] همان.

ذخیره شده است».

و شیخ طبرسی در «احتجاج» با سند خود از ولید سمّان روایت کرده قالَ: قالَ لی أبُوُ عَبْدِ اللَهِ علیه السّلام: **مَا یَقُولُ النّاسُ فی اولی العَزْمِ وَ عَنْ صاحِبکُمْ ـ یَعنی أمیرَالمُؤمِنِینَ ـ ؟** قالَ: قُلْتُ: مَا یُقَدِّمُونَ عَلی اولِی العَزْمِ أحَداً. فَقالَ: **إنّ اللَهَ تَبارَکَ وَ تَعالَی قَالَ عَن مُوسیَ:** ﴿وَ کَتَبْنا لَهُ فِي الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً﴾ **وَ لَمْ یَقُلْ کُلَّ شَیءٍ. وَ قَالَ عَن عیسی:** ﴿وَ لِأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِیهِ﴾ **وَ لَمْ یَقُلْ کُلَّ الَّذی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ. وَ قَالَ عَنْ صَاحِبِکُمْ یَعنی أمیرَالمُؤمِنِینَ علیه السّلام:** ﴿قُلْ کَفی بِاللَهِ شَهِیداً بَیْنِي وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ﴾، **فَقَالَ اللَهُ عَزَّ وَ جَلَّ:** ﴿وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِي کِتابٍ مُبِینٍ﴾، **وَ عِلْمُ هَذَا الکِتَابِ عِنْدَهُ.**[1]

«ولید سمّان گوید: حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام به من گفتند: مردم درباره پیغمبران أُولواالعزم و درباره صاحب شما یعنی أمیرالمؤمنین چه نظری دارند؟ عرض کردم: هیچ‌کس را بر انبیاء

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث هجدهم.

أُولواالعزم مقدّم نمی‌دانند. حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ درباره موسی می‌فرماید: «و ما در الواحی که از آسمان بر او فرو فرستادیم از هر چیز یک موعظه‌ای نوشتیم» و نفرمود: همه چیز. و درباره عیسی می‌فرماید: «او از طرف خدا آمده تا بعضی از چیزهائی را که شما در آن اختلاف دارید روشن و بیان کند» و نفرمود:

همه چیز. لیکن از صاحب شما أمیر المؤمنین می‌گوید: «ای پیغمبر بگو بهترین گواه بین من و شما خداست و کسی که همه علم کتاب در نزد اوست». و از طرفی خدا می‌فرماید: «هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب آشکار خداست».، و علم این کتاب را خدا به أمیر المؤمنین داده است». و این روایت را قندوزی حنفی مختصراً آورده است[1].

و علیّ بن ابراهیم در تفسیر خود از عمر بن اذینه روایت کرده است قالَ: قَالَ أبو عَبْدِ اللَهِ علیه السّلام: **الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ أمیرُالمؤمنین علیه السّلام.** و سُئِلَ عَنِ الَّذی عِندَهُ عِلْمٌ مِنَ الکِتَابِ اعْلَمُ أمْ مَنِ الَّذی عِندَهُ عِلْمُ الکِتَب. فقالَ: **مَا عِلْمُ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الکِتَبِ إلّا بِقَدَرِ مَا تَأخُذُ البَعُوضَة بِجَناحِها مِن ماء البَحْرِ. قالَ امیرُ المؤمنینَ: ألا إنَّ العِلْمَ الَّذی هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ الَی الارضِ وَ جَمیعَ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِیُّونَ الَی خَاتَمِ النَّبِیِّین فِی عِتْرَة خَاتَمِ النَّبِیِّین.**[2]

«حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: آن

---

[1] «ینابیع الموده» باب ۳۰ ص ۱۰۳.

[2] «غایة المرام» ص ۳۵۸ حدیث سوم.

کسی که عالم به کتاب است أمیر المؤمنین است. و چون از آن حضرت سؤال شد که آیا کسی که در نزد او علمی از کتاب است داناترست یا کسی که در نزد او علم کتاب است. حضرت فرمود: کسی که در نزد او علمی از کتاب است دانش او به اندازه آبی است که بال پشه با خود از دریا بر می‌دارد. و أمیر المؤمنین علیه السّلام فرموده‌اند: تمام علمی را که آدم با خود از آسمان به زمین آورد و تمام مقامات و علوم انبیاء تا خاتم النبیّین همگی در عترت خاتم النبیّین جمع است» و این روایت را قندوزی حنفی مختصراً ذکر کرده است.[1]

باری از مجموع این مطالب خوب واضح شد که جای شکّ و تردید نیست که مراد از عالم به کتاب در آیه مورد بحث حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام است و احتمالات دیگر بی جا و غلط است. أمیر المؤمنین که از اوّل رسالت پیامبر اکرم با آن حضرت در شب و روز، و در سفر و حضر، و در جنگ و سکون بوده چگونه او مراد نباشد و عبد اللَه بن سلام

[1] «ینابیع المودّة» باب ۳۰، ص ۱۰۳.

که سیزده سال بعد از بعثت رسول خدا در مدینه ایمان

آورده او عالم به کتاب باشد!؟

شرح حال عبد اللَه بن سلام

و علاوه بر همه اینها عبد اللَه بن سلام چنانچه از شرح حال و ترجمه او به دست می‌آید حتّی به امامت أمیرالمؤمنین و بیعت با آن حضرت حاضر نشده است در این صورت چگونه می‌شود که رسول خدا او را ردیف خدا در گواهی و شهادت بر رسالت خود قرار دهد.

در «رجال» برقی او را از اصحاب رسول خدا شمرده است،[1] و در «رجال» ابن داود نیز او را در کتاب اوّل[2] یعنی معتمدین نام برده، گرچه در «تنقیح المقال» گوید: بسیاری از افرادی را که ابن داود در کتاب اوّل ذکر کرده سپس نام آنها را در کتاب دوّم که مختصّ به ضعفاء و مجاهیل است آورده است.[3]

و نیز گوید: عبد اللَه بن سلام در نزد من مجهول الحال است یعنی به روایات او اعتباری نیست، و

---

[1] «رجال» برقی ص ۲.

[2] «رجال» ابن داود، ص ۲۰۵.

[3] «تنقیح المقال» ج ۲، ص ۱۸۵.

مشایخ ثلاثة رجال او را از اصحاب رسول خدا نام برده‌اند و گفته‌اند که در اوّل اسرائیلی بوده و سپس انصاری شده است و از هم سوگندان با بنی قَینُقاع و از اولاد یوسف بن یعقوب بوده است. اسم او در جاهلیّت حصین بوده و چون اسلام آورد رسول خدا او را عبد اللَه نام نهادند و در سال چهل و سوّم هجری وفات نموده است بنا بر تاریخ أبو أحمد عسکری. و سپس گوید: می‌توان از آنچه ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» گوید استفاده سوء حال و عدم اعتماد به او را نمود. ابن أبی‌الحدید گوید: چون مردم بعد از عثمان با أمیر المؤمنین علیه السّلام بیعت کردند حضرت به دنبال گروهی فرستاد و آنان را به بیعت با خود دعوت فرمود، به حضرت گفتند: آیا به دنبال حسّان بن ثابت، و کعب بن مالك، و عبداللَه بن سلام نمی‌فرستی؟ حضرت فرمود: **لَا حَاجَة لَنَا فِيمَنْ لَا حَاجَة لَهُ فِينا** ـ انتهی «ما نیازی نداریم در معاونت به کسانی که آنها به ما نیاز ندارند».[1]

---

[1] همان مصدر.

و علّامه شیخ محمّد تقی شوشتری بعد از آنکه از ابن ابی‌الحدید این گفتار أمیرالمؤمنین علیه السّلام را درباره او نقل می‌کند گوید: طبری و مسعودی نیز این گفتار حضرت را درباره او ذکر کرده اند.[1]

و امّا در رجال عامّه احوال او را در «طبقات» ابن سعد و «میزان الاعتدال» ذهبی نیافتم، لیکن ابن عبد البرّ حالات او را ذکر کرده تا آنکه می‌گوید: بعضی از مفسّرین گویند: آیه مبارکه: ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ﴾ و آیه مبارکه: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾ درباره او نازل شده است. و سپس گوید: عکرمه و حسن در این آیه انکار کرده و گویند: سوره رعد مکّی است و عبد اللَه بن سلام در مدینه ایمان آورده است. و سپس گوید: ابو عمر گوید: سوره أحقاف که آیه ﴿شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ﴾ در آن است آن نیز در مکّه نازل شده است، پس به هر دو قول اعتباری نیست.[2]

و ابن اثیر جَزری گوید: چون مردم اراده

---

[1] «قاموس الرجال» ج ۵، ص ٤٧١.

[2] «استیعاب» ج ۳، ص ۹۲۲.

کشتن عثمان را کردند عبد اللَه بن سلام نزد او رفت. عثمان گفت: برای چه آمده‌ای؟ عبد اللَه گفت: آمده‌ام تا تو را یاری کنم. عثمان گفت: اگر از منزل بیرون روی و مردم را منع کنی بهتر است برای ما تا آنکه در منزل باشی، از منزل بیرون شو و مردم را از کشتن من باز دار. عبد اللَه بن سلام از منزل بیرون آمد و در مقابل جمعیّت قرار گرفت و گفت: ای مردم اسم من در جاهلیّت فلان بوده و رسول خدا مرا عبد اللَه اسم گذاری کردند و درباره من آیاتی از قرآن نازل شده است: ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ﴾ و آیه: ﴿قُلْ كَفى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾.

«ای مردم شمشیر خدا در غلاف رفته است و فرشتگان در این شهر شما سکونت گزیده‌اند این شهری که در او رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم بر شما وارد شده است، از خدا بپرهیزید در کشتن این مرد، سوگند به خدا اگر او را بکشید تمام ملائکه آسمان که همسایه شما شده‌اند همه می‌روند و آن شمشیر در غلاف رفته را خدا بیرون می‌کشد و در میان شما می‌افکند به طوری که تا روز قیامت در

غلاف نخواهد رفت. مردم در جواب گفتند: بکشید عثمان یهودی را، و کشتند عثمان را».[1]

از مجموع این مطالب به دست می‌آید که عبد اللَه بن سلام خودش را عالم به کتاب یعنی به تورات می‌دانسته و شأن نزول آیه مورد بحث را خودش می‌دانسته است، همچنانکه سیوطی گوید: ابن جریر و ابن مردویه از طریق عبد الملک تخریج

[1] «أسدالغابة» ج ۳، ص ۱۷٦.

کرده‌اند که: محمّد بن یوسف بن عبد اللَه بن سلام که نوه عبد اللَه است گوید: قَالَ عَبْدُ اللَهِ بنُ سَلَامٍ: قَدْ أنزَلَ اللَهُ فِیَّ القُرْآنَ: ﴿قُلْ کَفی بِاللَهِ شَهِیداً بَیْنِي وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ﴾.[1]

و نیز سیوطی گوید: ابن مردویه از طریق عبد الملك از جُندب روایت کرده است که قال: جَاءَ عَبْدُ اللَهِ بنُ سَلامٍ حَتَّی اخَذَ بِعِضادَتَیَ بابِ المَسْجِدِ ثُمَّ قالَ: أَنشُدُکُمْ بِاللَهِ أ تَعْلَمُونَ انِّي انَا الَّذی انزِلَتْ فِیهِ: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ﴾؟ قَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ.[2]

بنابراین عبد اللَه بن سلام خودش خود را مورد این آیه می‌دانسته است و دیگر پسرش و دیگر نواده‌اش. و همان‌طور که سابقاً روایت شد حضرت باقر ادّعای پسر او را نزد عبد اللَه بن عطار رد کردند و فرمودند: سوگند به خدا دروغ می‌گوید. عالم به کتاب علیّ بن أبی‌طالب است. و بعضی از کسانی که او را مورد شأن نزول این آیه دانسته‌اند مانند مجاهد از نزد خودشان بوده نه آنکه از رسول خدا روایت

---

[1] «الدر المنثور» ج ٤، ص ٦٩.

[2] «الدر المنثور» ج ٤، ص ٦٩.

کرده باشند. و سابقاً ذکر کردیم که شَعبی می‌گوید: درباره عبد اللَه بن سلام در قرآن مجید هیچ آیه‌ای نازل نشده است. و سعید بن جبیر به شدّت این دعوی را انکار کرد و گفت: این آیه در مکّه نازل شده و اسلام عبد اللَه در مدینه بوده است.

و علاوه وقتی معاویة بن أبی‌سفیان با قیس بن سعد بن عُباده در مدینه روبرو شدند و قیس گفت: ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾ علیّ بن أبی‌طالب است و معاویه در جواب گفت: عبد اللَه بن سلام است، قیس گفت: مراد علی است و آیاتی را از قرآن قرائت کرد مانند: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، و آیه: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾، و گفت که: مراد از هادی در آیه اوّل و مراد از شاهد در آیه دوّم علیّ بن أبی‌طالب است، چون رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم او را در روز غدیر نصب به خلافت نمود و فرمود: **مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاهُ.** و فرمود: **أَنْتَ بِمَنْزِلَة هَارُونَ مِن مُوسیَ إلّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدی،** معاویه در جواب قیس ساکت شد، و به هیچ

وجه قدرت ردّ و انکار نداشت.[1]

بنابراین بدون هیچ شبهه و تردید عبد اللَه بن سلام مراد از عالم به کتاب نبوده

[1] «ینابیع المودّة» باب ۳۰، ص ۱۰٤ نقلًا از کتاب «سلیم بن قیس هلالی»، و اصل این روایت مفصّلًا و مشروحاً در کتاب سلیم از صفحه ۱۹۹ تا صفحه ۲۰۱ موجود است.

است، حال با آنکه چون خودش را عالم به تورات می‌دانسته و لفظ ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾ را که دیده اشتباهاً از کتاب معنی تورات را کرده و طبعاً خودش را مصداق و خدای ناکرده شأن نزول آن دانسته است، یا آنکه عیاذاً باللَه عمداً با آنکه می‌دانسته مراد از کتاب در این آیه قرآن مجید و مراد از عالم به او علیّ بن أبی‌طالب است در عین حال خودش مدّعی این مقام شده است، و العلم عند اللَه.

لیکن بهر نحوی که باشد این ادّعا غلط محض است چنانکه از مجموع مطالب ما در این بحث واضح و آشکار گردید.

یا آنکه این چند روایت، مجعول و ساخت و پرداخت دست بنی امیّه و دشمنان أمیر المؤمنین علیه السّلام بوده همچنان‌که از بحث معاویه با قیس بن سعد بن عباده معلوم شد، چون معاویه اهتمام عجیبی داشت بر آنکه آیات و روایاتی که درباره أمیرالمؤمنین علیه السّلام رسیده تحریف کند و فضائل و مناقب او را از او برگردانده و به دیگری نسبت دهد، و در این صورت برای پیدا کردن شأن

نزول آیه مورد بحث از عبد اللَه بن سلام شخص مناسب دیگری نبود چون طبعاً نمی‌توانست این فضیلت را به أبوسفیان یا خودش که تا فتح مکّه به روی مسلمانان شمشیر زده‌اند نسبت دهد، و عمر و أبوبکر هم که عالم به کتاب نبوده‌اند، بنابراین تحریف معنای کتاب، از قرآن به تورات، و عالم به کتاب از أمیر المؤمنین به عبد اللَه بن سلام راه نزدیک‌تر و آسانتری بود.

گرچه این تحریف بر محقّقین پوشیده نیست و شَعبی و حسن بصری و سعید بن جبیر حتّی عِکرَمَه که دشمن امیرالمؤمنین است می‌دانسته‌اند که این نسبت به عبد اللَه بن سلام بی مورد و غلط است، لیکن برای توده مردم و عوام که از خصوصیّات مکّی بودن سوره رعد و اسلام عبد اللَه در مدینه خبر ندارند و قوّه ادراک تمیز قرآن را در این آیه از تورات ندارند و برای گرم کردن بازار عناد و دشمنی با اهل بیت راهی از این نزدیک‌تر به نظر نمی‌رسید و لذا می‌بینیم دشمنان اهل بیت و نواصب مانند ابن تیمیّه و نظائرش در نسبت این آیه به عبد اللَه بن سلام تا سرحدّ امکان پافشاری می‌کنند و در مقابل این

روایات کثیره مخالف و این قرائن بسیار باز هم نمی‌خواهند از کلام خود دست بردارند. اینجا حقیقتاً صدق این آیه مبارکه در سوره رعد روشن می‌شود:

﴿أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى إِنَّما يَتَذَكَّرُ

أُولُوا الْأَلْبابِ﴾.

در اینجا مناسب است عین عبارتی را که شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودّة» در همین باب که اختصاص به شأن نزول این آیه به أمیر المؤمنین دارد از بعض از محقّقین نقل کرده ترجمه نمائیم:

بعضی از محقّقین گوید: خداوند تبارك و تعالی خاتم انبیائش و اشرف پیامبرانش و گرامی‌ترین بندگانش را از روی فضل عظیم و منّ جسیم و علم قدیم و لطف عمیم خود به سوی بندگانش به نبوّت و رسالت برگزید بعد از آنکه از پیغمبران گذشته عهد و میثاق، و از بندگان پیمان گرفته که به محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم ایمان آورند و او را یاری کنند. و چون درهای رحمت پروردگار و ابواب سعادت کبری و هدایت عظمی به رسالت حبیبش محمّد بر عموم عرب و قریش و بر خصوص بنی هاشم باز شد و آیه ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾؛ وَ رَهْطَكَ الْمُخْلَصِينَ[1] نازل شد،

---

[1] این قسمت جزء آیه نیست.

در اینجا عقل حکم می‌کند که باید عالم به جمیع اسرار و حقائق کتاب خدا بعد از پیغمبر مردی از بنی هاشم باشد، چون بنی هاشم از سایر قریش به پیغمبر اکرم نزدیك‌تر بودند، او اسلامش از همه زودتر باشد برای آنکه بر اسرار رسالت از ابتداء امر واقف و از بدو وحی عارف شود، و در تمام اوقات به احسن وجوه با پیغمبر بوده و به پیروی صحیح از آن حضرت مشخّص باشد تا اینکه بر جمیع اعمال پیغمبر خبیر و بر گفتارش بصیر و از طفولیّت از بجای آوردن اعمال جاهلیّت منزّه و مبرّی باشد به جهت آنکه به اخلاق آن حضرت متخلّق و به آداب آن رسول اکرم از سنّ صَباوت مؤدّب گردد.

و این شرائط در احَدی دیده نشده است مگر در علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام. و امّا عبد اللَه بن سلام اسلام نیاورده است مگر بعد از هجرت رسول اکرم (که بیش از نیمی از دوره بعثت بوده است) و سبب نزول سوره‌هائی که قبل از هجرت بر رسول اکرم نازل شده است نمی‌دانسته است و بنابراین بعد از هجرت نیز به حقائق تأویل آن سوره‌ها پی

نمی‌برده و معرفت پیدا نمی‌کرده است. سلمان فارسی که عمر طویل خود را سیصد و پنجاه سال در فراگیری اسرار انجیل و تورات و زبور و سایر کتب

انبیای سابقین و همچنین در فراگیری قرآن مجید بعد از اسلامش در مدینه منوّره گذرانده است در نزد او علم کتاب نیست چون این شرایطی را که ذکر نمودیم در او نبوده است، چگونه عبد اللَه بن سلامی که اصلًا انجیل را نخوانده و قبول نداشته است و این شرائط در او نبوده است او عالم به کتاب باشد. عبد اللَه بن سلامی که از او سر نزده است آنچه که از طفولیّت و از اوّل بعثت از علیّ بن أبی‌طالب یَعسوب الدّین سر زده است، و از اسرار و حقائق در خطبه‌ها مثل آنچه که از أمیر المؤمنین: **سَلُونی قَبْلَ أَن تَفْقِدُونِی فَإِنَّ بَیْنَ جَنْبَیَّ عُلُوماً کَالبِحارِ الزَّواخِر**، و مثل آنچه که از اولاد او ائمّه هداة معصومین علیهم السّلام از معارف و حِکَم در تأویلهای کتاب خدا و اسرار کتاب خدا سر زده است از او دیده نشده است، چگونه عالم به کتاب باشد؟[1]

بیان أعلمیّت أمیرالمؤمنین علیه السّلام

شَعبی گوید: مَا أَحَدٌ أَعْلَمَ بِکِتابِ اللَهِ بَعْدَ النَّبِیِّ

[1] «ینابیع المودّة» باب ۳۰، ص ۱۰٤.

مِن عَلِيِّ بنِ أبيطالِبٍ عليه السّلام وَ مِنَ الصّالِحِينَ مِن اوْلادِهِ عليهم السَّلَامِ.[1] «بعد از پیغمبر اکرم عالم‌تر از علیّ بن أبی‌طالب و اولاد صالحین او نسبت به کتاب خدا دیده نشده است».

و عاصم بن أبی النُّجود از عبد الرّحمن بن سُلَمی روایت کرده که او گفت: مَا رَأَيْتُ احَداً اقْرَأ مِن عَلِيِّ بنِ أَبِيطالِبٍ[2] «هیچ کس را عالم‌تر به قرآن از علیّ بن أبی‌طالب ندیده‌ام».

و أبو عبد الرحمن از ابن مسعود روایت کرده که او گفت: لَوْ كُنتُ أعلَمُ احَداً أعْلَمَ بِكِتَابِ اللهِ مِنِّي لَاتَيْتُهُ. قالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَعَلِيٌّ؟ قالَ: أ وَ لَمْ آتِهِ؟ «اگر می‌دانستم که کسی به کتاب خدا عالم‌تر از من است برای فراگیری بیشتر نزد او می‌رفتم. عبد الرّحمن گوید: به او گفتم: علیّ بن أبی‌طالب؟ در پاسخ گفت: مگر نزد او نرفته‌ام؟».

بنا بر آنچه گفته شد أمیر المؤمنین علیه السّلام

---

[1] «مجمع البیان» ج ۳، ص ۳۰۱.

[2] همان.

اعلم امّت بعد از رسول خدا بوده‌اند و طبعاً آیه ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾[1] انطباق بر آن حضرت پیدا می‌کند. و اگر هر آینه در وقت نزول آیه فردی از افراد امّت اعلم به کتاب خدا بود آیه بر او منطبق می‌شد. حال باید دید چرا پیغمبر با گواهی خدا گواه دیگری آورده است و گواهی او در مقابل

گواهی خدا چه ارزشی دارد. مسلّماً باید آن گواه در وزن و متانت در سرحدّ گواهی خدا باشد و او أمیر المؤمنین است که سند قرآن و کافل و حفیظ آن است. قرآن کلام لفظی و او کلام فعلی خداست، او واقع قرآن، و قرآن حاکی از وجود اوست، و این هر دو یک حقیقت‌اند که به دو صورت لفظی و فعلی درآمده است و با یکدیگر متّصل و مرتبط بوده و قابل انفکاک نیستند. و در حقیقت رسول خدا در مقابل مشرکین علاوه بر گواهی لفظی و کتابتی خدا که در قرآن مجید بر رسالتش اقامه می‌کند یک شاهد خارجی که مرکز طلوع انوار خدا و مظهر اسماء او و عارف به کتاب تکوین و تشریع است گواه می‌آورد،

---

[1] همان.

و مرجع این دو گواه همان فرمایش آن حضرت است که به روایات متواتر، شیعه و عامّه نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: **إنّی تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَهِ وَ عِتْرَتِي اهْلَ بَيْتِی وَ لَنْ يَفْتَرِقا حَتَی يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ، مَا إن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی أَبَداً.**[1] «من در نزد شما دو چیز گرانبها می‌گذارم کتاب خدا و عترت من اهل بیت من، و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کتابَ حوض کوثر بر من وارد شوند، و تا هنگامی که به آن دو تمسّک جستید ابداً بعد از من گمراه نخواهید شد». بنابراین می‌توان این حدیث را مفسِّر آیه مورد بحث قرار داد و می‌توان از آیه استدلال بر لزوم قرین بودن امام را با کتاب خدا نمود.

این نکته ناگفته نماند که در بعضی از قرائات

---

[1] این حدیث را احمد حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح اوّل در اوّل صفحه ۱۸۲ و دوّم در آخر صفحه ۱۸۹ در جزء پنجم از «مسند» خود به این طریق نقل می‌کند: قَالَ النَّبی صَلّی الله عَلیه و آلهِ و سلَّم: إنِّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلِینِ کِتابَ الله وَ اهلَ بَیْتِی وَ أَنَّهُمَا لَن یَفْتَرِقا حَتَی یَرِدا عَلَّی الحَوْضَ. و در «تفسیر الدر المنثور» ج ۲ صفحه ۷ گوید: و اخرج الترمذی و حسنه و ابن الانباری فی المصاحف عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: انّی تارک فیکم ما ان تمسّکتم به لن تضلّوا بعدی، أحدهما أعظم من الاخر کتاب الله حبلٌ ممدودٌ من السماء إلی الارض و عترتی أهل بیتی و لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما. و در «غایة المرام» از ص ۱۱ به بعد، از طریق عامّه سی و نه حدیث، و از طریق خاصّه هشتاد و دو حدیث روایت می‌کند.

شاذّ ﴿وَ مِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتابِ﴾ یا ﴿وَ مِنْ عِنْدِهِ عُلِمَ الْكِتابُ﴾ قرائت شده است کما آنکه سیوطی نقل می‌کند[1] البتّه این قرائت شاذّ است و در مقابل جمیع قرائات غیر قابل اعتماد است، و علاوه از نقطه نظر معنی هم مطلب سلیس به نظر نمی‌رسد که پیغمبر بگوید گواه من خداست و از نزد او کتاب دانسته شده است. گرچه فی حدّ نفسه این معنای صحیحی است لیکن این جمله به عنوان توصیف خدائی که گواه است در مقابل مشرکین قریش خالی از لطف خواهد بود.

باری در «امالی» شیخ طوسی وارد است که: مَرَّ أمیرُالمؤمنینَ بِمَلاءٍ فِیهِم سَلْمَانُ فَقالَ لَهُمْ سَلْمَانُ: قُومُوا فَخُذوا بِحُجْزَة هَذَا، فَوَ اللهِ لَا یُخْبِرُکُمْ بِسِرِّ نَبِیِّکُمْ غَیْرُهُ[2]. «أمیر المؤمنین علیه السّلام به جماعتی مرور کردند که در میان آنها سلمان بود. سلمان به آن جماعت گفت: برخیزید و دامان این مرد را بگیرید، سوگند به خدا هیچکس نمی‌تواند شما را از اسرار پیمبرتان آگاه کند

---

[1] «الدر المنثور» ج ٤، ص ٦٩.

[2] «مناقب ابن شهرآشوب» ج ١، ص ٢٥٩.

مگر این مرد».

و نقّاش در تفسیر خود گوید: ابن عبّاس گفت: علیّ بن أبی‌طالب علومی را می‌دانست که رسول خدا تعلیمش نموده بود، و رسول خدا علومی را می‌دانست که خدا تعلیمش نموده بود، پس علم پیغمبر علم خداست، علم علی از علم پیغمبر است، و علم من از علم علی است، و مقدار علم من و علم تمام اصحاب پیغمبر در مقابل علم علی مانند قطره‌ای است در مقابل هفت دریا.[1]

عونی گوید:

«علی آن کسی است که علم کتاب تکوین و آفرینش، و علم آنچه که بعداً خواهد بود. و علم آنچه که بوده است و از همه مکتوم و مختفی است، در نزد اوست».

و أبو مقاتل بن داعی علوی گوید:

«و بدرستی که حقّا در نزد تو علم جمیع کتاب

---

[1] همان.

و عالم آفرینش است! چه از اموری که گذشته است و زمانش سپری شده، و چه اموری که از این به بعد پیش می‌آید».

و نصر بن منتصر گوید:

«و علی آن کسی است که همه علم کتاب را در بردارد و بدان محیط است. علم آنچه که می‌آید، و علم آنچه که آمده و گذشته است».

و أمیر المؤمنین علیه السّلام فرماید: **«و منها یعنی آل محمّد علیهم السّلام» هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَ لَجَأُ أمرِهِ، وَ عَیبَة عِلْمِهِ، وَ مَوئِلُ حُکْمِهِ، وَ کَهُوفُ کُتُبِهِ، وَ جِبالُ دینِهِ،** تا آنکه فرماید: **لَا یُقاسُ بآلِ مُحَمَّدٍ علیهم السّلام مِن هَذهِ الامَّة أحَدٌ، وَ لَا یُسَوَّی بِهِمْ مَن جَرَتْ نِعمَتُهُمْ عَلَیْهِ أَبَداً. هُمُ أساسُ الدِّین، وَ عِمَادُ الیَقِینِ، الَیهِم یَفِیءُ الغالی، وَ بِهِمْ یَلْحَقُ التَّالی، وَ لَهُمْ خَصائِصُ حَقَّ الوِلَایَة، وَ فِیهِمْ الوَصِیَّة وَ الوِرَاثَة.**[1]

[1] همان مصدر.

درس پنجاه و چهارم تا پنجاه و ششم:

تفسیر آیه ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ ...﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين

و لعنة اللَه على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلىّ العظيم.

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ﴾.[1]

«پس آيا آن كسى كه داراى بيّنه از جانب پروردگار خود است و در كنار او شاهدى از اوست و قبل از او كتاب موسى است كه آن كتاب پيشواى

[1] سوره هود (١١) آيه ١٧.

هدایت مردم و رحمت است (مثل کسی است که چنین نیست؟) این افراد صاحب بینه به کتاب خدا قرآن کریم ایمان می‌آورند و از احزاب و امّت‌ها هر کس به او کافر شود وعده او آتش است، پس ای پیغمبر در کتاب خدا شکّ و تردید نیاور، حقا قرآن از جانب پروردگار است و لیکن اکثریّت از مردم ایمان نمی‌آورند».

در این آیه مبارکه مراد از صاحب بینه رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و مراد از شاهد امیر المؤمنین علیه السّلام است، و روایات شیعه و عامّه در این موضوع بسیار است، و روایاتی که عامّه با اسناد خود روایت نموده‌اند بیش از روایات خاصّه است. علامه محدّث بحرانی از طریق عامّه بیست و سه حدیث و از طریق خاصّه یازده حدیث ذکر کرده است[1] و لازم است که قبل از اینکه وارد بحث و بیان روایات شویم اوّل بحث تفسیری این آیه را بنمائیم.

مروری اجمالی بر سوره مبارکه هود

این آیه در سوره هود واقع و سوره هود در

---

[1] «غایة المرام» از صفحه ۳۵۹ تا ۳۶۱

مکّه نازل شده است و ابتدای سوره با جمله ﴿الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ که بیان درجات قرآن قرآن محکم و قرآن مفصّل و یا به عبارت دیگر قرآنی که در عوالم بالا دارای حقیقت واحد و در این عالم دارای سوره‌ها و آیات و احکام و معارف و قضایای جدا جدا و متمایز از یکدیگر است شروع می‌شود، و در آیات بعد دعوت به عبادت خدا و توبه به ساحت مقدّس او و بیان رجوع به سوی اوست؛ تا در آیه پنجم امتناع و اباء کفّار قریش را از پذیرش آن بیان می‌کند و سپس در آیات بعد مقام اراده و قیّومیّت پروردگار و خالقیّت او را و بالأخره معاد و بازگشت موجودات را به نزد او و انکار منکران و حالات مؤمنین را در پایداری و استقامت و حالات غیر آنها را در تلوّن مزاج و تردید روحی و یاس و کفران و افتخار و فرح بیجا ذکر می‌نماید؛

تا در آیه یازدهم می‌فرماید: ای پیغمبر مبادا در تبلیغ و نشر بعضی از آیات ما که به تو وحی شده است و سینه‌ات را تنگ نموده ـ به جهت ایراد

مشرکین که چرا بر وی گنجی از آسمان فرود نیامده یا با او از آسمان فرشته‌ای نازل نشده است ـ خودداری کنی و در بیان آنها دریغ نمائی (از این سخنان غمگین مباش) وظیفه تو فقط بیم دادن بشر است (از عواقب وخیم شرک و ظلم) اما خدا حافظ و حاکم و نگهبان هر چیزی است. بعد می‌فرماید: مشرکین می‌گویند: محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم به خدا افترا بسته و قرآن را از نزد خود آورده است. بگو: شما هم بروید و از غیر خدا از هر کس که می‌خواهید کمک بگیرید و او را بخوانید که شما با آنها مجموعاً سوره‌ای مثل سوره‌های افترائی من بیاورید. و ای پیغمبر اگر در پاسخ فرو ماندند پس بدانید که قرآن از ناحیه علم خدا نازل شده و معبودی جز او نیست پس آیا در این صورت تسلیم حکم او خواهید شد؟

و بعدا در دو آیه نتیجه اعمال دنیاپرستان را بیان کرده و سپس می‌فرماید: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ «آیا کسی که دارای بصیرت باطنی الهی است و پهلوی او شاهدی از او

گواهی بر صدق دعوای او می‌دهد و قبل از او تورات که کتاب رحمت و هدایت است آمده (و هم تصدیق دعوای او را نموده و هم از نقطه نظر بیان و دعوت مشابه اوست؛ مثل کسی است که چنین نیست؟) این افراد صاحب بصیرت به کتاب خدا

ایمان می‌آورند ... و تو در حقّانیّت قرآن شک نیاور».

چون آیات سابق بیان انکار مشرکین را در حقانیّت قرآن می‌کرد این آیه ناظر به آن آیات و در مقام استدلال و اقامه برهان بر لزوم ایمان به قرآن مجید است، و استفهام انکاری است. در اینجا باید دید مراد از بینه چیست و معنی یَتلُو و معنی شاهد کدام است.

بیّنه در بعضی از آیات قرآن به معنی حجّت آمده مثل ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾.[1] و در بعضی از جاها آیه و معجزه را بیّنه گویند؛ ﴿قَدْ جاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هذِهِ ناقَةُ اللهِ لَكُمْ﴾.[2] و در بعضی از مواقع آن بصیرت خاصّ و نور مخصوصی را که به انبیاء داده شده است بیّنه گویند مثل قول نوح علیه السّلام ﴿يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ﴾[3] لیکن در بعضی از مواقع بیّنه به مطلق بصیرت الهی و نور باطنی گفته می‌شود، مثل قول

---

[1] سورة الانفال (۸) قسمتی‌از آیه ٤٢.

[2] سورة الاعراف (۷) قسمتی‌از آیه ۷۳.

[3] سورة هود (۱۱) قسمتی‌از آیه ۲۸.

خدای تعالی ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ﴾[1] و مراد از بیّنه در آیه مورد بحث ما همین معنای اخیر است چون بعداً به صیغه جمع می‌فرماید: ﴿أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ «آنها ایمان به قرآن می‌آورند». و معلوم است که همه مؤمنین بصیرت خاصّه نبوّت را ندارند گرچه مراد از صاحب بیّنه به حسب مورد همان رسول خداست لیکن چون بیان این جمله مقدّمه چینی برای جمله بعدی است که می‌گوید: ﴿فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ﴾ «ای پیغمبر در قرآن شک نیاور» بنابراین مراد از بیّنه همان بصیرت الهی مطلق است که به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داده شده است و مراد قرآن نیست چون با جمله تفریع بعد ﴿فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ﴾ سازش ندارد.

و از این مطلب استفاده می‌شود که گفتار بعضی که گفته‌اند: مراد از صاحب بینه در این آیه به حسب استعمال خصوص پیغمبر است صحیح نیست چون جمله جمع ﴿أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ بر آن مترتب می‌گردد و این لفظ جمع از همان مفاد ﴿فَمَنْ

---

[1] سورة محمّد ص (٤٧) آیه ١٤.

كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾ گرفته شده است.

و نیز گفتار بعضی که گفته‌اند: مراد اصحاب رسول خداست آن نیز صحیح

نیست چون خود پیغمبر دارای بیّنه بوده و به حسب مورد نه به حسب استعمال آیه بر او منطبق است و خداوند می‌خواهد به او بگوید که تو که دارای بیّنه الهیّه و شاهد خارجی هستی و کتاب موسی هم از قبل آمده و تو را تأیید می‌کند باید به قرآن ایمان آوری و در آن شکّ و تردید نداشته باشی و گفتار مشرکین قریش که از تو گنج یا نازل شدن ملک را تقاضا می‌کنند تو را خسته نکند و در تبلیغ و ارشاد خلق با ثبات قدم و اراده‌ای متین قیام کنی.

و نیز گفتار کسانی‌که گویند مراد از بیّنه قرآن است یا حجّت عقل است نیز تمام نیست چون این مقدّمه برای دعوت به قرآن و امر به تمسّک به آن است یعنی کسی که دارای بصیرت باطنی و نور الهی است به قرآن ایمان می‌آورد تو نیز ای رسول ما که دارای چنین بیّنه‌ای هستی در قرآن شکّ میاور. و معنی ندارد کسی که دارای قرآن باشد او را امر به ایمان به قرآن نموده و از ریب و شکّ در آن بر حذر داشت.

و اما حجّت عقلی به علّت آنکه بیّنه‌ای که در

پیغمبر است از حجّت عقلی قوی‌تر است لذا معنی ندارد این بیّنه‌ای را که در وجود خود حضرت ختمی مرتبت موجود است منحصر در دلیل عقل بدانیم. و امّا مراد از یَتلُو پهلو و کنار درآمدن است نه معنای قرائت و تلاوت؛ چون صحیح نیست که بگوئیم: آن شاهد، پیغمبر را یا نور بصیرت رسول خدا را می‌خواند؛ و گفتیم بیّنه به معنای قرآن نیست تا تلاوت آن درست باشد.

افوال در تعیین مصداق شاهد و رد آن

و امّا مراد از معنای شاهد معلوم است که ادای شهادت است نه تحمّل آن چون تحمّل آن حجّتی برای مشرکین نخواهد بود بلکه آنچه حجّت بر آنها و بلکه موجب تقویت رسول و تأیید بصیرت الهیّه و نور ربانیّه آن می‌گردد ادای شهادت است؛ و بنابراین مراد از شاهد کسی است که به حقانیّت رسالت پیغمبر اعتراف دارد و با بصیرت الهیّه رسالت او را تأیید می‌نماید و ایمان به او آورده است. چون شهادت شخص صاحب یقین و بصیرت هر گونه شبهه و شکّ را می‌زداید و استیحاش و ترس از تنهائی را از بین می‌برد؛ چون طبعاً کسانی که در یک

امر یا یک جهتی متفرّد و تنها هستند چه بسا در مقابل مشکلات سخت و پیش‌آمدهای ناگوار دچار تزلزل می‌گردند به خلاف آنکه کسی با سرّ آنان با آنها کمک نموده و در آن امر آنها را تنها نگذارد در این صورت وحشت از بین می‌رود و دل قوی می‌گردد.

در اینجا نیز در مقابل هجوم مشرکین و حمله سخت آنها خدا می‌فرماید: ای پیغمبر کسی که دارای بیّنه الهی است و شاهد خارجی هم معین و یاور اوست ایمان به قرآن می‌آورد و در شکّ و تزلزل قرار نمی‌گیرد و چنین فردی بدون شکّ و شبهه علی بن أبی‌طالب است که از روز اوّل نبوّت، اسلام آورده و در مشکلات رسالت، آن حضرت را یاری کرده و در آیه ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾[1] دعوت رسول اللَه رای پذیرفته و در حدیث عشیره یک تنه قیام و برای هر گونه مشکلات نبوت و مصائب بار سنگین رسالت، پیغمبر رای معین و وزیر و یار و مددکار بوده است. و بنابر آنچه گفته شد مراد انطباقی آیه منحصر می گردد در وجود مبارک آن حضرت علیه السلام.

ابو الفتوح رازی در وجه انحصار شاهد به علی بن أبی‌طالب و دفع احتمالات دیگر بیانی لطیف دارد؛ و چون اوّل، احتمالات و اقوال وارده را در شاهد بیان نموده و سپس با آن بیان شیرین دفع

---

[1] سورة الاشّعراء (٢٦) آیه ٢١٤.

می‌کند لذا ما نیز اوّلا اقوال را بیان و سپس بیان او را در ردّ این احتمالات ذکر می‌کنیم. گوید: در مفسّران اختلافی نیست که مراد از صاحب بیّنه رسول خداست بلکه خلاف در معنای شاهد است. عبد اللَه و علقمه و ابراهیم و مجاهد و ابو صالح و ابو العالیه و عکرمه گفته‌اند که مراد جبرائیل است؛ و حسن بصری و قتاده گفته‌اند: مراد زبان رسول خدا است؛ و بعضی گفته‌اند: مراد چهره و صورت رسول اللَه است، چون شمایل و سیمای آن وجود مبارک طوری بوده که هر کس بدان نظر می‌نموده است بر نبوّت و رسالت آن حضرت اعتراف می‌نموده است؛ و حسین بن فضل گفته است: مراد از شاهد قرآن است و این نظم عجیب و اسلوب شگفت انگیز و اعجاز آن بهترین گواه و سند نبوّت است، و ابن جریج و مجاهد گفته‌اند: مراد از شاهد همان فرشته‌ای است که از رسول خدا مراقبت و محافظت می‌نمود و او را تأیید و تقویت می‌کرد؛ و بعضی دیگر گفته‌اند: مراد خود رسول خداست[1] و این احتمالات و اقوال را

---

[1] «الدر المنثور» ج ۳ ص ۳۲٤ این احتمالات و اقوال را از صاحبانش ذکر

گرچه به مفسران نسبت داده‌اند لیکن مضطرب و ناپسند به نظر می‌رسد به علّت آنکه هر یک از آنها خلاف ظاهر آیه: ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ است چون در این جمله سه کلمه به کار آمده است: اوّل ـ لفظ ﴿يَتْلُوهُ﴾ که به

معنی پهلو و کنار و دنبال آمدن است؛ دوّم لفظ شاهد که به معنی گواه است، و سوّم لفظ منه که ضمیری است که مرجعش رسول است که همان صاحب بیّنه باشد. و با ملاحظه این سه کلمه تمام احتمالاتی که مفسرین داده‌اند اشتباه است.

امّا آن کسی که گفته است: مراد از ﴿شاهِدٌ﴾ جبرائیل یا فرشته موکّل به حضرت رسول اللَه است، این قول باطل می‌شود به کلمه منهُ چون فرشته و جبرائیل از جنس رسول خدا نیستند، آنها از ملائکه، و رسول خدا از جنس بشر است، و ضمیر منهُ دلالت دارد که آن شاهد از جنس رسول خداست. و امّا آن کسی که گفته است: مراد از شاهد قرآن است، این قول باطل است به لفظ ﴿يَتْلُوهُ﴾ و لفظ ﴿مِنْهُ﴾ چون قرآن

کرده است و نیز در «مجمع البیان» ج ۳ ص ۱۵۰ ذکر نموده است.

در کنار و عقب پیغمبر نیست، و علاوه از جنس آن حضرت هم نیست. و امّا آن کسی که گفته است: مراد زبان رسول اللَه است این گفتار باطل است به لفظ ﴿یَتْلُوهُ﴾ و به لفظ ﴿شاهِدٌ﴾ چون زبان حضرت رسول به دنبال او نیست و علاوه زبان کسی گواه بر صحّت دعوای آن کس نخواهد بود.

و امّا آن کسی که گفته است: خود حضرت رسول است، این گفتار به کلّی از درجه اعتبار ساقط است چون منافات دارد با لفظ ﴿یَتْلُوهُ﴾ و لفظ ﴿شاهِدٌ﴾ و لفظ ﴿مِنْهُ﴾، چون رسول اللَه در عقب خودش نیست و شاهد بر خودش نیست و از خودش نیست. و چون تمام این احتمالات و اقوال باطل شد متیقّن آن است که مراد از شاهد همان کسی باشد که مؤالف و مخالف از رسول خدا روایت کرده‌اند که شان نزول این آیه درباره اوست و او امیر المؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السّلام است که هم با لفظ ﴿یَتْلُوهُ﴾ و لفظ ﴿شاهِدٌ﴾ و لفظ ﴿مِنْهُ﴾ سازگار و مناسب است، چون آن حضرت در کنار و به دنبال رسول خدا بوده است و بر نبوت آن حضرت پیوسته گواه صادق، و

علاوه از جنس بشر و از خود رسول خدا بوده است[1].

مراد از شاهد در آیه و شهد شاهد علی مثله

باری نزدیکترین آیات از نقطه نظر دلالت و معنی به آیه مورد بحث ما آیات وارده در سوره ٤٦ احقاف آیه ١٠ تا ١٢ است: ﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كانَ خَيْراً ما سَبَقُونا إِلَيْهِ وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هذا

[1] «تفسیر ابو الفتوح» رازی ج ٦ ص ٢٥٥.

إِفْكٌ قَدِيمٌ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرى لِلْمُحْسِنِينَ﴾.

از ملاحظه و مقایسه این دو دسته از آیات اوّلًا ظاهر می‌شود که در هر دو دسته قرآن یا بیّنه الهیّه را که مشرکین منکرند به عنوان استفهام انکاری بیان می‌فرماید. و ثانیا در هر دو دسته تورات را که کتاب هدایت خلق و رحمت است بیان می‌کند که قبل از قرآن آمده و زمینه را برای کتاب خدا: قرآن مجید باز می‌کند و قرآن نیز مصدق آن است، و علاوه قرآن کتاب تازه‌ای نیست که مشرکین از قبول آن ابا و امتناع کنند بلکه نظیر آن که تورات باشد قبل از آن آمده و مطالب و آیات قرآن به پیرو همان مطالب تورات در اخلاق و احکام و معارف بوده و تصدیق کننده آن است بنابراین وجهی برای استنکاف آنها به نظر نمی‌رسد، کما آنکه قبل از آن در آیه ۹ فرموده است: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾. ثالثا همان‌طور که در آیه مورد بحث: ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ مراد وصیّ رسول خدا امیر المؤمنین علیه السّلام است که سند نبّوت و گواه بر رسالت رسول اللَه است همچنین در

بنی اسرائیل وصی حضرت موسی، یوشع بن نون سند نبّوت حضرت موسی و گواه بر رسالت او بوده و ایمان به او آورده است، و لذا می‌فرماید: ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ﴾ «یک نفر از بنی اسرائیل گواهی بر مثل قرآن داد که همان تورات باشد».[1]

---

[1] یکی از اخلاء روحانی و اخوان ایمانی که از مفاخر علماء طهران هستند در حین مطالعه نسخه خطی این کتاب در حاشیه چنین مرقوم داشته‌اند: «احتمال اینکه مراد از جمله شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله ایمان یوشع بن نون به تورات باشد بسیار مستبعد است و جملات آیه را بی ارتباط می‌کند، لهذا به خاطر ندارم که احدی از مفسرین این احتمال را داده باشند و روایتی نیز در این باب نرسیده است، بلی برخی از مفسرین احتمال داده‌اند که مراد از شاهد مزبور شخص حضرت موسی بن عمران باشد و شهادت او بر مثل قرآن یعنی تورات از آن حیث است که تورات مشتمل بر وصف نبّی اکرم و بشارت به آمدن آن حضرت است، در این صورت ارتباط درست می‌شود». مؤلف کتاب می‌گوید: این کلام، تمام نیست زیرا اولًا در صورتی دلالت از جمله و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله، بر ایمان یوشع بن نون بر تورات مستبعد است و ربط جمله را به طور واضح روشن نمی‌کند که مراد از تورات فقط همان کتاب آسمانی باشد، نه از حیث اشتمال آن بر وصف نبی اکرم و بشارت به آمدن آن حضرت، ولیکن اگر مراد از تورات در این آیه، کتابی از این جهت باشد معنی کاملًا روشن و ارتباط برقرار است. و چه فرق می‌کند که ما شاهد از بنی اسرائیل را در این آیه موسی پیغمبر بدانیم یا وصیّ او: شمعون بن نون؟ زیرا در هر دو صورت کلمه مثله را باید تورات قرار دهیم و چون تورات مشتمل است بر تصدیق به رسول اکرم، لذا این آیه دلیل و حجّتی می‌شود برای رسول الله بر علیه یهود که دعوت آن حضرت را نمی‌پذیرفتند. و ثانیاً در روایتی که همین جا ذکر می‌کنیم از سیوطی وارد است که: فآمن هذا بکتابه و بنبیّه و کفرتم یا اهل مکه یعنی: آن شاهد از بنی اسرائیل به کتاب خدا و به پیغمبر او ایمان آورد و ای اهل مکه شما کافر شدید! و معلوم است که ظاهر از نبیّه همان پیغمبری است که در آن زمان بوده است یعنی حضرت موسی؛ نه پیغمبر اسلام که این آیه از جانب

و طبق روایات مستفیضی که از رسول خدا روایت کرده‌اند که آنچه در امّت‌های گذشته واقع شده در امّت من طابق النعل بالنعل و القذة بالقذة واقع خواهد شد استفاده می‌شود که گواهی علی بن أبی‌طالب علیه السّلام بر نبّوت رسول خدا طبق همان گواهی وصیّ موسی است نسبت به نبوّت آن حضرت. بنابراین با مقایسه و تطبیق این دو دسته از آیات یعنی آیات مورد بحث در سوره هود و آیات وارده در سوره احقاف به دست می‌آید که شاهد از بنی اسرائیل که گواهی بر صحّت مثل قرآن که تورات باشد داده است

نظیرش گواهی شاهد از جنس رسول خداست که گواهی بر صحت نبوّت خود رسول خدا داده است، و شاهد بر گفتار ما روایتی است که سیوطی در تفسیر

او به عنوان اتمام حجت بر علیه یهود اقامه می‌شود؛ و می‌خواهد بگوید که او به پیغمبرش ایمان آورد؛ چرا شما به پیغمبرتان ایمان نمی‌آورید؟! و بنابر این، مراد از شاهد غیر از یوشع بن نون نمی‌تواند بوده باشد. و ما گرچه روایتی در این باب نداریم لیکن روایتی هم بر خلاف آن نداریم؛ و قول مفسّران تا وقتی مستند به حجّت قطعی و روایت وارده از جانب معصوم نباشد؛ مجرّد نظریه شخصیّه تلّقی می‌شود ورد آن بر اساس ظواهر و قرائن مستفاده از تطبیق آیات و تجزیه و تحلیل در معنی و مراد مستفاد از آیات بدون اشکال است.

خود آورده و گوید: سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر از مسروق ـ رضی اللَه عنه ـ تخریج کرده‌اند در قول خدای تعالی: ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ﴾، قال: موسی مثل محمّد، و التوراة مثل القرآن فآمن هذا بکتابه و نبیه و کفرتم یا اهل مکة[1].

«می گوید در تفسیر ﴿شَهِدَ شاهِدٌ عَلى مِثْلِهِ﴾ که: موسی مثل محمّد است و تورات مثل قرآن است، پس آن فرد از بنی اسرائیل به کتابش تورات و به پیغمبرش ایمان آورد و شما ای اهل مکّه به کتاب پیغمبرتان قرآن و به نبوّت او منکر شدید».

و عجیب آنکه غالب مفسّرین حتّی مفسّرین شیعه مراد از ﴿شاهِدٌ﴾ را در آیه ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ﴾ عبد اللَه بن سلام گفته‌اند؛ حتّی مرحوم طبرسی[2]

و فیض کاشانی[3] و استادنا الاعظم علّامه طباطبائی[4] مد ظلّه تصریح به این معنی نموده‌اند. و

---

[1] «الدر المنثور» ج ٦ ص ٤٠.

[2] مجمع‌البیان ج ٥ ص ٨٦.

[3] «تفسیر صافی» ج ٢ ص ٥٥٤ به عنوان قیل عبد الله بن سلام ذکر کرده.

[4] «تفسیر المیزان» ج ١٨ ص ٢١٠.

نیز روایتی در این باب سیوطی نقل کرده است که: ابو یعلی و ابن جریر و طبرانی و حاکم تخریج کرده‌اند از عوف بن مالک اشجعی که گفت: روز عید یهود بود که رسول خدا در مدینه به سوی کنیسه آنان رفت من هم با آن حضرت رفتم؛ جماعت یهود از دخول ما ناراحت شدند. رسول خدا به آنان گفت: دوازده مرد از مردان خود را نشان دهید که بگویند: لا اله الا اللَه محمد رسول اللَه تا خدا غضب خود را از هر یهودی که در زیر سفره آسمان قرار گرفته است بردارد. همه ساکت شدند و هیچ‌یک جواب رسول خدا را ندادند، برای مرتبه دوّم رسول خدا همان کلمات را تکرار نمود هیچ‌کس پاسخ نداد؛ برای بار سوّم تکرار فرمود هیچکس جواب نداد. حضرت فرمود: شما از پذیرش خودداری کردید، سوگند به خدا من حاشرم و من عاقبم و من مقفی هستم، چه ایمان بیاورید و چه تکذیب کنید. و حضرت از کنیسه مشغول به خارج شدن شد که ناگهان مردی از عقب او رسید و گفت: ای محمد همانطور که گفتی هستی؛ و سپس آن مرد رو کرد به جماعت یهودیان

و گفت: ای طائفه یهود شما مرا چگونه مردی می‌شناسید؟ گفتند: سوگند به خدا در میان همه طائفه از تو و از پدر تو و از جد تو عالم‌تر به کتاب خدا تورات و فقیه‌تر سراغ نداریم. آنگاه گفت: من خدا را گواه می‌گیرم که محمّد همان پیامبری است که شما علامت او را در تورات و انجیل می‌خوانید. همه گفتند: دروغ می‌گوئی و مرد بدی هستی و او را ردّ کردند. در این حال حضرت رسول فرمودند: ای جماعت یهود شما دروغ می‌گوئید و گفتار شما قبول نمی‌شود. عوف بن مالک گوید: ما سه نفر: من و رسول خدا و عبد الله بن سلام از کنیسه خارج شدیم که خدا این آیه را فرستاد: ﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

«ای پیغمبر به این جماعت یهود بگو: اگر این قرآن یا نبوت من از جانب خدا باشد و شما به آن کافر شدید و لیکن از بنی اسرائیل یک نفر از شما به مثل آن شهادت

داده و ایمان آورد و شما استکبار ورزیدید خداوند مسلّماً گروه ستمکاران را هدایت نخواهد نمود».[1]

لیکن ما همان‌طور که ذکر کردیم مراد از شاهد یک نفر از بنی اسرائیل است که در زمان حضرت موسی به تورات گواهی داده و این بر وصیّ آن حضرت یوشع بن نون منطبق می‌شود و این آیه از عبد اللَه بن سلام دور است.

امّا اوّلًا ـ سوره احقاف در مکّه نازل شده است و اسلام عبد اللَه بن سلام در مدینه بوده است و معنی ندارد که رسول خدا شهادت کسی را که هنوز اسلام نیاورده و غائب است و چندین سال دیگر اسلام می‌آورد و فعلا سند نبّوت است و شاهد بر حقّانیّت خود در مقابل مشرکین قریش و منکرین قرآن قرار دهد.

و امّا ثانیاً ـ در آیه مبارکه صراحت دارد که این شاهد شهادت بر مثل قرآن داده است نه بر خود قرآن، و مراد تورات است، و شهادت بر تورات به

---

[1] «الدر المنثور» ج ٦ ص ٣٩.

چه درد مشرکین می‌خورد؟ به خلاف قوله و یتلوه شاهد منه که امیر المؤمنین شهادت بر خود نبوّت داده است. و امّا شهادت آن فرد از بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی به نبّوت او یا به تورات، مثمر ثمر بوده و سند برای نبوّت او خواهد بود.

و امّا ثالثاً ـ اسلام عبد اللَه بن سلام در بدو هجرت رسول خدا به مدینه بوده است نه بعد از استقرار آن حضرت در مدینه و روز عید یهود. ابن عبد البرّ در ترجمه عبد اللَه بن سلام گوید: عبد اللَه بن سلام فرزند حارث اولا اسرائیلی بوده و سپس انصاری شده است. کنیه او ابو یوسف است و از اولاد یوسف فرزند حضرت یعقوب است، و هم سوگند با انصار بوده است؛ و گفته شده است که هم سوگند با قوافله (نام گروهی از انصار) بوده است که از بنی عوف بن خزرج‌اند. اسم او در جاهلیّت حصین بود و چون اسلام آورد رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم نام او را عبد اللَه گذاردند و در سنه چهل و سه (٤٣) در مدینه در زمان معاویه از دنیا رفت، و او یکنفر از علماء یهود بود و در وقت ورود رسول خدا به مدینه اسلام آورد.

عبد اللَه بن سلام گويد: من با جماعتى از اهل مدينه در وقت ورود رسول خدا به مدينه براى تماشاى آن حضرت خارج شديم، من در آن حضرت خوب

نگریستم و در سیما و چهره او دقت کردم دیدم چهره چهره مرد دروغگو نیست، و اوّلین جمله‌ای را که از او شنیدم این بود که می‌فرمود: **ایها الناس افشوا السلام، و اطعموا الطعام، و صلوا الارحام، و صلوا باللیل و الناس نیام، تدخلوا الجنة.**

«ای مردم بر یکدیگر همگی سلام ظاهر و آشکار بنمائید، و از طعام، مردم را اطعام کنید، و صله رحم‌های خود را بنمائید، و در شب هنگام خوابیدن مردم نماز بخوانید که در این صورت داخل بهشت خواهید شد».[1]

و رابعا ـ سیاق جمله: ﴿قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ﴾

دلالت دارد که خطاب رسول خدا در این جمله با بنی‌اسرائیل نبوده است.

و خامساً ـ انجیل از کتب یهود نیست و یهودیان ابداً انجیل را قبول ندارند بلکه به حضرت مریم نسبت عمل زشت می‌دهند و حضرت عیسی را زنازاده می‌دانند. در این صورت طبق این روایت

---

[1] استیعاب ج ۳ ص ۹۲۲.

چگونه ممکن است که عبد اللَه بن سلام به جماعت یهود بگوید: من خدا را گواه می‌گیرم که محمّد همان پیغمبری است که شما علامتهای او را در تورات و انجیل می‌خوانید؟!

مراداز شاهد عبدالله بن سلام نیست

از مجموع این مطالب به دست می‌آید که این روایت مجعول است. و از همه اینها گذشته روایاتی از طریق عامّه وارد است که راجع به عبد اللَه بن سلام آیه‌ای در قرآن نازل نشده است و یا آنکه این آیه راجع به او نیست. سیوطی گوید: ابن منذر از شعبی تخریج روایت کرده است که او گفت: ما نزل فی عبد اللَه بن سلام شیء من القرآن[1] «درباره عبد اللَه بن سلام هیچ آیه در قرآن نیامده است». و نیز گوید: عبد اللَه بن حمید و ابن منذر از عکرمه تخریج روایت کرده‌اند که در آیه ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ﴾، قال: لیس بعبد اللَه بن سلام، هذه الآیة مکیة فیقول من آمن من بنی اسرائیل کمن آمن بالنبی صلی اللَه علیه و آله و

[1] «الدر المنثور» ۳ ج ٦ ص ۳۹.

سلم[1]. «عکرمه گفته است: این آیه در مکه نازل شده است و راجع به عبد اللَه بن سلام نیست، و آیه معنیش این است که آن کسی که از بنی اسرائیل به تورات و حضرت موسی ایمان آورده است مثل کسی است که از این

امّت به قرآن و حضرت رسول اللَه ایمان آورده است».

و نیز گوید: ابن جریر و ابن ابی حاتم از مسروق تخریج روایت کرده‌اند که او گفت: قوله: ﴿وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى مِثْلِهِ﴾. قال: و اللَه ما نزلت فی عبد اللَه بن سلام، ما نزلت الا بمکة و انما کان اسلام ابن سلام بالمدینة، و انما کانت خصومة خاصم بها محمد صلی اللَه علیه و آله و سلم[2] «مسروق گفته است: سوگند به خدا که آیه و شهد شاهد درباره عبد اللَه بن سلام نازل نشده است، این آیه در مکه نازل شده و اسلام عبد اللَه بن سلام در مدینه بوده است. و اما قضیه

---

[1] همان.

[2] همان مصدر

ابن سلام در مدینه در یك مرافعه‌ای بوده است که در آن رسول خدا دخالت کرده‌اند».

باری نزول این آیه در شان عبد اللَه بن سلام به قدری بعید است که بعضی برای تصحیح این مطلب ناچار شده‌اند بگویند که آیه در مکه نازل شده و عبد اللَه بن سلام در مدینه بوده است. سیوطی گوید: حسن بن مسلم تخریج روایت کرده که: نزلت هذه الآیة بمکة و عبد اللَه بن سلام بالمدینة[1] «این آیه در مکه آمده و عبد اللَه در مدینه بوده است».

و نیز گوید: ابن سعد و ابن عساکر از حسن بصری تخریج حدیث کرده‌اند که: نَزَلَت حم وَ عَبدُ اللَه بالمدینة مسلم[2] «سوره احقاف در وقتی که در مکّه نازل شد عبد اللَه بن سلام در مدینه مسلمان بوده است». و این دو روایت نیز صحیح نیست زیرا که گفتیم: در وقت نزول سوره احقاف عبد اللَه بن سلام مسلمان نبوده است. و همان‌طور که در تفسیر آیه ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ

---

[1] همان مصدر

[2] همان مصدر

عِلْمُ الْكِتابِ﴾ گفتیم، فقط خود عبد اللَه بن سلام و فرزندش و نوه‌اش این نسبت را به خود می‌دهند و کس دیگر به آنها نسبت نداده است.

ولی در آیه ﴿وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾ چون شأن نزولش درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام است علمای شیعه ـ رضوان اللَه علیهم ـ در اثبات آنکه این آیه درباره عبد اللَه بن سلام نیست پافشاری نموده و اثبات کرده‌اند؛ و امّا در آیه و شهد شاهد چون شأن نزولش راجع به آن حضرت نیست لذا اهمیّتی نداده و با فحص کمتری از مطلب عبور کرده، و طبق گفته بعضی از اهل تسنّن آنها هم گفته‌اند راجع

به عبد اللَه بن سلام است، با آنکه این آیه در شأن یوشع بن نون وصیّ موسی قرین و عدیل علی بن أبی‌طالب وصیّ محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است، و دو آیه علم الکتاب و شهد شاهد در امکان نزولش درباره عبد اللَه بن سلام و عدم امکان نزولش هیچ تفاوتی ندارند و هر دو آیه در مکّه نازل شده است. اگر در یکی جایز باشد در دیگری هم جایز است و اگر در آن جایز نباشد در دیگری هم جایز نخواهد بود.

و علاوه عبد اللَه بن سلام که بعضی او را مجهول الحال دانند و با امیرالمؤمنین بعد از عثمان، به خلافت بیعت نکرد چه قدر و قیمتی دارد که رسول خدا در مقابل مشرکین برای شهادت او درجه و منزلتی قائل شود و با نبوّت خود و کتاب تورات که هادی مردم و کتاب رحمت است او را قرین و عدیل قرار دهد. باری این تحقیقی بود که در اطراف آیه ﴿و شهد شاهد من بني اسرائيل علي مثله﴾ نمودیم. حال بیائیم سر آیه مورد بحث: ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾.

درباره این آیه روایاتی که از طریق شیعه و

سنّی راجع به امیرالمؤمنین علیه السّلام است بسیار زیاد است و ما برای نمونه چند روایت را که به مضامین مختلفه بیان شده است ذکر می‌کنیم.

اوّل ـ یك دسته روایاتی است که از ابن عباس نقل شده است. از موفق بن احمد خوارزمی روایت است فی قوله تعالی: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾. قال ابن عباس: هُوَ عَلِيّ يَشْهُد للنبی وِ هُوَ مَنهُ[1] «در این آیه شریفه ابن عباس گفته است مراد از شاهد علی است که شهادت بر نبوّت پیغمبر می‌دهد و از جنس خود پیغمبر است». و این روایت را نیز علامه طباطبائی از «تفسیر برهان» از خوارزمی نقل کرده‌اند.[2]

و نیز ابراهیم بن محمّد حموینی که از فضلاء عامّه است در «فرائد السّمطین» با سلسله سند متّصل خود از ابن عبّاس نقل کرده است که: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ﴾ رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سّلم ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۹ حدیث دوّم، و در «ینابیع الموده» ص ۹۹ با مختصر اختلافی در لفظ آورده است.

[2] «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۲۰۱.

مِنْهُ﴾ علی علیه السّلام خاصّةً[1].

«ابن عباس گفته است که مراد از شاهد فقط علی بن أبی‌طالب است». و نیز این روایت را حاکم حسکانی با همین عبارت ذکر کرده است[2]. و نیز ثعلبی در تفسیر خود با همین عبارت از ابن عبّاس آورده[3]. و علّامه طباطبائی از ثعلبی نقل کرده‌اند[4] و نیز علیّ بن عیسی اربلی در «کشف الغمة» از ابن عباس ذکر کرده است.[5]

مراد از شاهد أمیرالمؤمنین علیه السّلام است به روایت أنس

دوم ـ روایاتی است که از انس بن مالك روایت شده است. حماد بن سلمه از ثابت از انس روایت کرده است: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾. قال: هُوِ رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ هُوَ

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۹ حدیث سوم.

[2] «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۸۰.

[3] «غایة المرام» ص ۳٦۰ حدیث هشتم و در «تفسیر ابو الفتوح» ج ٦ ص ۲۵٦ از ثعلبی نقل کرده است

[4] «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۲۰۱.

[5] «غایة المرام» ص ۳٦۲ حدیث یازدهم.

عَلیّ بنُ أبی‌طالب علیه السّلام، کانَ و اللهِ لِسانَ رَسوُلِ اللهِ[1] «در این آیه و یتلوه شاهد منه انس بن مالك گفته است مراد علی بن أبی‌طالب است، و سوگند به خدا که او زبان رسول خدا بوده است».

و نیز این روایت را از انس حاکم حسکانی با سلسله سند متّصل خود روایت کرده و در آخرش این جمله را اضافه دارد که: کانَ وَاللِه لِسانَ رَسوُلِ اللهِ الی اهلِ مکّةَ فی نَقضِ عَهدِهِم مَع رَسُولِ اللهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم[2].

«سوگند به خدا که علی بن أبی‌طالب زبان رسول خدا بوده است به سوی اهل مکّه هنگامی که پیمان خود را با رسول خدا شکستند».

سوّم ـ روایاتی است که از خود رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت شده است. ابن مغازلی شافعی گوید: قَولُهُ تَعالی: ﴿أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾. قال رسول اللَه: **انا** ﴿عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ

---

[1] «غایة المرام» ص ۳٦۲ حدیث سیزدهم.

[2] «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۸۰.

﴿رَبِّهِ﴾ **وَ عَلِيٌّ الشَّاهِدُ**[1] «ابن مغازلی گوید که از رسول خدا روایت است که فرمود: مراد از آن کسی که در این آیه صاحب بینه است من هستم و مراد از شاهد علی است». و نیز حاکم حسکانی با دو سند یکی از محمّد بن احمد بن

محمّد مفید[2]، و دیگری از ابن عبّاس این روایت را از رسول خدا نقل کرده است.[3] و نیز سیوطی این حدیث را از رسول خدا با مختصر اختلافی در لفظ ذکر کرده است.[4]

چهارم ـ روایاتی است که از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام آمده است. علی بن ابراهیم در تفسیر خود با اسناد متّصل از ابو بصیر و فضیل روایت کند که: عن ابی جعفر علیه السّلام قال قال: **انما نزلت:** ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾ **یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم** ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ، إِماماً وَ رَحْمَةً﴾[5]

---

[1] «غاية المرام» ص ٣٦٠ حديث هفدهم.

[2] «شواهد التنزيل» ج ١ ص ٢٧٦.

[3] «شواهد التنزيل» ج ١ ص ٢٧٩.

[4] «الدر المنثور» ص ٣٢٤.

[5] «غاية المرام» ص ٣٦١ حديث اوّل و نيز در همين كتاب ص ٣٦٢ حديث

ـ الحديث.

«حضرت در این آیه فرموده‌اند: مراد از بیّنه رسول خداست و مراد از شاهد امیر المؤمنین است، و صفت امام و رحمت در آیه اختصاص به آن حضرت دارد نه به تورات، ولی تقدیم و تأخیری شده تا صفت توراة شود

. پنجم ـ روایتی است که از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام وارد شده است. محمد بن یعقوب کلینی با سند متّصل خود از احمد بن عمر حلال روایت کرده است که او گوید: سالت ابا الحسن علیه السّلام عن قول اللَه عز و جل: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ فقال: **امیر المؤمنین علیه السّلام الشاهد من رسول اللَه** ﴿عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾[1]

«حلال گوید: از تفسیر این آیه مبارکه از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کردم

هشتم از عیاشی در تفسیر خود از حضرت امام باقر علیه السلام نقل کرده است و در آخرش حضرت فرموده است: ثم أوصیاؤه واحدا بعد واحد.

[1] «غایة المرام» ص ۳٦۱ حدیث دوم و «تفسیر المیزان» ج ۱۰ ص ۱۹۹. و در «کافی» بدین لفظ است: أمیرالمؤمنین علیه السلام الشاهد من رسول الله، و رسول الله علی بینه من ربه.

فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام شاهد رسول خدا و رسول خدا صاحب بیّنه از طرف پروردگار خود بوده است».

مراد از شاهد أمیر المؤمنین علیه السّلام است به روایت قیس

ششم ـ روایتی است که از قیس بن سعد بن عباده آمده است. سلیم بن قیس هلالی کوفی گوید[1]: من این حدیث را از قیس بن سعد بن عباده در مشاجره‌ای که بین او و معاویه اتّفاق افتاد نقل می‌کنم: قیس به معاویه گفت: در وقتی که رسول خدا «صلی الله علیه و آله و سلم» رحلت نمود، انصار نزد ابو بکر آمدند و گفتند: آیا با سعد بن عباده بیعت می‌کنی؟ که ناگهان جماعت قریش به سقیفه‌بنی ساعده آمدند و با حجّت علی بن أبی‌طالب و اهل بیت او احتجاج کردند و با آن برهان و بر اساس قرابت و نزدیکی او به رسول خدا با ما مخاصمه

[1] این روایت را ما در اینجا از «غایة المرام» نقل کرده‌ایم ولی مفصلا و مشروحا با مقدمات مذاکراتی که بین قیس و معاویه اتفاق افتاده است در «کتاب سلیم بن قیس» از صفحه ۱۹۹ تا صفحه ۲۰۲ وارد است.

نمودند و ما را محکوم کردند و سپس خلافت را برای خود ربودند، هم به انصار و هم به آل محمّد ظلم کردند. سوگند به جان خودم که با وجود علی بن أبی‌طالب هیچ‌کس را حقّی در خلافت نیست نه انصار و نه قریش و نه از عرب و نه از عجم، با وجود علی و فرزندان او هیچ‌کس را حقّی و نصیبی در خلافت نیست. معاویه غضبناک شد و گفت: ای پسر سعد این مطلب را از کجا آوردی و از که شنیدی و از که روایت نموده‌ای؟ آیا پدرت به تو چنین گفته است، و از او این گفتار را تلّقی کرده‌ای؟ قیس گفت: از کسی شنیده‌ام که او از پدرم بهتر بود و حقّ او از پدرم بیشتر. معاویه گفت: او کیست؟ قیس گفت: او علی بن أبی‌طالب است.

اخذته من عالم هذه الامة و ربانیها و صدیقها و فاروقها الذی انزل اللَه فیه ما انزل: ﴿قُلْ کَفی بِاللهِ شَهِیداً بَیْنِي وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ﴾. فلم تکن آیة نزلت فیه الا ذکرها «او علی بن أبی طالب، دانشمند این امّت، و عالم الهی این امّت، و صدیق و فاروق این امّت است، و آن کسی است که خدا در شأن او این آیه را

فرستاده است و او را عالم به کتاب معرّفی کرده است. و آیه‌ای در قرآن درباره آن حضرت نازل نشده است مگر آنکه قیس آن را ذکر کرد.

معاویه گفت: صدّیق و فاروق این امّت عمر است و عالم به کتاب عبد اللَه بن سلام است. قیس گفت: سزاوارترین کس به این لقب‌ها و برتر و محقّ‌تر آن کسی است که خدا درباره او گفته است: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾. الذی انزل اللَه فیه: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. و الذی نصبه رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم یوم غدیر خم فقال: **من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه.** و قال فی غزوة تبوك: **انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی**[1] «آیا آن کسی‌که از طرف پروردگار خود دارای بیّنه است و در کنار او شاهدی از اوست. و آن کسی‌که خدا درباره او به پیغمبرش گفته است: این است و جز این نیست که تو برای دعوت مردم به سوی

---

[1] «غایة المرام» ص ۳٦۱ حدیث هفتم.

خدا و ارعاب و ترساندن آنها از عذاب خدا هستی و از برای هر گروه و

طایفه‌ای راهنمائی هست (که مقصود از راهنما علی است). و آن کسی که رسول خدا در روز غدیر خمّ او را به ولایت نصب کرد و فرمود: هر کس من به نفس او از او سزاوارترم علی به نفس او از او سزاوارتر است. و رسول خدا در غزوه تبوک به علی بن أبی‌طالب فرمود: نسبت و منزله تو با من مانند نسبت و منزله هارون است به حضرت موسی با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نخواهد آمد».

مراد از شاهد أمیرالمؤمنین علیه السّلام است به روایت عمرو عاص

هفتم ـ نامه‌ای است که عمرو عاص به معاویه نوشته است و در آن از این آیه و شأن نزول آن درباره امیر المؤمنین علیه السّلام یاد کرده است. چون معاویه کاغذی به عمرو عاص نوشت و از فلسطین او را دعوت به یاری و کمک خود و جنگ با امیر المؤمنین علیه السّلام نمود. عمرو عاص در جواب

او نوشت: «این کاغذ از عمرو بن سعد بن ابی‌العاص[1] است به سوی معاویة بن ابی سفیان، امّا بعد نامه تو را خواندم و از مطالب آن آگاه شدم. امّا به آنچه در این نامه مرا خوانده‌ای از آنکه از عهد و ربقه اسلام خارج گردم و در گمراهی با تو و تهوّر در کمک تو به باطل راه ضلال بپویم و بر روی علی مرتضی شمشیر زنم، (این کار را نکنم چرا که) او برادر رسول خدا، و وصیّ او، و وارث او و ادا کننده وعده‌های او، و برآورنده دیون او و شوهر دختر او سیّده زنان بهشت، و پدر دو سبط رسول خدا حسن و حسین دو سیّد و بزرگ جوانان بهشت است.

و امّا اینکه گفته‌ای که تو خلیفه عثمان هستی در شام، تو خلیفه او بودی وقتی زنده بود و لیکن امروز که امّت با غیر عثمان بیعت کرده‌اند تو نیز از پست خود معزول هستی، و بنابراین چه خلافتی

---

[1] نسب عمرو عاص را ابن ابی الحدید در ج ٦ ص ٢٨١ از «شرح نهج البلاغه» این طور ذکر کرده است: عمرو عاص بن وائل و گوید: پدر او عاص‌بن وائل یکی از مسخره کنندگان به رسول خدا و اذیت کنندگان و دشمنان آن حضرت بوده است و خدا درباره او به رسول خود این آیه را فرستاد: ﴿إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾.

داری؟

و امّا تعریف‌ها و بزرگداشت‌هائی که در این نامه خود از من نمودی که من از اصحاب رسول خدا و امیر لشکر او در بعض از جنگها بوده‌ام من به این یاوه بافیها گول نمی‌خورم و از آئین و ملّت خود دست بر نمی‌دارم.

و امّا آنچه به ابو الحسن امیرالمؤمنین برادر رسول خدا و وصیّ او نسبت ستم و حسد به عثمان داده‌ای و یاران و اصحاب او را فاسق و متمرّد شمردی و چنین گمان کردی که او یاران خود را بر قتل عثمان تحریک کرده است این دروغ و افترای محض و گمراهی است. وای بر تو ای معاویه این چه نسبتی است که به علی می‌دهی؟ آیا نمی‌دانی که ابو الحسن جان خود را در کف دست خود گرفت و فدای رسول خدا کرده و در فراش او خوابید و حاضر شد خود را طعمه شمشیرهای برّان سران قریش بنماید؟ و او اوّلین کسی است که به رسول خدا ایمان آورده و هجرت کرده است، و رسول خدا درباره او فرموده است که: نسبت تو به من مثل نسبت هارون است به موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد؛ و در روز غدیر خمّ فرمود: ای مردم آگاه باشید هر کس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست، خداوندا تو سرپرستی و مراقبت کن از کسی که ولایت او را به عهده خود گرفته است و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد، و یاری کن

کسی را که او را یاری کند، و خوار و زبون گردان کسی را که او را خوار کند.

و آن کسی است که رسول خدا در روز خیبر فرمود: من پرچم جنگ را فردا به کسی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست داشته باشد و خدا و رسولش او را دوست داشته باشند. و آن کسی است که رسول خدا در روز پرنده بریان شده فرمود: خدایا بهترین از مخلوقات خودت را برسان تا با من از این پرنده تناول کند، ناگهان علی داخل شد، رسول خدا فرمود: بیا بیا به سوی من، و در آن وقت فرمود: علی پیشوا و امام ابرار است و کشنده اشرار و فجّار است، منصور است کسی که او را یاری کند، و خوار و زبون است کسی که او را خوار کند. و نیز فرمود: علی بعد از من صاحب اختیار شماست، و این گفتار را تأکید کرد و از تو و از من و از جمیع مسلمانان پیمان گرفت. و فرمود: من میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است. و فرمود: من شهر علمم و علی در آن است.

ای معاویه می‌دانی که چه‌قدر خدا در قرآن مجیدش از آیات در شأن او فرو فرستاده است و از

فضایل انحصاری او که هیچ‌یك از امّت را در آن شرکتی نیست بیان فرموده است؟ کقوله تعالی: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾؛ ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ﴾؛ ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ

مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى﴾؛ ﴿رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ؛ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى﴾.

و نیز رسول خدا به او فرموده است: آیا راضی نیستی که نسبت تو به من نسبت هارون به موسی باشد؟ صلح با تو صلح با من و جنگ با تو جنگ با من است، و تو برادر من هستی، و صاحب اختیار من بر امّت من در دنیا و آخرت هستی. ای ابو الحسن کسی که تو را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و کسی که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است، و کسی که تو را دوست دارد خدا او را وارد بهشت کند، و کسی که تو را دشمن دارد خدا او را وارد در آتش کند. ای معاویه نامه‌ای که تو فرستادی و پاسخش این است نمی‌تواند کسی را که عقل یا دین داشته باشد بفریبد، و السّلام[1]».

باید دانست که این کاغذ عمرو عاص از روی اخلاص و محبّت به مقام امیرالمؤمنین علیه السّلام نبوده است گرچه این فضائل را او درباره علی بن

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۵۹ حدیث اوّل، و «مناقب» خوارزمی طبع نجف ص ۱۲۹ و ص ۱۳۰.

أبی‌طالب قبول داشته و معترف بوده است لیکن به جهت انکار و ردّ بر معاویه که می‌خواسته است او را بفریبد این نامه را نوشته است. و بالأخره معاویه او را دعوت کرد و وعده حکومت مصر را به او داد، و هر چند فرزندش عبد اللَه و غلامش وردان او را نصیحت کردند مؤثّر واقع نشد و بالأخره بعد از ردّ و بدلهائی که بین او و معاویه در گرفتن حکومت مطلق مصر بدون قید و شرط واقع شد نامه حکومت مصر را از معاویه به شرط جنگ با علی بن أبی‌طالب و پیروزی بر آن حضرت گرفت.[1] و در جنگ صفّین مقام صدارت و وزارت معاویه را در آن لشگر داشت.

شرح حال عمرو عاص و دشمنی وی با رسول خدا

ابن ابی الحدید در ضمن شرح خطبه هشتاد و سوّم از «نهج البلاغه» مفصّلًا حالات عمرو عاص را

---

[1] ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ۲ از صفحه ٦١ تا صفحه ۷۳ در ضمن شرح خطبه بیست و ششم مفصّلًا طریق پیوستن معاویه با عمرو عاص را ذکر کرده است.

شرح می‌دهد.[1] و ما بسیار مختصر و اجمالی از آن‌را بیان می‌کنیم. گوید: پدر او عاص بن وائل احد المستهزئین برسول اللَه و المکاشفین له بالعداوة «یکی از مسخره‌کنندگان رسول خدا و دشمنان ظاهر و اذیّت کنندگان علنی

رسول خدا بوده است» که آیه ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ درباره او نازل شده است.[2] و عاص بن وائل را در اسلام ابتر گویند چون می‌گفت پیغمبر که بمیرد پسر ندارد و ابتر است، نبوّت خاتمه پیدا می‌کند؛ و لذا آیه ﴿إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ درباره او نازل شده است.[3]

امّا خود عمرو عاص یکی از کسانی بوده که در مکّه بسیار پیغمبر را آزار می‌کرده است و سبّ و شتم می‌نموده و در شبهای تار که آن حضرت برای طواف خانه می‌رفتند در راه آن حضرت سنگ می‌چیده که برای آن حضرت لغزش پیدا شود و برو

---

[1] «شرح النهج» ج ٦ از صفحه ٢٨٠ تا ٣٣٠.

[2] شرح نهج البلاغه» ج ٦ ص ٢٨٢.

[3] همان.

در افتند[1] و او یکی از آن جماعتی است که وقتی زینب دختر رسول خدا از مکّه خارج شده و عازم هجرت به مدینه بوده است سر راه او را گرفتند و ممانعت کردند، زینب را ترسانیدند و با کعب نیزه آن‌قدر به کجاوه و هودج زینب زدند که بچّه خود را که از ابو العاص شوهرش در شکم داشت سقط نمود؛ چون این خبر به رسول خدا رسید به شدّت ناراحت شد و آن جماعت را لعن کرد.[2]

عمرو عاص به اطفال مکّه شعر مسخره یاد می‌داد که دسته جمعی در وقت عبور پیغمبر بخوانند و پیغمبر را مسخره کنند، و خودش اشعاری در ذمّ و هجو رسول خدا می‌گفت، و در وقتی که رسول خدا در حجر اسماعیل نماز می‌خواند عمرو عاص شعرهای خود را می‌خواند، رسول خدا عرض کرد:

اللَهم ان عمرو عاص هجانی و لست بشاعر فالعنه بعدد ما هجانی[3]

---

[1] همان.

[2] همان.

[3] همان.

(سلیم بن قیس گوید: امیرالمؤمنین فرمودند که او قصیده‌ای در مذّمت رسول خدا گفته بود که آن هفتاد بیت بود و پیغمبر عرض کرد: خدایا او را به تعداد اشعارش یعنی هفتاد بار لعن کن[1].

و اهل حدیث گفته‌اند که نصر بن حارث و عقبة بن ابی معیط و عمرو بن عاص، رحم (بچه‌دان[2]) شتر را برداشتند و وقتی که حضرت رسول در اطراف کعبه نماز

می‌خواندند در حال سجده روی سر حضرت گذاردند. حضرت صبر نمود و رأس خود را بلند نکرد و در سجده گریه کرد و بر آنها نفرین نمود. حضرت فاطمه علیها السّلام گریه‌کنان آمد و آن بچّه‌دان را از سر پدر باز گرفت و به کنار انداخت و پهلوی پدر نشست و همین‌طور گریه می‌کرد تا رسول خدا سر از سجده برداشت و سه مرتبه عرض کرد: «**اللَهم علیك بقریش** «خدایا خودت شر قریش

---

[1] کتاب «سلیم» ص ۱۷۲.

[2] عهدوا الی سلا جمل و وضعوه علی رأس رسول الله. سلی بچّه دان و رحم است که بچّه در آن زندگی می‌کند و اگر پاره شود بچّه و مادر هر دو می‌میرند، به خلاف مشیمه که پوست نازکی است در داخل بچّه دان که روی بچّه است و با بچّه هنگام وضع حمل خارج می‌شود.

را دفع کن». سپس با صدای بلند سه بار عرض کرد: انی مظلوم فانتصر «خدایا من ستم دیده‌ام تو مرا یاری کن»، و برخاست به منزل آمد. و این واقعه بعد از دو ماه از رحلت عمویش ابوطالب بوده است.[1] و از شدّت دشمنی و عداوتی که عمرو عاص با رسول خدا داشت اهل مکّه او را از طرف خود به عنوان نمایندگی نزد سلطان حبشه نجاشی فرستادند که او را از توجه به اسلام باز گرداند و مهاجرین مکّه را از حبشه بیرون کند و جعفر بن أبی‌طالب را گردن زند. و این داستان در کتب سیره و تاریخ مشهور است.[2]

مادر عمرو عاص «نابغه» بود و اسمش سَلمی کنیز مردی از طایفه غنزه بوده است و اسیر شد، عبد اللَه بن جدُعان تیمی در مکّه او را خرید، چون زناکار بود او را آزاد کرد. پنج نفر: ابو سفیان بن حرب و عاص بن وائل سهمی و ابو لهب بن عبد المطلّب و امیّة بن خلف و هشام بن مغیره مخزومی در طهر واحد با او زنا کردند و عمرو عاص متولّد شد، هر

---

[1] شرح نهج البلاغه» ج ٦ ص ٢٨٢.

[2] همان.

یک از آنان ادعای این بچّه را نمود گفتند: در تعیین پدر خود سلمی را حکم می‌کنیم او گفت: متعلّق به عاص است چون عاص به سلمی بسیار پول می‌داد ولی ابو سفیان شحیح و خسیس بود، لذا با آنکه عمرو عاص بسیار به ابو سفیان شباهت داشت سلمی گفت: بدین جهت او را به ابوسفیان نسبت ندادم و به عاص نسبت دادم.[1]

بالجمله عمرو عاص از عداوت با رسول خدا لحظه‌ای فروگذار نبود تا پایان غزوه خندق که مشرکین به مکّه مراجعت کردند. عمرو عاص گوید: من مردانی از قریش را که با من همرای بودند و کلام مرا می‌شنیدند جمع کردم و به آنها گفتم: من امر محمّد را عجیب دیدم که به طور ناگوار و منکر رو به ترقّی است، من صلاح

[1] شرح نهج البلاغه» ج ٦ ص ٢٨٣.

می‌دانم که از اینجا به حبشه هجرت کنیم و در تحت حمایت نجاشی زندگی کنیم اگر محمّد پیروز شد و بر اهل مکّه غالب آمد ما در زیر دست نجاشی باشیم بهتر است از آنکه زیر دست محمّد باشیم، و اگر قوم و اهل شهر ما بر محمّد غالب شدند البّته سوابق خدمات ما را به آنها منظور خواهند داشت و بهره کاملی به ما خواهند داد. آن جماعت رأی عمرو عاص را پسندیدند و با تحف و هدایای فراوانی به سوی نجاشی رهسپار شدند.

عمرو عاص گوید: بعد از ورود و اهداء هدایا و تحف، ما در دربار نجاشی بودیم که فرستاده رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم عمرو بن امیّة راجع به جعفر بن أبی‌طالب و اصحاب او بر نجاشی وارد شد. عمرو عاص گوید: من به رفقای خود گفتم: الآن جزای محمّد را خواهم داد همین که عمرو بن امیّه از نزد نجاشی خارج شود نزد نجاشی می‌روم و تقاضا می‌کنم که او را به ما تسلیم کند و گردن او را خواهیم زد؛ و چون خارج شد من نزد نجاشی رفتم و به سجده افتادم و پس از تعارفات عرض کردم: ای

سلطان! اینک فرستاده دشمن ما به سوی شما آمده آن دشمنی که بسیاری از اشراف و بزرگان ما را نابود کرده است، اگر این سفیر را به ما بسپاری تا او را بکشیم چقدر ما را مرهون محبّت خود داشته‌ای! ابن عاص گوید: نجاشی آن طور به غضب درآمد و با دست خود محکم بر چهره و بینی خود زد که گمان کردم بینی‌اش شکست و گفت: اگر زمین شکافته می‌شد من از شدّت فزع و اضطراب در آن فرو می‌رفتم. گفتم: ای پادشاه: چنین می‌پندارم که از تقاضای من ناراحت شده‌اید. نجاشی گفت: از من می‌خواهی سفیر مردی را که ناموس اکبر خدا جبرائیل امین نزد او می‌آید همان‌طور که نزد موسی می‌رفت، به تو بسپارم تا او را بکشی؟ گفتم: ای پادشاه واقعاً چنین است؟ گفت: سوگند به خدا آری، از من بشنو و به اطاعت او درآ، وای بر تو ای مرد، محمّد بر حقّ است و بر همه مخالفین غلبه خواهد نمود همچنان‌که موسای کلیم بر دشمنان خود پیروز شد. گفتم: با من از طرف محمّد بیعت بر اسلام کن؛ نجاشی دست خود را دراز کرد و به عنوان نماینده رسول خدا من با او بیعت به اسلام کردم و از نزد او

خارج شده و برای ملاقات محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم به طرف مدینه رهسپار شدم و در راه با خالد بن ولید آمدیم تا به مدینه رسیدیم و خالد قبل از من اسلام آورد. من گفتم: ای رسول خدا من با تو بیعت به اسلام

می‌کنم و ایمان می‌آورم به شرط آنکه تمام افعال و کردارهای ناستوده‌ای را که کرده‌ام بگذری و مرا عفو فرمائی. حضرت فرمود: بایع یا عمرو؛ فان الاسلام یجب ما قبله و ان الهجرة تجب ما قبلها «ای عمرو بیعت کن چون اسلام تمام گناهان سابق بر اسلام را محو و نابود می‌کند، و هجرت به سوی رسول خدا تمام سیئات و بدیهای قبل از هجرت را از بین می‌برد». من بیعت کردم و اسلام آوردم.[1]

و ابن عبد البرّ گوید: اسلام عمرو عاص در سنه هشتم از هجرت بوده است. او با خالد بن ولید و عثمان بن طلحة به مدینه آمدند، چون رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم آنها را دیدند گفتند: **رَمَتكُمْ مَكَّة بِأفلاذِ كَبِدهَا.**[2] «مکّه پاره‌های جگر خود را که شما هستید به بیرون پرتاب کرده است».

از این روایت به خوبی معلوم می‌شود که اسلام عمرو عاص از روی خلوص سریره و عزم اوّلی و اراده واقعی نبوده است، بلکه چون دیده است

---

[1] «شرح نهج البلاغه» شرح خطبه ۸۳ ج ٦ ص ۳۱۸ و ص ۳۱۹.

[2] «استیعاب» ج ۳، ص ۱۱۸۵.

که در آخر الامر بعد از همه جنایتها به نجاشی پناه برده و او هم او را ردّ کرده و به اسلام دعوت نموده است برای خود و دنیای خود چاره‌ای جز بیعت و تسلیم نمی‌دیده است. حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم او را در وقعه ذات السّلاسل با سیصد نفر به بلاد قُضاعه فرستادند که آنها را به اسلام دعوت کند چون مادر بزرگش که مادر عاص بن وائل است از محلّه بَلِیّ بوده است حضرت او را به سرزمین بلّی و عُذره فرستادند، او در راه از حضرت کمک خواست حضرت دویست نفر دیگر به سرداری أبو عبیده به کمکش فرستادند.[1] و سپس حضرت او را والی عُمّان کردند و در آنجا بود تا رسول خدا رحلت نمودند.[2]

عمر بن خطّاب بعد از مردن یزید بن أبی سفیان او را به ولایت فلسطین و اردن منصوب کرد و معاویه را والی دمشق و بعلبک و بلقاء قرار داد، و سعید بن عامر را والی حِمص نمود، و سپس همه این

---

[1] «شرح النهج» ابن أبی الحدید، ج ٦، ص ٣٢٠، و «استیعاب» ج ٣، ص ١١٨٦.

[2] «شرح النهج» ج ٦، ص ٣٢٠.

اماکن را به معاویه سپرد و به عمرو عاص نوشت به سوی مصر

حرکت کند. ابن عاص به مصر رفت و آنجا را فتح کرد و ولایت مصر را به عهده داشت تا آنکه عمر کشته شد و عثمان روی کار آمد. عثمان نیز چهار سال او را به ولایت مصر باقی گذاشت و سپس او را عزل کرده عبد اللَه بن سعد بن أبی سَرح عامری را به ولایت مصر فرستاد.[1]

ابن عبد البّر گوید: عمرو عاص در زمان ولایت خود ادّعا کرد که اهل اسکندریّه پیمان شکنی کرده‌اند لذا بدانجا لشکر کشید و مردان جنگی آنها را کشت و زنان و بچّگان را به اسارت گرفت. این امر بر عثمان ناپسند آمد چون نقض عهد اهل اسکندریّه بر عثمان ثابت نبود، امر کرد اسیران را به منزلشان برگردانند و عبد اللَه بن سعد بن أبی سَرْح را والی مصر کرد، و این امر موجب اختلاف و بروز فتنه بین عمر و عاص و عثمان شد و بعد از پیدایش شرور و فِتَن، عمر و عاص در ناحیه‌ای از فلسطین معتزل شد.[2] و پس از کشته شدن عثمان و بیعت مهاجرین

---

[1] «شرح النهج» ج ٦، ص ٣٢٠، و «استیعاب» ج ٣، ص ١١٨٧.

[2] «شرح النهج» ج ٦، ص ٣٢١، و «استیعاب» ج ٣، ص ١١٨٧.

و انصار با أمیر المؤمنین علیه السّلام به خلافت چون معاویه عازم برای تمرّد از بیعت با أمیر المؤمنین شده و ادّعای حکومت شام می‌نمود و حضرت قبول نفرمود کاغذی به عمرو عاص نوشت و به فلسطین فرستاد و او را برای کمک خود بر علیه أمیر المؤمنین دعوت کرد و این همان نامه‌ای بود که ما در اینجا از او نقل کردیم و جواب عمرو عاص را به او مفصّلًا ذکر نمودیم. پس از آنکه این پاسخ به معاویه رسید معاویه نامه دیگری به او نوشت و او را وعده حکومت شهرها و اموال فراوان داد و در آخر آن نامه این سه بیت را برای او نوشت:

معاویه می‌گوید: «ای عمرو عاص تو مقام و منزلت خود را نزد ما نمی‌دانی و با عدم بصیرت ما را مورد عتاب خود قرار دادی امّا به واقع امر و نیّت ما جاهل بوده‌ای.

به آنچه ما درباره تو قصد داریم از عزّت و اکرام و جاه و قدر و منزلت امیدوار باش، امروز تو را در نزد ما مقامی رفیع و منزلتی ارجمند است.

من سند ولایت و حکومت استانی را به تو خواهم داد که راضی شوی و ابداً دیگر از ما گلایه نکنی و علاوه، از اموال و احسان خود آنقدر تو را اشباع خواهم نمود که مورد قبول و پسندت واقع شود».

عمرو عاص این نامه معاویه را نیز بدین گونه پاسخ داد:

می گوید: «قلب من إبا می‌کند از این که بی

جهت به حیله و خدعه تو فریفته شوم و به بهانه کشته شدن عثمان خود را به دامان کفر افکنم.

من عَمروی هستم که به فطانت و زیرکی معروف و مشهورم، و من کسی نیستم که دین خود را به متاع و مال دنیا بفروشم.

اگر تو صاحب عقل و رأی و حیله هستی هر آینه برای این مرد بزرگ که او را دعوت به فرو رفتن در مهالک می‌کنی به عنوان تحیّت، منشور حکومت مصر را با خطّ صحیح و بیان روشن و واضح می‌فرستادی و او را مکرّم و همنشین خود قرار می‌دادی.

آیا حکومت مصر در مقابل بیعت به حکومت تو و جنگ با علیّ بن أبی‌طالب که برای فرزندان من به عنوان عار و ننگ باقی خواهد بود بسیار کوچک نیست؟

پس ای معاویه اگر میل وافری به ریاست و مقام داری و دوست داری مثل ابوبکر در بین اهل اسلام حکومت کنی.

فردی صاحب رأی و احتیاط و خدعه را در این امر بزرگ شریک قرار بده.

چون با ریسمان دست و پای شیر را بستن بر تمام افراد بشر مشکل است، و اگر عمرو عاص نباشد شرّ بر شرّ اضافه خواهد شد».

در اینجا عمرو عاص می‌گوید که خلاصه مطلب، مرا که فردی دور اندیش و صاحب حزم هستم اگر در ریاست خود شریک کنی می‌توانیم دست و پای علیّ بن أبی‌طالب را که شیر بیشه شجاعت و همّت است ببندیم، و گرنه از تو کاری ساخته نیست و جز خرابکاری و شرّ تازه چیزی به بار نخواهی آورد. معاویه بعد از آنکه نامه او را خواند منشور حکومت مصر را نوشت و او را به عنوان ریاست بر آن کشور معرّفی کرد و این منشور را برای او فرستاد. نامه که به دست عمرو عاص رسید در تفکّر فرو رفت و نمی‌دانست چه کند، و با دو فرزندش عبد اللَه و محمّد مشورت کرد، عبد اللَه او را از حرکت به سوی معاویه نهی کرد و گفت: تو خلیفه نخواهی شد و راضی نشو که برای دنیای فانی

دین خود را بفروشی و حاشیه نشین مجلس معاویه شوی و بعد از چند روز هر دو بمیرید و در عقاب خدا با هم شریک و سهیم گردید؛ ولی محمّد گفت: تو بزرگ قریشی اگر خلافت برای معاویه تمام شود و تو غافل باشی دستت خالی خواهد ماند، فوراً به اهل شام بپیوند و در طلب خون عثمان با معاویه شریک شود و تمام بنی امیّه هم به تو کمک می‌نمایند. عمرو عاص گفت: تو ای عبد اللَه مرا نصیحتی کردی که برای دین من مفید بود، و تو ای محمّد مرا به دنیا دعوت نمودی و من در بین این دو امر متفکرم تا ببینم چه می‌شود. چون شب رسید و سیاهی آسمان را فرا گرفت با صدای بلند به طوری که دیگران می‌شنیدند این اشعار را می‌خواند:

عمرو عاص در شب تار با خود می‌گوید: «این شب بر من به درازا کشید با افکار و همومی که از هر طرف به من روی آورده و مرا خاطرات در پرّه افکنده، و خوف و هراس از زد و خورد جنگهائی که چهره دختران جوان را از حجاب بیرون آورده و بر ملا می‌سازد مرا ناراحت کرده است.

پسر هند معاویة بن ابی‌سفیان از من درخواست کرده من به شام سفر کنم و از او دیدار نمایم و می‌دانم که نتیجه این ملاقات و دیدار پدیدار شدن چهره‌های مرگبار و مصائب و شدائدی خواهد بود.

جَریر بن عبد اللَه بَجَلی از جانب علیّ بن أبی‌طالب از کوفه به شام آمده و برای معاویه پیغامی مشکل که راه حلّ ندارد و عیش را بر او تلخ و راهها را تنگ نموده و بسته است آورده است.

اگر معاویه به آرزوئی که از کمک من دارد برسد ریاست را خواهد گرفت، و اگر به این آرزو

دست نیابد مانند اسیری که پای او را در کند و زنجیر بسته باشند با حرکت و مَشِی ذلیلانه زیست خواهند نمود.

سوگند به خدا من متحیّرم و نمی‌دانم چه کنم و من تا به حال این طور نبودم، و هر وقت معاویه زمامدار من شود از من سبقت خواهد گرفت و جلو خواهد افتاد. آیا او را گول زنم و بفریبم؟ خدعه کار زشت و پستی است، یا آنکه از در مودّت و محبّت با او وارد شوم و آنچه از من تقاضا می‌کند در طبق اخلاص نهاده، اهداء کنم.

یا در خانه خود راحت بنشینم و در این حال پیری که در هر لحظه مرگ از اطراف و جوانب تهدید می‌کند آسوده زندگی کنم.

عبد اللَه فرزند من مرا نصیحتی کرد که نفس من به او گروید، اگر موانع و عوائق در سر راه من نباشد باید بجای آورم.

امّا برادرش محمّد با او مخالفت کرد و مرا به طرفی دیگر متوجّه کرد و من در تدبیر و مصلحت کار خود بسیار محکم و پا برجا هستم».

شب به پایان رسید. صبحگاهان با غلام خود وَردان که بسیار با هوش و زیرک بود خواست مشورت کند ولی هنوز زبان نگشوده بود که وَردان گفت: اگر می‌خواهی از نیّت و عزمی که داری تو را خبر کنم؟ عمرو عاص گفت: بگو. وَردان گفت: دنیا و آخرت در دل تو مشغول جنگ و نزاع هستند، تو با خود می‌گوئی: با علیّ بن أبی‌طالب آخرت است ولی دنیا نیست، امّا در آخرت عوض از دنیا هست؛ و با معاویه دنیا هست ولی آخرت نیست، امّا در دنیا عوض و بدل از آخرت نیست؛ و تو متوقّفی! گاهی به سوی دنیا دلت میل می‌کند و گاهی به سوی آخرت. عمرو عاص گفت: خدا ترا بکشد چه خوب از دل من با خبری! حالا ای وَردان بگو نظر تو چیست؟ وردان گفت: من صلاح تو را در آن می‌بینم که در خانه خود بنشینی، اگر اهل دین غلبه کردند تو در کنار آنها بهره خود را خواهی برد، و اگر اهل دنیا پیروز شدند از تو بی نیاز نخواهند بود.[1] ولی عمرو عاص آماده حرکت شد و با خود می‌گفت:

---

[1] «شرح نهج البلاغة» ابن أبی الحدید ج ۲، ص ٦٣.

يَا قَاتَلَ اللَهُ وَرْداناً وَ مِدحَتَهُ

می‌گوید: «خدا بکشد وَردان را و تعریفی را که او از رویّه من نمود، چه خوب از سرّ من آگاهی یافت، و از درون من مطّلع شد.

وقتی که دنیا خودش را به من نشان داد من نیز از روی حرص و آزی که در نفس داشتم خود را به او نشان دادم، و در طبعهای بشر این مکر و فریب جلوه دادنِ خلاف واقع، موجود است.

برخی از نفوس عفّت می‌ورزند و برخی دیگر مغلوب حرص و آز می‌شوند، و

آدم گرسنه کاه هم می‌خورد.

علیّ بن أبی‌طالب دین خالص است که ابداً دنیا با آن آمیخته نشده، لیکن در جانب دیگر دنیا و سلطنت وجود دارد.

من از روی طمعی که داشتم با وجود بصیرت، دنیا را اختیار کردم و معلوم است که در این انتخاب حجّت و برهانی نداشته‌ام.

من به خوبی دنیا را می‌شناسم و به فنای آن پی برده‌ام لیکن چون در نفس من آرزوهای رنگارنگ وجود دارد.

لذا دوست دارم در دنیا عیش خود را در مرتبه عالی قرار دهم و البتّه هیچ‌کس به زندگی پست راضی نخواهد شد».

عمرو عاص طیّ طریق کرد تا به جائی رسید که راه به دو طریق منشعب می‌شد: یکی راه عراق و دیگری راه شام. عبد اللَه و وَردان هر دو در اینجا ابن عاص را از انحراف به صوب شام منع کردند و گفتند: در راه عراق آخرت است ولی عمرو عاص

توجّهی نکرد و راه خود را به طرف شام کج نمود،[1] و بر معاویه وارد شد و منشور حکومت مصر را تسجیل و تثبیت کرد، و به معاویه آموخت که راه فریب مردم خونخواهی عثمان خلیفه رسول خدا است و باید وانمود کرد که علی و اصحاب او، او را کشته‌اند. و فرستادند شُرَحْبیل بن سِمْط را که شیخ شام و یگانه فرمانده شام بود حاضر کردند و خود و یاران معاویه به او تلقین کردند که علی عثمان را کشته و برای مظلومیّت عثمان و گرفتن خون خلیفه مظلوم باید با علی جنگید. آن مرد بیچاره هم گول خورد و به تمام اهالی شام اعلان کرد که باید از معاویه پیروی کنند و در انتقام از کشندگان عثمان دریغ نکنند. این بود که واقعه صفّین به وقوع پیوست.

گویند: صد هزار نفر در این واقعه کشته شدند تا در لیلة الهَریر که غلبه و پیروزی برای أمیر المؤمنین علیه السّلام مشهود بود و فردا که نزدیک بود چند ساعتی دیگر کار معاویه یکسره می‌شد عمرو عاص

---

[1] «مناقب» خوارزمی ص ۱۳۲.

نقشه جدیدی طرح کرده و با بالا کردن قرآنها بر سر نیزه‌ها لشکر أمیر المؤمنین را دچار تزلزل و اضطراب نمود و بالأخره فتور و سستی پیدا شد، و منافقین هم کمک کردند تا آن حضرت را مجبور به تسلیم در مقابل

حکم حَکَمَیْن نمودند. و عمرو عاص که حَکَم اهل شام بود أبوموسی اشعری را فریفت و به خدعه و مکر او را وادار به عزل أمیر المؤمنین از خلافت نمود. و بالأخره در اینجا خوارج از لشکر حضرت جدا شده صفّی در مقابل تشکیل دادند و حضرت هم که حکم حَکَمین را که به باطل و فریب بود امضاء نفرمود و آماده برای حرکت به شام و برانداختن حکومت فاسد معاویه بود، در وقتی که صد هزار لشکر تهیّه دیده که کار را یکسره کند شمشیر ابن ملجم مرادی که یکی از خوارج بود بر فرقش فرود آمده و به حرم امن و امان الهی رهسپار گردید.

عمرو عاص در زمان حیات أمیر المؤمنین به مصر حرکت کرد و محمّد بن أبی‌بکر والی أمیر المؤمنین را کشت و عرش ریاست خود را در آن خُطّه بگسترد و تا آخر عمر از دشمنی با خاندان رسالت کوتاهی نکرد و در مجلس معاویه امام حسن علیه السّلام را تعییر و تعییب کرد.[1] و نیز عبد اللَه بن جعفر را سرزنشها نمود.[2] امام حسن علیه السّلام و

---

[1] «شرح نهج البلاغة» ابن أبی الحدید، ج ٦، ص ٢٨٧.

[2] «شرح النهج» ج ٦، ص ٢٩٥.

عبد اللَه جواب‌های کافی و شافی دادند و سیّئات و جنایت‌های آنها را آشکار نمودند.

باری منظور این شرح و تفصیلی که در احوالات عمرو عاص دادیم أوّلًا ـ ظاهر شد که ایمان او سطحی بوده و به دل نرسیده بوده است، و لذا همین که دنیا به او میل کرد دین را زیر پا گذارد و خود را و دین خود را به حکومت مصر فروخت. و ثانیاً ـ عمرو عاص که دشمن أمیرالمؤمنین بوده است در بدو امر از اعترافات حقّه درباره آن حضرت خودداری نکرده بلکه با صراحت لهجه در آن نامه اوّل که به سوی معاویه گسیل داشت قریب به بیست منقبت از مناقب مسلّمه را که به روایات صحیحه در شأن أمیرالمؤمنین علیه السّلام است تذکّر داده است، و الفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الاعداءُ.

و از جمله اعترافات او آیه مورد بحث: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ است که صراحتاً گفته است شأن نزولش درباره أمیرالمؤمنین علیه السّلام است.

هشتم ـ روایتی است که از حضرت سجّاد زین

العابدين عليه السّلام وارد است. ابن مغازلى به سند خود از عبّاد بن عبد اللَه روايت كرده است كه قَالَ: **سَمِعْتُ**

عَلِيّاً عليه السّلام يَقُولُ فِى خُطْبَتِهِ: مَا نَزَّلَتْ آيَة مِن كِتَابِ اللَهِ إلّا وَ قَدْ عَلِمْتُ مَتى انزِلَتْ وَ فِيمَنْ انزِلَتْ، وَ مَا مِن قُرَيشٍ رَجُل إلّا وَ قَدْ انزِلَتْ فِيهِ آيَة مِن كِتابِ اللَهِ عَزَّ وَ جَلَّ تَسُوقُهُ إلى جَنَّة أَوْ نَارٍ. قَالَ رَجُلٌ: يَا أَميرُالمُؤمِنِينَ فَمَا نَزَلَ فِيك؟ قالَ: امّا تَقْرَأُ: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ ـ الأية؟ فَرَسُولُ اللَهِ ﴿عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾ وَ انا التّالِى الشَّاهِدُ مِنْهُ ـ أيضاً عن زين العابدين و الباقر و الصادق عليهم السّلام ذكروا هذا الحديث.[1]

«عباد گويد: شنيدم أمير المؤمنين عليه السّلام در خطبه خود می‌فرمود: هيچ آيه‌ای در كتاب خدا نازل نشده است مگر آنكه من می‌دانم كی نازل شده و درباره چه كسی نازل شده است، و هيچ مردی از قريش نيست مگر آنكه آيه‌ای راجع به او فرود آمده كه او را به بهشت و يا به جهنّم می‌كشاند. مردی برخاست و عرض كرد: يا أمير المؤمنين درباره شما چه آيه‌ای نازل شده است؟ حضرت فرمود: آيا اين

[1] «ينابيع المودّة» ص ۹۹.

آیه را نخوانده‌ای: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾؟ رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم صاحب بيّنه از جانب خداست و من در كنار او شاهد هستم». اين روايت را قندوزى حنفى از ابن مغازلى نقل كرده است، سپس گفته است: اين حديث را از حضرت سجّاد و باقر و صادق عليهم السّلام روايت شده است.

خطبه حضرت امام حسن مجتبى عليه السّلام در اينكه مراد از شاهد أمير المؤمنين عليه السّلام است

نهم ـ رواياتى است كه از حضرت امام حسن مجتبى عليه السّلام وارد شده است. شيخ طوسى در «أمالى» به سند خود از علىّ بن الحسين از حضرت امام حسن روايت مى‌كند كه در ضمن خطبه‌اى طولانى كه در حضور معاويه ايراد كرده‌اند فرمود: **أَقُولُ مَعْشَرَ الخَلائِق وَ لَكُم أفئِدَة وَ أسْماعٌ: وَ هُوَ: إنّا اهلُ بَيْتٍ أكْرَمَنا اللَهُ بِالإسْلَامِ و اختارَنا وَ اصْطَفَانا وَ اجْتَبانا فَأذْهَبَ عَنّا الرِّجسَ وَ طَهَّرْنَا تَطْهِيراً، و الرِّجسُ هُوَ الشَّكُ فَلَا نَشُكُّ فِى اللَهِ الحَقِّ وَ دِينِهِ أبداً، وَ طَهَّرنا مِن كُلِّ افِنٍ وَ عَيْبَة**

مُخْلَصِينَ إِلَى آدَمَ نِعْمَة مِنْهُ، لَمْ يَفْتَرِقِ النّاسُ فِرْقَتَيْنِ إِلّا جَعَلْنَا اللهُ فِی خَيْرِ مَا فاتَ الامورُ إِلَى أَن يَبْعَثَ اللهُ مُحَمَّداً صَلَّى اللهَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِلنُّبُوة وَ اخْتَارَهُ لِلرِّسالَة وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتابَهُ ثُمَّ امَرَهُ بِالدُّعاء إِلَى اللهِ عَزّ وَ جَلَّ فَكانَ أَبی عليه السّلام اوَّلَ مَنِ اسْتَجابَ لِلَّهِ تَعالى وَ لِرَسُولِهِ وَ اوَّلَ مَن آمَنَ وَ صَدَّقَ اللهَ رَسُولَهُ، وَ قَدْ قَالَ اللهُ تَعالَى فِی كِتَابِهِ المُنْزَلِ عَلى نَبِيِّهِ المُرْسَلِ: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾. فَرَسُولُ اللهِ الَّذی عَلَى بَيِّنَة مِن رَبِّهِ وَ أَبِی الَّذی ﴿يَتْلُوهُ﴾ و هو ﴿شاهِدٌ مِنْهُ﴾. ـ و ساق الخطبة و هیَ طويلة.[1]

«ای گروه مردم که دلهائی دارید و گوشهائی، به شما می‌گویم: ما خاندانی هستیم که پروردگار ما را به اسلام گرامی داشته و انتخاب نموده و از میان خلائق برگزیده است و از هر گونه رجس و آلایشی مبرّا داشته و به منزل طهارت و پاکی رسانیده است، رجس به معنی شکّ است، و ما در حقّانیت پروردگار و دین او أبداً شکّ نیاوردیم، و ما را از هر کدورت و

[1] «غاية المرام» ص ٣٦١ حديث پنجم.

منقصتی خالص نموده، و سلسله پدران ما را تا آدم از نعمت خلوص برخوردار نموده است، و هیچ‌گاه مردم به دو دسته منقسم نشدند مگر آنکه خداوند ما را در دسته بهتر قرار داد در تمام امور به انقضای دهور تا آنکه پروردگار محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم را به نبوّت اختیار فرمود و قرآن مجید را بر او نازل کرد و او را امر به تبلیغ و دعوت مردم به سوی خود نمود، پدر من اوّل کسی بود که دعوت خدا و رسول او را لبیّک گفت و اوّلین کسی بود که ایمان آورد و تصدیق خدا و رسول خدا را نمود، و خدا در کتاب کریمش این آیه را در شأن او فرستاد: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾، رسول خدا صاحب مقام بیّنه و پدرم شاهد از اوست که در کنار و به دنبال اوست». شیخ طوسی از حضرت امام حسن این خطبه بسیار طولانی و با سند را تا پایان آن نقل نموده است. و علّامه طباطبائی نیز مقدار حاجت از آن‌را راجع به آیه مورد بحث در تفسیر خود از «أمالی» شیخ نقل کرده‌اند.[1] و قندوزی حنفی هم

---

[1] «تفسیر المیزان» ج ۱۰، ص ۱۹۹.

خطبه حضرت امام حسن و استشهاد به این آیه شریفه را نقل کرده است.[1]

دهم ـ روایات بسیاری است که از خود حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است. این روایات به چند دسته از نقطه نظر مضمون تقسیم می‌شوند: اوّل ـ روایاتی که در آنها فقط استشهاد حضرت را به آیه مورد بحث بیان می‌کند. ابن شهرآشوب از حافظ أبو نعیم اصفهانی به سه طریق از ابن عبّاس روایت کرده است که گفت: سَمِعْتُ عَلِیّاً یَقُولُ: **قَولُ اللهِ تَعالیَ:** ﴿أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ **رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ علیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ** ﴿عَلی بَیِّنَةٍ﴾ **وَ انَا الشّاهِدُ.**[2] «از أمیر المؤمنین علیه السّلام شنیدم که در این آیه مبارکه می‌فرمود: مراد از صاحب بیّنه رسول خدا و مراد از شاهد من هستم».

و شیخ سلیمان قندوزی نظیر این روایت را از حموینی در «فرائد السمطین» از ابن

---

[1] «ینابیع المودّة» ص ۹۹.

[2] «تفسیر المیزان» ج ۱۰، ص ۲۰۱.

عبّاس و از زاذان از حضرت أميرالمؤمنين عليه السّلام نقل كرده است.[1] و نيز از حموينى با اسناد خود از جابربن عبد اللَه و با اسناد ديگر از بُختری و هر دوی آنان از أميرالمؤمنين عليه السّلام روايت كرده‌اند.[2] و نيز از أبو نعيم اصفهانى و ثعلبى و واقدى با اسانيد خود از ابن عبّاس و زاذان و جابر و همه آنها از أميرالمؤمنين عليه السّلام روايت كرده‌اند.[3] و علّامه طباطبائى مدّ ظلّه از «تفسير برهان» از ابن مردويه از أميرالمؤمنين عليه السّلام نقل كرده‌اند.[4] و سيوطى از أبو حاتم و ابن مردويه و أبو نعيم در كتاب «معرفتِ صحابه»[5] و نيز از ابن مردويه و ابن عساكر[6] از امير المؤمنين عليه السّلام روايت كرده است. و حاكم حسكانى با يک سند از عبّاد بن عبد اللَه،[7] و با سند

---

[1] «ينابيع المودّة» باب ٢٦ ص ٩٩.

[2] همان.

[3] همان.

[4] «تفسير الميزان» ج ١٠، ص ٢٠١.

[5] «الدر المنثور» ج ٣، ص ٣٢٤.

[6] همان.

[7] «شواهد التنزيل» ج ١، ص ٢٧٥.

دیگر از عبّاد بن عبد اللَه[1] و با سند دیگر از حارث[2] از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است.

دوّم ـ روایاتی است که در آنها حضرت می‌فرماید: اگر کرسی قضاوت برای من قرار دهند من برای تمام اهل ملل آسمانی طبق کتابشان حکم می‌کنم، و در بین، شأن نزول آیه مورد بحث را درباره خود بیان می‌فرماید. حموینی در «فرائد السمطین» با سلسله سند خود از زاذان روایت کرده قال: سَمِعْتُ عَلِیًّا یَقُولُ: **وَالَّذی فَلَقَ الحَبَّة وَ بَرَأ النَّسَمَة لَوْ کُسِرَتْ لی وَسادَة (یقولُ ثُنِّیَتْ) فَأَجْلِسْتُ عَلَیْها لَحَکَمْتُ بَیْنَ أهلِ التَّوراة بِتَوراتِهِمْ، وَ بَینَ أهلِ الانجِیلِ بِانجِیلِهِمْ، وَ بَیْنَ أهلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ، وَ بَیْنَ أَهْلِ الفُرقانِ بِفُرْقَانِهِمْ. وَالَّذی فَلَقَ الحَبَّة وَ بَرَأ النَّسَمَة مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَیشٍ جَرَتْ عَلَیْهِ المَواسِي إلّا وَ انَا أعرِفُ آیَة تَسُوقُهُ إلَی جَنَّة او تَسُوقُهُ إلَی نَارٍ،** فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: أیِّشْ نَزَلَ فِیكَ؟ فَقَالَ عَلِیٌّ عَلیه السَّلَامُ: ﴿أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ

---

[1] همان کتاب ص ۲۷۶.

[2] همان کتاب، ص ۲۷۸.

شاهِدٌ مِنْهُ﴾ فَرَسُولُ اللَه صَلَّى اللَه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ﴿عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ﴾ انَا ﴿شاهِدٌ مِنْهُ﴾.[1]

زاذان گويد: «شنيدم كه أمير المؤمنين عليه السّلام مى‌فرمود: سوگند به خدائى كه دانه را در ميان زمين مى‌شكافد و روح و روان را مى‌آفريند اگر كرسى قضاوت را

[1] «غاية المرام» ص ۳۵۹ حديث چهارم.

برای من قرار دهند و مرا بر روی آن بنشانند هر آینه در بین اهل تورات به تورات آنها حکم خواهم نمود، و در بین اهل انجیل به انجیل آنها، و بین اهل زبور به زبور آنها، و بین اهل قرآن به قرآن آنها. سوگند به خدائی که دانه را می‌شکافد و روان را می‌آفریند هیچ مردی از قریش نیست که تیغ سر تراشی بر سر او عبور کرده باشد مگر آنکه من آیه‌ای را می‌دانم که درباره او نازل شده و او را به سوی بهشت یا به سمت جهنّم روانه می‌کند. مردی برخاست و عرض کرد: درباره تو ای امیر مؤمنان چه آیه‌ای نازل شده است؟ حضرت فرمود: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾، رسول خدا صاحب بیّنه از طرف پروردگار است و من در دنبال و پهلوی او شاهد خواهم بود».

گفتار أمیر المؤمنین علیه السّلام که: سلونی قبل ان تفقدونی

نظیر این روایت را ثعلبی نیز در تفسیر خود از زاذان از آن حضرت[1] و محمّد بن حسن صفّار در «بصائر

---

[1] «غایة المرام» ص ۳٦۰، حدیث نهم.

الدرجات» از اصبغ بن نباته از أمیر المؤمنین[1] و علّامه طباطبائی از «بصائر الدرجات»[2] و حاکم حسکانی با دو سند یکی از فرات بن ابراهیم کوفی با سند خود از حبیب بن یسار[3] و دیگری از أبو بکر سبیعی در تفسیر خود با سند خود از أبو الجارود از حبیب بن یسار،[4] همان و طبری با اسناد خود از جابربن عبد اللَه از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده‌اند.[5] و روایتی که به طور تفصیل خصوصیّات کلام حضرت را با کیفیّت مخصوص بیان کرده باشد آن است که حموینی با سلسله سند خود از أبو المؤیّد موفّق بن احمد مکّی با سلسله سند خود از طریق عامّه از نوح بن قیس از اعمش از عمر بن مُرّة از أبو البُختری روایت کرده است. قَالَ: رَأیتُ ابنَ عَمِّ رَسُولِ اللَه صلَّی اللَه علیه و آله و سلّم عَلِیاً علیه السّلام صَعِدَ المِنبَرَ بِالکُوفَة عَلَیْهِ مِدْرَعَة کَانَتْ

---

[1] همان کتاب ص ۳٦۱، حدیث سوّم.

[2] «تفسیر المیزان» ج ۱۰، ص ۲۰۰.

[3] «شواهد التنزیل» ج ۱، ص ۲۸۰.

[4] کتاب ص ۲۸۱.

[5] «غایة المرام» ص ۳٦۰ حدیث دهم

لِرَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مُتَقَلِّداً بِسَيفِ رَسُولِ اللَهِ مَتَعَمِّماً بِعِمَامَة رَسُولِ اللَهِ وَ فِى إصبَعِهِ خاتَمُ رَسُولِ اللَهِ فَقَعَدَ عليه السّلام عَلَى المِنْبَر وَ كَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ وَ قَالَ **اسألُونِي مِن قَبْلِ أن تَفْقِدُونِي فَإنَّ مَا بَيْنَ الجَوانِحِ مِنِّى عِلمٌ جَمٌّ، هَذَا سَفَطُ العِلْمِ هَذا لُعَابُ رَسُولِ اللَهِ، هَذَا مَا زقَّنى رَسُولِ اللَهِ زَقّاً مِن غَيْرِ وَحْيٍ أوحِىَ إلَىَّ فَوَ اللَهِ لَوْ ثُنِّيَتْ لِىَ الوَسادَة فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لاَفتَيْتُ**

لاهْلِ التَّوراة بِتَورَاتِهِمْ وَ لاهْلِ الانجِيلِ بِانجيلِهِمْ حَتَّى يُنطِقَ اللَهُ التَّوراة وَ الإنجِيلَ فَتَقُولَ: صَدَقَ عَلِىٌّ، قَدْ أفْتَاكُمْ بِمَا انزِلَ فِىَّ؛ وَ أنتُمْ تَتْلُونَ الكِتَابَ ـ أفَلَا تَعقِلُونَ: ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾.

«ابو البُختری گوید: پسر عموی رسول خدا علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام را دیدم که در کوفه بر بالای منبر رفته بود و به تن قبای رسول خدا را نموده بود و عمامه رسول خدا را به سر بسته و شمشیر رسول خدا را حمایل کرده و در انگشتش انگشتری رسول خدا را نموده بود. هنگامی که بر منبر قرار گرفت قبای خود را کنار زد و شکم خود را ظاهر کرد

و فرمود: ای مردم هر چه می‌خواهید از من بپرسید قبل از آنکه مرا دیگر نیابید چون در بین پهلوهای من علوم بسیاری انباشته شده است، این صندوقچه علم است، این علوم از زیادی علم رسول خدا است که بدون آنکه از جانب خدا به من وَحی شود آن حضرت مانند پرنده‌ای که جوجه خود را با منقارش طعام دهد دائماً از علوم الهی خود به من می‌آموخت. سوگند به خدا که اگر برای من بالش قضاوت گسترده شود و بر آن قرار گیریم در میان اهل تورات با تورات خود آنها و در میان اهل انجیل با انجیل خود آنها فتوی خواهم داد به طوری که خداوند تورات و انجیل را به سخن درآورد و بگویند: علی راست گفته و فتوای او طبق احکام مندرجه در ما است. سپس آن حضرت فرمود: مگر شما قرآن مجید را نمی‌خوانید که می‌فرماید: ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ «شاهدی از جنس رسول خدا پهلوی او ناظر بر همه علوم او و گواه بر همه کمالات و معارف اوست».

گفتار أمیرالمؤمنین علیه السّلام در اینکه مراد از شاهد خود آن حضرت است

سوّم ـ روایاتی است که از آن حضرت در شأن نزول این آیه وارد شده و در آنها عنوان لو ثنیّت لی الوسادة نیست بلکه فقط حضرت می‌فرماید: من به تمام احوالات مردم و رجال قریش و آیاتی که درباره آنها نازل شده است چه آیات وعده و بهشت و چه آیات وعید و جهنّم اطّلاع دارم. در این حال ابن کَوّا برخاست و گفت: درباره تو چه آیه‌ای فرود آمده است؟ و در بیشتر این روایات اسم او را نمی‌برد بلکه می‌گوید: مردی برخاست و چنین سؤالی را نمود و حضرت آیه ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ را قرائت کردند و سپس تفسیر نمودند که مراد از صاحب بیّنه

رسول خدا و مراد از شاهدی که در پهلو و به دنبال اوست من هستم. و در بعضی از این روایات می‌فرماید: سوگند به خدا اگر بدانید که خداوند چه مزایا و خصائصی به اهل بیت رسول خدا داده است برای من بهتر است از آنچه روی زمین است از طلای سرخ و یا نقره سپید.

از جمله این دسته از روایات روایتی است که ابن مغازلی شافعی با سند متّصل خود از عبّاد بن عبد اللَه روایت کرده است، او گوید: سَمِعْتُ عَلِيّاً يَقُول: **ما نَزَلَتْ آية فِی كِتابِ اللَه جَلَّ وَ عَزَّ إلّا وَ قَدْ عَلِمْتُ مَتی نَزَلت؟ وَ فِيمَ انزِلَتْ؟ وَ مَا مِن قُريشٍ رَجُلٌ إلّا قَدْ نَزَلَتْ فِيهِ آية مِن كِتابِ اللَهِ تَسُوقُهُ إلی جَنَّة اوْ نارٍ.** فَقامَ اليهِ رَجُلٌ فَقالَ: يا أميرَالمُؤمنِينَ فَما نَزَلتْ فِيكَ؟ فَقالَ: **لَو لَا انَّكَ سَأَلْتَنِی عَلَی رُووُسِ المَلاء مَا حَدَّثْتُكَ! امَا تَقْرَأ: أَفَمَنْ كَانَ** ﴿عَلی بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾؟ **رَسُولُ اللَهِ صَلَّی اللَه عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ** ﴿عَلی بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ﴾ **وَ انَا الشَّاهِدُ مِنْهُ، اتْلُوهُ وَ أَتَّبِعُهُ. وَ اللَهِ لانْ تَعْلَمُونَ مَا خَصَّنَا اللَهُ عَزّ وَ جَلَّ بِهِ اهلَ البَيْتِ احَبُّ إلَیَّ مِمّا عَلَی**

الارضِ مِن ذَهَبَة حَمرآءَ أَ فِضَّة بَيضاءَ.[1]

و این روایت را مختصراً از ابن مغازلی، شیخ سلیمان قندوزی[2] و سیوطی از ابو حاتم و ابن مردویه و أبو نعیم اصفهانی در کتاب «معرفت صحابه».[3] و حاکم حسکانی در تحت حدیث ۳۷۵ با سند خود از عبّاد بن عبد اللَه و در تحت حدیث ۳۷۷ از بسّام بن عبد اللَه و حدیث ۳۷۸ از عبد اللَه بن نجّی و حدیث ۳۷۹ با سند دیگر از جابر از عبد اللَه بن نجّی و حدیث ۳۸٦ از زاذان آورده است.[4] و نیز أبو نعیم اصفهانی در ترجمه أمیر المؤمنین از کتاب «معرفت صحابه» در ورق بیست و دوّم از طبرانی با سند خود از عبّاد بن عبد اللَه اسدی ذکر کرده است.[5] و همچنین طبری در تفسیر خود در ذیل آیه کریمه ج ۱۲ ص ۱۵ با سلسله سند خود از عبد اللَه بن یحیی آورده است.[6] و نیز ابو الفتوح رازی از «تفسیر ثعلبی»

---

[1] «مناقب» ابن المغازلی حدیث ۳۱۸، ص ۲۷۰.

[2] «ینابیع المودّة»، باب ۲٦، ص ۹۹.

[3] «الدر المنثور» ج ۳، ص ۳۲٤

[4] «شواهد التنزیل» ج ۱، از ص ۲۷٦ تا ص ۲۸۱.

[5] پاورقی ج ۱، ص ۲۷۷ از «شواهد التنزیل».

[6] پاورقی ج ۱، ص ۲۷۹ از «شواهد التنزیل»

با اسناد خود از حبیب بن یسار از زاذان ذکر کرده است.[1] و علّامه سیّد هاشم بحرانی در «غایة المرام» از طریق عامّه حدیث پنجم از

باب شصت و یکم از حموینی با سلسله سند متّصل خود از جابربن عبد اللَه،[2] و نیز از واحدی با اسناد خود از عَبّاد بن عبد اللَه در تحت حدیث هفتم،[3] و نیز از کتاب «نُصْحُ الخطیب» مرفوعاً از ابن کّوا[4] در تحت حدیث چهاردهم، و نیز از قاضی عثمان بن احمد و أبو نصر قُشیری درکتابهای خودشان در تحت حدیث پانزدهم[5]، و نیز از ثعلبی مرفوعاً از امیر المؤمنین علیه السّلام در تحت حدیث نوزدهم[6]، و نیز از ابن مغازلی شافعی مرفوعاً از عَبّاد بن عبد اللَه اسدی در تحت حدیث بیستم[7]، و نیز از جبری در تحت حدیث بیست و یکم[8]، و نیز از ابن

---

[1] «تفسیر ابو الفتوح» ج ٦، ص ٢٥٦.

[2] «غایة المرام»، باب ٦١، ص ٣٥٩.

[3] «غایة المرام» باب ٦٢، ص ٣٦٠.

[4] همان.

[5] همان.

[6] همان.

[7] همان.

[8] همان.

أبی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از عبد اللَه بن حارث در تحت حدیث بیست و دوّم[1]، و نیز از ابن أبی الحدید در «شرح النهج» از صاحب کتاب «غارات» از منهال بن عمر و از عبد اللَه بن حارث روایت می‌کند (غایة المرام باب ٦٠ حدیث ٢٣ ص ٣٦٠) و از طریق خاصّه از شیخ طوسی در «أمالی» با اسناد خود از أمیرالمؤمنین علیه السّلام در تحت حدیث چهارم از باب شصت و دوّم[2]، و نیز از شیخ مفید در «امالی» با سند متّصل خود از عَبّاد بن عبد اللَه در تحت حدیث ششم[3]، و نیز از عیّاشی از جابربن عبد الله بن یحیی از امیرالمؤمنین علیه السّلام در تحت حدیث نهم،[4] و نیز از علیّ بن عیسی اربلی در «کشف الغمّة»[5] از عبّاد بن عبد اللَه اسدی از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است.

و علّامه طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ از تفسیر «الدرّ المنثور» با تخریج أبو نعیم و ابن ابی حاتم و ابن

---

[1] همان.

[2] «غایة المرام» باب ٦١ ص ٣٦١.

[3] همان.

[4] «غایة المرام» باب ٦٢ ص ٣٦٢.

[5] همان.

مردویه از أمیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده‌اند.[1] و علّامه مجلسی از «أمالی» شیخ با اسناد برادر دعبل از حضرت رضا از پدرانشان از حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است[2]، و نیز از «تفسیر علیّ بن ابراهیم» از پدرش با اسناد خود از أبو بصیر و فضیل بن یسار از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام[3]، و نیز از «احتجاج» شیخ طبرسی از سلیم بن قیس هلالی کوفی[4]، و نیز از «بصائر

الدرجات» با اسناد خود از أصبغ بن نُباته،[5] و نیز از «تفسیر عیّاشی» از بُرَیْد بن معاویة عِجلی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام[6]، و نیز از «تفسیر عیّاشی» از جابر بن عبد اللَه انصاری از عبد اللَه بن یحیی[7]، و نیز از «مناقب» ابن شهرآشوب از «تفسیر طبری» با اسناد خود از جابر بن عبد اللَه از حضرت

---

[1] «تفسیر المیزان» ج ۱۰، ص ۲۰۰.

[2] «بحار الانوار» ج ۹، ص ۷۳.

[3] همان.

[4] همان.

[5] «بحار الانوار» ج ۹، ص ۷۳

[6] همان.

[7] همان.

أمير المؤمنين عليه السّلام و از اصبغ بن نباته و حضرت زين العابدين و حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا عليهم السّلام[1]، و نيز از «مجالس» شيخ مفيد با اسناد خود از عبّاد بن عبد اللَه[2]، و از «تفسير فرات بن ابراهيم» با هشت سند اوّل از حسين بن سعيد با اسناد خود از عبّاد بن عبد اللَه[3]، دوّم از جعفر بن محمّد فزارى با اسناد خود از زاذان[4]، سوّم از حسين بن سعيد با اسناد خود از زاذان[5]، چهارم از جعفر بن محمّد بن هشام با اسناد خود از حسن بن حسين[6]، پنجم از حسين بن حكم با اسناد خود از عبد الله بن عطا از حضرت باقر عليه السّلام[7]، ششم از حسين بن سعيد با اسناد خود از زاذان به متن ديگر غير از متن سابق[8]، و هفتم از محمّد بن عيسى بن زكريّاى دهقان با اسناد خود از عَبّاد بن عبد اللَه[9]،

---

[1] همان.
[2] «بحار الانوار» ج ۹، ص ۷٤.
[3] همان.
[4] همان.
[5] همان.
[6] همان.
[7] همان.
[8] همان.
[9] همان.

و هشتم از عبید بن کثیر با اسناد خود از عبد اللَه بن یحیی[1]، و نیز از «کشف الغمّة» از أبو بکر بن مردویه از عبّاد بن عبد اللَه اسدی[2]، و نیز از «طرائف» سیّد ابن طاووس از ابن مغازلی[3]، روایت کرده است.

باری ظاهراً تمام این دسته از روایات و دسته قبل از این همگی بیان قضیّه واحدی را می‌نمایند که أمیر المؤمنین علیه السّلام بر فراز منبر کوفه در حال اشتغال به خطبه از سعه علوم خود بیان نمودند و شخصی برخاست و از آیه نازله در حقّ خود آن حضرت پرسش نمود و حضرت آیه مورد بحث را تلاوت و تفسیر نمودند، غایة الأمر هر یک از روات یک قسمتی از آن واقعه را که مورد نظرش بوده بیان کرده و علاوه چون نقل به معنی شده است لذا عین عبارت منقوله از آن حضرت نیز با الفاظ مختلفی که مُغیّر معنی نیست به‌طور مختلف روایت شده است و گمان می‌رود کامل‌ترین این دسته از روایات از نقطه نظر بیان کیفیّات خطبه و سؤال آن مرد از شأن نزول

---

[1] همان.

[2] همان.

[3] همان.

آیه‌ای درباره

آن حضرت روایتی است که شیخ ابو الفتوح رازی از کتاب «نصح الخطیب» نقل کرده است که: یک روز أمیرالمؤمنین علیه السّلام بر فراز منبر کوفه فرمود: **سَلُونِي قَبْلَ أن تَفْقِدُونِي فَإنَّ العِلْمَ يَفيضُ بَيْنَ جَنبَيَّ فَيضاً لَوْ وَجَدَ مُسْتفاضاً. الا وَ إنَّكُمْ لَن تَسألُونِي عَنْ فِئَة باغِيَة وَ اخرى هادِيَة إلّا اخْبَرْتُكُمْ بِهاديها وَ باغِيهَا وَ سائِقها وَ قائِدِهَا إلى يَومِ القِيَامَة.**

فرمود: «بپرسید از من هر چه می‌خواهید قبل از آنکه مرا نیابید چون علم در بین دو پهلوی من موج می‌زند با موج‌های فراوان و اگر راه یابد به خارج ترواش می‌کند. و از هیچ طائفه ستمگر و متجاوز و یا از طائفه سر به راه و هدایت کننده از من سؤال نمی‌کنید مگر آنکه من به شما خبر می‌دهم از خصوصیّات آن طائفه ظالم و یا آن طائفه هدایت کننده، و خبر می‌دهم به شما از امام و پیشوا و قائد آنان و از سائق و دنبال رونده آنان تا روز قیامت».

در اینجا ابن کَوّا برخاست و گفت: مَا ادَّعى مِثْلَهُ نَبِيٌّ وَ لَا وَصِيٌّ «مثل این ادّعای علیّ بن أبی‌طالب تا به حال نه پیغمبری ادّعا کرده است و نه وصیّ پیغمبری».

أمیرالمؤمنین علیه السّلام به او گفتند: غرض تو از این کلام علم و فهمیدن نیست بلکه عیب جوئی و ایراد گیری و گوشه زنی است. ابن کوّا گفت: به ما دستور داده‌اند هر چه را ندانیم بپرسیم. حضرت فرمود: **سَلْ تَفقُّهاً وَ لَا تَسأل تَعَنُّتاً** «سؤالاتت همیشه برای فهمیدن باشد و هیچ‌گاه برای عیب جوئی و کنایه زنی و ایراد گیری پرسش مکن»، **وَ سَلْ عَمَّا يَعْنيكَ** «و از آنچه به کارت می‌خورد و برایت سود دارد سؤال کن».

ابن کوّا گفت: فقط از مطالبی که به درد من می‌خورد سؤال خواهم نمود. حضرت فرمودند: بپرس. گفت: اخبرنی ما ﴿الذَّارِياتِ ذَرْواً﴾؟ **قالَ: تِلْكَ الرِّياحُ** «به من خبر بده که مراد از ذاریات در قرآن مجید چیست؟ حضرت فرمود: مراد بادهائی است که می‌وزد». گفت: ﴿الحَامِلاتِ وَقْرًا﴾؟ «مراد از حاملات وقر چیست»؟ حضرت فرمود: مراد ابرهائی است که آب سنگین بر می‌دارند. گفت: مراد از ﴿الجَارِيَاتِ يُسراً﴾ چیست؟ حضرت فرمود: مراد کشتی‌هائی است که به آسانی در روی دریا حرکت می‌کنند. گفت:

﴿الْمُقَسِّمَاتِ أمرًا﴾ چه کسانند؟ حضرت فرمود: مراد فرشتگانی هستند که روزی و امور مردم را تقسیم و تعیین می‌کنند. گفت: به من بگو: بیت المعمور کجاست؟ حضرت فرمود: خانه‌ای است در آسمان که هر روز به نوبت هفتاد هزار فرشته در آن داخل می‌شوند و تا روز قیامت نوبت به دسته اوّل نمی‌رسد. گفت:

ذوالقرنین پادشاه بود یا پیغمبر؟ حضرت فرمود: نه پادشاه بود و نه پیغمبر بلکه بنده صالح خدا بود، خدا را دوست داشت و خدا او را دوست داشت و بندگان خدا را نصیحت می‌نمود. گفت قَرنها یعنی شاخها او از طلا بود یا از نقره؟ حضرت فرمود شاخ نداشت نه طلا و نه نقره، او قومش را دعوت به خدا نمود بر یک طرف فرقش زدند رفت بار دیگر آمد و قومش را دعوت به خدا کرد بر طرف دیگر فرقش زدند (لذا او را ذو القرنین گویند) و در میان شما مانند او هست (مقصود خود حضرت است که دو مرتبه بر فرق مبارکش شمشیر خورده است یکی از غزوه احزاب که عمرو بن عبدود شمشیر بر فرق آن حضرت زد، و یکی دیگر در محراب عبادت که ابن ملجم مرادی بر فرق آن حضرت شمشیر زد و لذا رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله فرمود: علی فاروق و صدّیق این امّت و ذو القرنین این امّت است)[1].

---

[1] در جلد اوّل «مناقب ابن شهرآشوب» ص ٥٦٩ گوید: أبو عبید فی «غریب الحدیث»: انّ النبیّ قال لامیر المؤمنین: انّ لك بیتاً فی الجنّة و انّك لذو قرنیها. سوید بن غفلة و أبو الطفیل: قالَ أمیر المؤمنین: انّ ذا القرنین کان ملکاً عادلًا فأحبّه اللَه و ناصح اللَه فیَصَحَهُ اللَهُ، امَر قومه بتقوی اللَه فضربوه علی قرنه

گفت: به من خبر بده که این آیه در حقّ که نازل شده است: ﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ﴾؟ حضرت فرمود: **هُمَا الأفجَرانِ مِن قُرَيشٍ بَنُو امَيَّة وَ بَنُو المُغيرَة** «درباره دو طائفه از بد عمل‌ترین مردمان قریش: بنو امیّه و بنو مغیرة». گفت: خبر بده به من از قول خدای تعالی: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا﴾؟ حضرت فرمود: **أهل حَوْراء** یعنی خوارج هستند. گفت: بگو به من مَجَرَّه چیست؟ قالَ: **شِراجُ السَّماءِ مِنها هَبَطَ المَاءُ المُنهَمِرُ** «فرمود راههائی است در آسمان مانند مجرای آبی که در زمین است که باران تند و فراوان از آنجا فرود می‌آید». گفت: بگو قوس و قزح چیست؟ حضرت فرمود: قزح مگو، چون قزح نام دیو و شیطان است. بگو: قوس اللَه، و آن موجب ایمنی از غرق است. گفت: به من خبر بده از مَحاق ماه، حضرت این آیه را تلاوت نمودند:

بالسّیف فغاب عنهم ما شاء اللَه ثمّ رجع الیهم فدعاهم الی اللَه فضربوه علی قرنه الاخر بالسیف فذلك قرناه، و فیکم مثله ـ یعنی نفسه لانّه ضرب علی رأسه ضربتین احدهما یوم الخندق و الثانی ضربة ابن مُلجَم ـ.

﴿وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً﴾ «ما شب و روز را دو علامت و نشانه از علامتهای توحید خود قرار دادیم پس علامت شب را محو کردیم و علامت روز را روشن و قابل رؤیت قرار دادیم».

گفت: از اصحاب رسول خدا مرا با خبر کن.

حضرت فرمود: از کدام یک از آنها خبر دهم؟ گفت: از عبد اللَه بن مسعود؟ حضرت فرمود: **قَرَأَ القُرآنَ ثُمَّ وَقَفَ عِندَهُ** «قرآن را قرائت کرد و در همان جا متوقّف شد». گفت: از أبی‌ذرّ خبر بده. حضرت فرمود: **عَالِمٌ شَحيحٌ عَلى عِلْمِه** «عالمی بود که بر علمش بخیل بود و میل نداشت که به نااهل بیاموزد». گفت: به من خبر بده از سلمان. حضرت فرمود: **أدْرِكَ عِلْمَ الاوَّلِ وَ الاخِرَة وَ هُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزحُ وَ مَن لَكَ بِلُقْمَانَ الحَكِيمِ وَ هُوَ مِنّا أهْلَ البَيْت** «سلمان علم اوّل و آخر را آموخت و او دریائی است وسیع که آبش تمام نمی‌شود و مثل لقمان حکیم است و او از ما اهل بیت است». گفت: خبر بده مرا از حذیفة بن الیمان حضرت فرمود: **عَرَافٌ بِالمُنافِقِينَ، وَ سَأَلَ رَسُولَ اللَهِ عَنِ المُعْضَلَاتِ، وَ إنْ سَأَلْتُمُوهُ وَجَدتُمُوهُ خَبيراً بِهَا** «حذیفه منافقین از امّت را خوب می‌شناخت و از رسول خدا درباره مسائل و قضایای مشکلی سؤالاتی نمود و اگر او را دریابید می‌بینید که او به حلّ غوامض و مشکلات، خبیر و داناست». گفت: خبر بده به من از عمّار یاسر؟

حضرت فرمود: **خَالَطَ الإسلامُ لَحْمَهُ وَ دَمَهُ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَى النّارِ، كَيْفَما دَارَ الحقُّ دَارَ مَعَهُ** »اسلام با گوشت و خون عمّار یاسر آمیخته شده است و بنابراین بدن او بر آتش حرام است و چگونه این طور نباشد با آنکه عمّار پیوسته با حقّ دور می‌زد و حقّ نیز پیوسته با عمّار دور می‌زد».

گفت: از خودت خبر بده. حضرت فرمود: **قالَ اللهُ تَعالَىٰ:** ﴿فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾ **وَ كَذلِكَ قَالَ:** ﴿وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ «خداوند تبارك و تعالى می‌فرماید: از خود تعریف و تمجید نکنید؛ و در عین حال می‌فرماید: از نعمتهائی که پروردگار به شما داده است برای مردم بیان کنید». **كُنتُ أوَّلَ داخِلٍ وَ آخِرِ خَارِجٍ، وَ كُنتُ إذا سَأَلْتُ أعطِيتُ وَ إذا سَكَتُّ ابْتُدِيتُ، وَ بَيْنَ جَوانِحِي عِلمٌ جَمٌّ** »أوّل داخل من بودم و آخرین خارج من بودم. چون تقاضا داشتم و سؤال می‌کردم به من عطا می‌نمودند و چون سکوت اختیار می‌کردم خود به خود به من عنایت می‌نمودند، و در میان پهلوهای من علوم بسیاری است». گفت: از قرآن در حقّ تو چه آیه‌ای فرود آمده است؟ حضرت فرمود مگر سوره هود

را نمی‌خوانی: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾؟ آنکه صاحب بیّنه از طرف خدایش بود رسول خداست و آنکه گواه بر او و از او و پیرو اوست من هستم. ابن کوّا گفت: وَ حَقِّكَ لَا اتَّبَعْتُ أَحَداً بَعْدَكَ «سوگند به حقّ تو که

دیگر من از غیر تو پیروی نخواهم کرد».[1]

مرحوم میرزا أبو الحسن شعرانی در تعلیقه تفسیر این آیه گوید: این روایت را مجلسی در «بحار الانوار» از کتاب «غارات» ابراهیم ثقفی روایت کرده است و به جای لفظ شراج السماء، شرج السماء به صیغه مفرد آورده است، و شرج مجرای آب را گویند و گویا حضرت خواسته‌اند تشبیهی بفرمایند راههای نوری آسمان را به مجرای آب در زمین[2].

باری ظاهراً این خطبه حضرت بر فراز منبر مسجد کوفه بعد از واقعه نهروان بوده که شهادت آن حضرت نزدیک و حضرت با جمله **سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي** اشاره به نزدیک شدن زمان فقدان و شهادت نیز می‌فرماید. و شاهد، آنکه اصل این خطبه را در «نهج البلاغة» ذکر کرده است و در آن حضرت اشاره به قضیّه نهروان و اضمحلال خوارج نموده است: **أَمّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَأَنَا فَقَأْتُ عَيْنَ الفِتْنَة وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْرُءَ عَلَيْها أَحَدٌ غَيْرِی بَعْدَ أن ماجَ غَيْهَبُهَا وَ اشْتَدَّ كَلَبُها،**

---

[1] «تفسیر ابو الفتوح» رازی» ج ٦، ص ٢٥٦ تا ص ٢٥٨.

[2] تعلیقه ص ٢٥٧ از ج ٦ «تفسیر ابو الفتوح» و ما عبارت شعرانی و عبارت أبو الفتوح را در متن نقل به معنی نمودیم.

فَأسأَلُونِي قَبْلَ أن تَفْقِدُونِي، فَوَالَّذى نَفْسى بِيَدِهِ لَا تَسأَلُونِي عَنْ شَيءٍ فِيما بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَة وَ لَا عَن فِئَة تَهْدِى مَائِة وَ تَضِلُّ مِائَة إلّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَ قَائِدِها وَ سَائِقِها وَ مُناخِ رِكابِها وَ مَحطِّ رِحالِهَا وَ مَن يُقْتَلُ مِن أَهْلِها قَتْلًا وَ يَمُوتُ مِنهُم مَوْتاً، وَ لَوْ قَدْ فَقَدْتُمُونِي وَ نَزَلَتْ بِكُمْ كَرائِهُ الامورِ وَ حَوازِبُ الخُطُوبِ لاطْرُقَ كَثيرٌ مِنَ السَّائِلِينَ وَ فَشِلَ كَثيرٌ مِنَ المَسْئولِينَ ـ[1] الخطبة ـ

«می فرماید: ای مردم من آن کسی بودم که توانستم چشم فتنه را از اصل بیرون آورم (و خوارج را به کلّی ریشه کن سازم) و غیر از من هیچ‌کس چنین جرأتی را نداشت، من آنها را از بیخ و بن برآوردم بعد از آنکه موج ظلمت و اقتدار ابهام و ضلالت آنها به شعاعهای وسیعی گسترش یافته بود و آن مرض هاری که مُسری بود به نهایت رسیده و تأثیرش در بین مردم شدید بود. ای مردم هر چه می‌خواهید از من بپرسید قبل از اینکه من از میان شما بروم. سوگند به آن کس که جان من در دست قدرت

[1] «نهج البلاغة» ج اوّل، ص ۱۸۳. الخطبة.

اوست سؤال نمی‌کنید از من از هر واقعه‌ای از حال

تا قیامت و نه از جماعتی

که صد نفر را هدایت و زمامداری کند یا از جماعتی که صد نفر را گمراه نماید مگر آنکه من به شما خبر می‌دهم که مؤسّس و سبب تشکیل آن جماعت کیست جلودار و پیشوای آنان کدام است و پیرو و سوق دهنده آنها کدام است و محلّ پیاده شدن آن جماعت و فرود آوردن بارشان کجاست و از آنها کدام فرد کشته می‌شود و کدام فرد با مرگ عادی می‌میرد. اگر من از میان شما بروم و اوضاع و امور ناپسند بر شما پدید آید و شدائد و مشکلاتی بر شما هجوم کند در آن وقت بسیاری از پرسش کنندگان مبهوت و متحیّر با دست تهی سر به زیر اندازد و پرسش شدگان سست و ضعیف گردیده کاری از دستشان بر نیاید ـ الخطبة».

اینها مجموعهٔ روایاتی بود که در شأن نزول آیه: ﴿أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ درباره أمیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده است. حال باید دانست معنی شاهد چیست و معنی یتلوه چیست؟ و علاوه عنوان شهادت برای أمیر المؤمنین علیه السّلام چه منقبت و فضیلتی است. اجمالًا

دانستیم که معنی شاهد هر چه باشد یک منصب عالی و مقام رفیعی است چون در بین آیات کثیره‌ای که شأن نزول آنها راجع به أمیر المؤمنین است بلکه طبق فرمایش حضرت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **مَا أَنزلَ اللهُ آیَة فِی القرآنِ فِیها** ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا﴾ **إلّا و عَلی رَأسُها وَ أمیرُها و شِریفُها، فَلَقَدْ عاتَبَ اللهُ أصحابَ مُحَمَّدٍ فِی القُرآنِ، وَ مَا ذَکَرَ عَلِیًّا إلّا بخَیرٍ**[1]

«هیچ آیه‌ای از آیات قرآن را که در آن جمله ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا﴾ باشد خدا نازل نکرده است مگر آنکه علیّ بن أبی‌طالب در سَرِ آن و رئیس و امیر آن است» و تمام این قبیل آیات فرد أکمل و أتمّش أمیر

---

[1] «ذخائر العقبی» ص ۸۹ از احمد حنبل در «مناقب» آورده است. و أبو نعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ٦٤ از موسی بن عثمان حضرمی با سند خود از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس روایت کرده است که: قَالَ: قَالَ رَسول الله صلَّی الله علیه و آله و سلَّم: مَا أنزلَ اللهُ آیة فِیها ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا﴾ الّاو علیٌّ رَأسُها و أمیرُها.

المؤمنين عليه السّلام است در عين حال آن حضرت در برابر پرسش آن مرد سائل كه از شأن حضرت در آيات وارده قرآن سؤال نمود اين آيه را بيان فرموده و خود را به صفت ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ توصيف نموده است.

از اينجا به خوبى معلوم مى‌شود كه عنوان شاهد بسيار عظيم القدر و رفيع المرتبه است كه شايد هيچ درجه و منزلتى به پاى آن نرسد حتّى آيه ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ

اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ﴾[1]، و آیه ﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾[2] و آیه ﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾[3]، و به دنبالهٔ آن ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً﴾[4]، که شأن نزول آنها درباره آن حضرت است و بزرگترین مقام و درجه آن حضرت را بیان می‌کند از نقطه نظر اهمیّت به پایه و درجه آیه ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ نرسد.

منزلت و نسبت أمیرالمؤمنین با رسول خدا علیهما السلام

توضیح آنکه شاهد گرچه در اینجا به معنای ادا کننده شهادت است ولیکن ادای شهادت بدون تحمّل آن غیر معقول است یعنی حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام تحمّل تمام مراتب و درجات و معارف و کمالات و خصوصیّاتی را که در بیّنه که همان نور نبوّت و یا بصیرت مطلقه الهیّه است

---

[1] سوره مائده ۵ ـ آیه ۵۵.

[2] سوره مائده ۵ ـ آیه ٦٧.

[3] سوره مائده ۵ ـ آیه ۳.

[4] سوره مائده ۵ ـ آیه ۳.

نموده است، و به عبارت دیگر عدیل و قرین همان خاصّه الهی است که در رسول اکرم پروردگار عنایت فرموده است.

و لذا در این آیه شهادت آن حضرت هم‌ردیف با نور نبوّت یا بصیرت مطلقه الهیّه قرار داده شده و خود آن حضرت هم‌ردیف با صاحب بیّنه که رسول خداست قرار گرفته است. و شاهد بر این معنی روایاتی است از حضرت رسول خدا که شیعه و سنّی روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: خداوند متعال نور مرا و نور علی را از یک عالم ایجاد فرمود. و نیز آن حضرت فرمود: **عَلِیٌّ مِنِّی کَنَفسی**[1] «نسبت علی با من مثل جان خود من است». و نیز فرمود: **أنتَ مِنِّی بِمَنزِلَة هَارُونَ مِن مُوسیَ إلّا أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی**[2] «نسبت تو به من مانند نسبت برادر موسی، هارون است نسبت به خود موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست»، یعنی در تمام جهات حتّی در

---

[1] «ینابیع المودّة» ص ۵۳ باب هفتم.

[2] این حدیث از احادیث متواتر است که فریقین با اسناد کثیری از رسول خدا هنگام عزیمت به غزوه تبوک نقل کرده‌اند و در غالب از مجامیع شیعه و سنّی مذکور است.

ملکات انبیاء و حالات و معارف و بصیرت الهیّه و نور نبوّتی که خدا به آنها داده تو مانند آنهائی با این تفاوت که فقط منصب نبوّت به تو داده نشده است آن هم به علّت اینکه نبوّت به من ختم گردیده و بعد از من پیغمبری نخواهد آمد.

و أمیر المؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: **وَ انَا مِن رَسُولِ اللَهِ كَالصِّنو مِنَ الصِّنو وَ الذِّراعِ مِنَ العَضُد**[1]

«نسبت من با رسول خدا مانند دو شاخه‌ای است که از یک بن و ریشه

روئیده باشد یا مانند نسبت ذِراع است نسبت به بازو».

و علی أیّ حال چون شهادت به معنی حضور است و شاهد به معنی حاضر است جمله ﴿وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ﴾ دلالت دارد بر آنکه أمیرالمؤمنین علیه السّلام که از خودِ پیغمبر است پیوسته آن بیّنه و نور الهی در محضر او مشهود بوده و خود واقف و مُسَیْطِر و حاضر بر آن بوده است. و این آیه نظیر همان آیه سابق الذّکر است: ﴿قُلْ كَفى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ

---

[1] «نهج البلاغه» ج ۲، ص ۷۳ ضمن نامه به عثمان بن حُنَیْف.

مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾[1]. چون شهید و شاهد یک معنی دارد و ما در آنجا گفتیم که از آیه استفاده می‌شود که شهادت أمیر المؤمنین در ردیف و طراز شهادت خدا قرار گرفته است، در اینجا نیز شهادت آن حضرت در ردیف و طراز نبوّت رسول خدا قرار گرفته است، و معلوم است که لازمه این شهادت که حضور بر اسرار و معارف الهیّه و درجات نبوّت است مستلزم وصول به عالی‌ترین درجات قرب و فنای در ذات احدیّت و احاطه کامل بر روابط بین جبرائیل و پیامبر اکرم و متحقّق شدن به معدن حقائق و اشراب شدن از علوم نامتناهیّه پروردگار جلّ و علا است. لیکن باید دانست که لفظ یتلوه دلالت می‌کند که مقامات أمیر المؤمنین علیه السّلام به دنبال و در کنار مقامات رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است و از اینجا می‌توان استدلال به امامت و ولایت آن حضرت بعد از رسول خدا نمود. فیض و کمال از ناحیه رسول خدا به أمیر المؤمنین رسیده است و رسول خدا سَمت استادی و تعلیم و تربیت وی را داشته

---

[1] سوره رعد ۱۳ ـ آیه ۴۳.

است، و علاوه نفس رسول خدا از نفس أمیر المؤمنین قوی‌تر بوده است. بنابراین آنچه در بعضی از اشعار بعضی از متصوّفه دیده می‌شود در مقام، آن حضرت را از رسول خدا برتر می‌دانند و پیغمبر را مقدّمه و مبشّر برای او قرار می‌دهند و چه بسا استدلال به بالا رفتن آن حضرت بر شانه رسول خدا در کعبه برای شکستن بتها نموده می‌گویند مُهر نبوّت در زیر پای علی قرار گرفت تا چه سرحدّ خالی از واقعیّت بوده و کلامی خالی و عاری از حقیقت است. شاهد بر این معنی آنکه أمیر المؤمنین می‌فرماید: وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِی مِن رَسُولِ اللَهِ صَلَّی اللَه عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِالقَرابَة القَریبَة وَ المَنْزِلَة الخَصِیصَة، وَضَعَنِی فِی حِجرِهِ وَ انَا وَلِیدٌ یَضُمُّنی إلَی صَدْرِهِ، وَ یَکْنُفُنی إلَی فِراشِهِ، وَ یُمِسُّنِی جَسَدَهُ، وَ یُشِمُّنی عَرَفَهُ، وَ کَانَ یَمْضُغُ الشیّءِ ثُمَّ یُلْقِمُنِیهِ وَ مَا وَجَدَ لِی کَذْبَة فی قَوْلٍ وَ لَا خَطْلَة فِی فِعْلٍ. وَ لَقَد قَرَنَ اللَهُ بِهِ صَلَّی اللَه عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْ لَدُن أَن کَانَ فطیماً أعْظَمَ مَلَکٍ مِن مَلَائِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَرِیقَ المَکارِمِ

وَ مَحاسِنِ أخْلَاقِ العَالَمِ لَیْلَهُ وَ نَهارَهُ. وَ لَقَدْ کُنتُ اتَّبِعُهُ

اتِّباعَ الفَصْيلِ اثَرَ امِّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِن اخلاقِهِ عَلَماً وَ يَأمُرُنِي بِالاقْتِداءِ بِهِ. وَ لَقَدْ كَانَ يُجاوِرُ فِي كُلِّ سَنَة بِحراءَ فَأراهُ وَ لَا يَراهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَع بَيْتٌ واحِدٌ يَومَئِذٍ فِي الإسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وَ خَديجَة وَ أَنا ثَالِثُهُمْ، أرَى نُورَ الوحْيِ وَ الرِّسالَة وَ أشُمُّ ريحَ النُّبُوة، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطانِ حينَ نَزَلَ الوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ! مَا هَذِهِ الرَنَّةُ؟ فقالَ: هَذَا الشَّيْطانُ ايِسَ مِن عِبادَتِهِ، إنَّكَ تَسْمَعُ مَا اسْمَعُ وَ تَرَى مَا أرَى إلّا أنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ وَزيرٌ وَ إنَّكَ لَعَلى خَيرٍ ـ الخطبة.[1]

«شما ای مردم موقعیّت و نسبت مرا با رسول خدا می‌دانید که تا چه حدّ به قرابت بسیار نزدیک، و منزلت اختصاصی، و محلّ و موضع و موقعیّت منحصر به خود اختصاص داشته‌ام. در دوران کودکی، رسول خدا مرا در دامان خود می‌نشاند و به سینه‌اش می‌چسباند و در فراش خود پهلوی خود قرار می‌داد و بدن خود را به من می‌سود و از بوی

[1] «نهج البلاغة»، ج ۱، ص ۳۹۲. ضمن خطبه قاصعه.

خوش خود به من می‌بویانید و غذا را می‌جوید و سپس به دهان من می‌گذارد و از آن هنگام تا زمان رحلتش از من حتّی یک دروغ کوچک و یک عمل غیر صحیح پیدا نکرد. خداوند تبارک و تعالی بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را از زمانی که رسول خدا کودک بود و تازه او را از شیر گرفته بودند قرین و یار او قرار داد تا آنکه او را در راه مکارم اخلاق سوق دهد، و در هر شب و روز به او از بهترین صفت و اخلاق عالم بیاموزد، و من پیوسته به دنبال او بودم و مانند کُرّه شتری که او را از شیر گرفته‌اند و دائماً به دنبال مادرش می‌دود از رسول خدا پیروی می‌نمودم و از آداب و اخلاق و روش او متابعت می‌کردم، و او هر روز برای من از اخلاق ستوده و شِیَم پسندیده پرچمی را بر می‌افراشت و مرا در آن خُلق و صفت به پیروی خود امر می‌کرد.

در هر سال مدّتی در کوه حراء مجاورت و اقامت می‌نمود، من نزد او بودم و او را می‌دیدم و هیچ‌کس غیر از من او را نمی‌دید و از او خبری نداشت، و در آن روز در تمام عالم اسلام یک خانه مسلمان نبود غیر از خانه رسول خدا که در آن سه

مسلمان بودند یکی رسول خدا و دوّم خدیجه و من سوّمی از آنها بودم. من در آن هنگام نور وحی

و رسالت را می‌دیدم و بوی خوش نبوّت را استشمام می‌کردم، و در وقتی که وحی بر پیغمبر نازل شد صدای ناله شیطان را شنیدم، عرض کردم: ای رسول خدا این ناله چیست؟ رسول خدا فرمود: این شیطان است چون مأیوس شده که دیگر او را عبادت کنند این چنین ناله می‌زند. ای علی تو می‌شنوی آنچه را که من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را که من می‌بینم فقط فرقی که هست آنکه تو پیغمبر نیستی ولیکن تو وزیر من هستی و تمام کارهای تو صحیح و بر پایه اختیار و امضای خداست».

از این خطبه حضرت به خوبی استفاده می‌شود که أمیر المؤمنین یک درجه پائین‌تر از رسول خدا بوده و نسبت به مقام نبوّت مقام وزارت را داشته‌اند و تمام کمالات و معارف او از جانب رسول خدا بوده است، و حضرت رسول در حجاب اقرب خدا و أمیرالمؤمنین علیه السّلام یک پلّه پائین‌تر بوده‌اند و مقام توحید و اخلاص و حَمد نیز از رسول خدا به آن حضرت رسیده است، چنانچه در «تفسیر فرات بن ابراهیم» با سلسله سند متّصل خود از حضرت صادق از پدرش از پدرانش از رسول خدا

صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت کرده است که:

«چون خداوند تبارک و تعالی جمیع خلائق را در روز قیامت جمع کند مقام محمود را به من وعده دهد و به وعده خود وفا کند. در روز قیامت منبری برای من نصب کنند که هزار پلّه دارد، من بر آن منبر بالا می‌روم و در آخرین پلّه می‌نشینم، در آن حال جبرائیل می‌آید و لِوای حَمد را در دست من می‌گذارد و می‌گوید: ای محمّد این است مقام محمودی که خداوند به تو عنایت کرده است. من به علیّ بن أبی‌طالب می‌گویم: از منبر بالا بیا. او به بالا می‌اید تا یک درجه مانده به پله اخر در انجا قرار می‌گیرد و من لوای حَمد را در دست او می‌گذارم، سپس رضوان خازن بهشت می‌آید و کلیدهای بهشت را می‌آورد و به من می‌دهد و می‌گوید: ای محمّد این است مقامی که خدا به تو وعده نموده است و من آنها را به علی می‌دهم، و پس از آن مالک، خازن دوزخ می‌آید و کلیدهای جهنّم را در دست من میگذارد و می‌گوید: ای محمّد این است مقامی که خدا به تو وعده داده است، دشمنان خود و دشمنان

امّت خود را به دوزخ بسپار. من آن کلیدها را به علیّ بن أبی‌طالب می‌دهم»[1]. و نظیر این روایت به همین مضمون بسیار وارد است چنانکه

علیّ بن ابراهیم در «تفسیر» خود[2]، و ابن بابویه قمّی در کتاب «أمالی»[3] و شیخ طوسی در کتاب «أمالی»[4] و ابن بابویه شیخ صدوق نیز در کتاب «خصال»[5] روایت کرده‌اند.

و دیگر روایاتی است که دلالت می‌کند بر آنکه أمیرالمؤمنین علیه السّلام در روز قیامت دست به دامان رسول خدا می‌زند و به کمک او به مقامات خود می‌رسد، چنانکه فرات بن ابراهیم با سند متصل خود از سلیمان دیلمی از حضرت صادق علیه السّلام از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده است تا آنکه می‌فرماید: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمود:

ثُمَّ يُدعَى بِكَ فَيَتَّطاوَلُ إلَيْكَ الخَلائِقُ فَيَقُولُونَ مَا

---

[1] «بحار الانوار» ج ۳، ص ۲۸۷ باب الوسیلة فی المعاد.

[2] «بحار الانوار» ج ۳، ص ۲۸۵ باب الوسیلة فی المعاد.

[3] «بحار الانوار» ج ۳، ص ۲۸۹ باب اللواء فی المعاد.

[4] همان کتاب ص ۲۹۰.

[5] همان.

يُعْرَفُ فِی النَّبِیِّین فَیُنادی مُنادٍ: هَذَا سَیِّدُ الوَصِیِّنَ، ثُمَّ تَصْعَدُ فَنعانِقُ عَلَیْهِ، ثُمَّ تَأْخُذُ بُحجزَة وَ آخُذُ بِحُحزَة اللهِ وَ هُوَ الحَقُّ وَ تَأْخُذُ ذُرِّیَّتُكَ بِحُجزَتِكَ وَ تَأْخُذُ شِیعَتُكَ بِحُجزَة ذُرِّیَّتِكَ[1]

«در روز قیامت ای علی تو را صدا می‌کنند، همین که وارد محشر می‌شوی تمام خلائق گردنهای خود را بلند می‌کنند و می‌گویند: ما در میان همه پیغمبران چنین مردی را ندیده‌ایم. در آن حال منادی ندا می‌کند: این آقا و پیشوای تمام اوصیای پیمبران است. پس از آن ای علی تو از منبری که من بر روی آن نشسته‌ام بالا می‌آئی و بر روی آن با یکدیگر معانقه می‌کنیم و در آن هنگام تو دست به کمر و دامان من می‌زنی و من دست به دامان خداوند عزّ و جلّ که او حقّ است می‌زنم و تمام ذریّه و اولاد تو دست به دامان تو می‌زنند و شیعیان تو دست به دامان اولاد و ذراری تو می‌زنند».

و نیز از روایات متظافر بلکه متواتری که رسول

---

[1] همان کتاب ص ۲۸۷.

خدا أمیرالمؤمنین را برادر خود قرار داده استفاده رتبه و درجه آن حضرت می‌شود که در تمام جهات عدیل و قرین رسول خدا بوده ولیکن از پیغمبر کمالات خود را اخذ کرده است، چون پیغمبر او را برادر خود خوانده نه أمیرالمؤمنین پیغمبر را برادر خود. و لقب اخوّت شرف و فضیلتی است برای أمیرالمؤمنین نه برای رسول خدا. می‌گویند: هُوَ اخُو رَسُولِ اللَه و نمی‌گویند.

رَسُولُ اللَهِ أخُو عَلِيٍّ با آنکه اخوّت از مقوله اضافه بوده و بین دو طرف صورت می‌گیرد ولی در صدق عنوان اخ به عنوان لقب در اینجا تفاوت دارد.

و همچنین از روایات بسیاری که با اسناد مختلفه فریقین از رسول خدا روایت کرده‌اند که: **انَا مَدِينَةَ العِلْمِ و عَلِيٌّ بابُها**[1] «من شهر علمم و علیّ بن أبی‌طالب دَرِ آن است» استفاده درجه و مقام آن حضرت نسبت به رسول خدا معلوم می‌شود. و تمام این روایاتی را که اخیراً بیان کردیم و نظائر آن که در ابواب مختلفه کتب مناقب دیده می‌شود همه تفسیر و معنای لفظ يَتْلُو را می‌نمایند که در تمام مراحل آن حضرت به دنبال و پیرو رسول خدا بوده است صلّی اللَه علیهما و علی آلهما و رحمة اللَه و برکاته.

---

[1] «البداية و النهاية» ج ۷، ص ۳۵۹، و «ذخائر العقبی» ص ۷۷، و «مطالب السؤول» ص ۱۳، و «نظم درر السمطين» ص ۱۱۳، و «حلية الاولياء» ج ۱ ص ٦٤، و «علیٌّ و الوصيّة» ص ۲۲ و ص ۱۷٤، و «استدراکات علیٌّ و الوصية» ص ۳۸۲ نقلًا عن «تاريخ» ابن عساکر خطّی، و در «غاية المرام» ص ۵۲۰ شانزده حدیث از طریق عامّه و شش حدیث در ص ۵۲۱ از طریق خاصّه. و در «الغدير» ج ٦ از ص ٦۱ إلی ص ۷۷ یکصد و سی و چهار مصدر از مصادر این حدیث را ذکر کرده است.

در «مستدرک الوسائل» از کتاب «مزار قدیم» از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که فرمود: «با پدرم حضرت علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السّلام برای زیارت قبر جدّم علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام به نجف رفتیم چون پدرم در مقابل قبر آن حضرت ایستاد بگریست و گفت:

السَّلَامُ عَلی أبِی الائِمَّة وَ خَلیلِ النُّبُوَّة وَ المَخْصُوصِ بِالاخَوَّة. السَّلَامُ عَلَی یَعْسُوبِ الإیمانِ وَ مِیزانِ الاعْمَالِ وَ سَیْفِ ذِی الجلالِ. السَّلَامُ عَلی صَالِحِ المُؤمِنِینَ وَ وَارِثِ عِلمِ النَبِیِّینَ الحَاکِمِ یَومَ الدِّینِ. السَّلَامُ عَلَی شَجَرَة التَّقوَی. السَّلَامُ عَلی حُجَّة اللهِ البَالِغَة وَ نِعْمَتِهِ السَّابِغَة وَ نَقْمَتِهِ الدّامِغَة. السَّلَامُ عَلَی الصِّراطِ الوَاضِحِ وَ النَّجْمِ اللّائِحِ وَ الإمامِ النَّاصِحِ وَ رَحْمَة اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ.[1]

و شیخ محمّد بن المشهدی از محمّد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره از صفوان جمّال روایت کند که او گفت: با حضرت صادق علیه السّلام به

---

[1] «مستدرک الوسائل» ج ۳، ص ۱۹۷، ابواب المزار.

نجف برای زیارت قبر أمیرالمؤمنین علیه السّلام آمدیم و حضرت رو به قبر مطهّر ایستاد و زیارت

مفصّلی را خواند. و ما مقدار حاجت از فقرات آن‌را که مناسب بحث ماست ذکر می‌کنیم: **السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُتَّقِينَ الاخيَارِ. السَّلَامُ عَلى أخِى رَسُولِ اللَهِ وَ ابنِ عَمِّهِ وَ زَوجِ ابْنَتِهِ وَ الْمَخْلُوقِ مِن طِينَتِهِ. السَّلَامُ عَلى الاصْلِ القَدِيمِ وَ الفَرْعِ الكِرِيم**[1] **تا آنکه می‌رسد به این فقرات که عرض می‌کند: اخى نَبِيِّكَ وَ وَصِيِّ رَسُولِكَ البآئِتِ عَلَى فِرَاشِهِ وَ المُواسِي لَهُ بِنَفْسِهِ وَ كَاشِفِ الكَرْبِ عَن وَجْهِهِ، الَّذى جَعَلْتَهُ سَيفاً لِنُبوتَّهِ وَ آيَة لِرِسالَتِهِ وَ شَاهِداً عَلَى امَّتِهِ وَ دَلالَة عَلى حُجَّتِهِ وَ حَامِلًا لِرَأيتِهِ وَ وِقَايَة لِمُهجَتِهِ وَ هَادِياً لُامَّتِهِ وَ يَداً لِبَأسِهِ وَ تاجاً لِرَأسِهِ وَ بَاباً لِسِرِّهِ وَ مِفْتَاحاً لِظَفَرِهِ.**[2]

حکیم سنائی گفته است:

---

[1] «مفاتيح الجنان» ص ۲۵۵، زيارت ششم أمير المؤمنين عليه السّلام.

[2] «مفاتيح الجنان» ص ۳۵٦، ۳۵۷.

و سیّد اسماعیل حمیری گوید:

۱ ـ «چون از خانه‌های محبوبان من بگذری، توقّف کن! و به آن خانه ها، درود و تحیّت بفرست! و آن آثار خراب و کهنه و مندرس را از مجرای اشک ریزان دیدگان خود سیراب گردان!

۲ ـ چون آن خانه ها، محلّ زندگی دو محبوبه من: نوار و زینب بوده‌اند؛ پس

ای خدای من! نوار و زینب مرا مورد رعایت و لطف خودت قرار بده!

۳ ـ بگو به آن کسی که با وصیّ محمّد طرح عناد و دشمنی را ریخت! و برای من با لفظ خود انکارش را آشکارا نمود.

٤ ـ آن کسی که علم کتاب و حکم کتاب در نزد اوست، کیست؟ و آن کسی که شاهد و گواه است؛ و در پهلو و کنار پیامبرِ منذر قرار گرفته است، کیست؟

۵ ـ علم بلایا و منایا (وقایع و فتنه‌ها و علم به مرگ‌ها و أجل ها) در نزد اوست؛ و فصل الخطاب نیز از آن اوست».

و نیز سیّد حمیری گوید:

۱ ـ «من خدا و نعمت‌های خدا را شاهد و گواه می‌گیرم، در حالی که هر کس در مقابل سخنی که گفته است مورد بازپرسی قرار گیرد.

۲ ـ که علیّ بن أبی‌طالب حقّا خلیفه رسول خدا است که عدالت می‌ورزد.

۳ ـ و نسبت و منزلت او با احمد: رسول خدا همانند نسبت و منزلت هارون برادر موسی، با موسی پیامبر است؛ و فقط علی پیامبر نیست.

٤ ـ لیکن علی وصیّ پیامبر است و گنجینه‌ای از علوم الهی نزد اوست که بدان عمل می‌کند.

۵ ـ پیامبر اسلام که بهترین خلائق است در یوم الدَّوح (روز غدیر) برخاست و چهره خود را به سوی مردم نمود.

٦ ـ و گفت: هر کس که من مولا و صاحب اختیار او هستم؛ علیّ، مولی و صاحب اختیار و ملجأ و پناه او است.

۷ ـ لیکن آنها بر عکس، درباره علی: کانون هدایت، به یکدیگر توصیّه و سفارش کردند که ولایت او را نپذیرند و او را مخذول و منکوب کنند».

اشعار ابن ابی الحدید در مناقب أمیر المؤمنین علیه السّلام

اینجا است که عالم معتزلی مذهب ابن أبی الحدید دیگر نمی‌تواند از ذکر مقامات آن حضرت خودداری کند و ناچار به تمام مزایائی که آن حضرت در آن با پیغمبر اکرم شریک بوده و از نور حضرت رسول بر آن حضرت جلوه نموده است اعتراف می‌نماید.

آنجا که می‌گوید:

تا آنکه می‌گوید:

تا آخر قصیده خود که به «قصیده عینیّه» ابن أبی الحدید معروف، و ضمن «معلّقات سبع» به طبع رسیده است.

۱ ـ «این همان امانتی است که قدرت حمل آن‌را نداشت؛ نه سنگ سخت

و مادّه سنگین و پائین رونده، و نه بالاترین فلک که فلک اطلس است.

۲ ـ این همان نوری است که اطراف و جوانبش، در قدیم الایّام بر جبهه و پیشانی آدم طلوع کرده بود؛ و بدین جهت به مقام نبوّت نائل گردیده بود.

۳ ـ و این قطعه از نوری بود، که در شب تار که جهان را بر موسی ظلمانی ساخته بود، چون شَهَاب قابِس تلالاش بالا گرفت؛ و تَشعْشُعَش آن شب تاریک را چون صبح صادق برای او سپید و نورانی نمود.

٤ ـ اگر داستان مرگ تو نبود، حقّاً من می‌گفتم که: تو قسمت کننده ارزاق و روزی‌های جهانیان هستی؟ که در مقدار إفاضه و پخش آن گاهی به تنگی و ضیق، تقسیم می‌کردی؛ و گاهی به وُسعت و فراخی می‌دادی!

٥ ـ این بارگاه عالم عِلوی با این ابَّهَت و جلال، نیست مگر خاک و تربتی که در آن برای جثّه و جسم پاک و شریف تو مضجع و خوابگاهی است!

٦ ـ این دَهر و روزگار، و این زمان و زمانه،

نیست مگر بنده و غلامِ حلقه به‌گوش تو، که در اطاعت و پیروی از فرمان تو، و در إنفاذ اوامر تو در میان خلایق، کوشا و حریص است!

۷ ـ زبان من در مدیحه سرائی تو الکَن است؛ و من متحیّر و سرگردان هستم؛ در حالی که من سخنگو و خطیب توانا، و پهلوان یکّه تاز میدان سخن هستم!

۸ ـ آیا دربارهٔ تو همینقدر بگویم که سَمَیْدَع است (شخص کریم و بزرگوار و خوش‌اخلاق) نه! نه! سوگند به خدا که بسیار دور است از تعریف و معرّفی امثال تو که با کلمهٔ سَمَیْدَع آنرا بیان و معرّفی کنند!

۹ ـ آری تو در روز قیامت، در میان عالَمیان دارای مقام حُکم و حکومت هستی! و دارای مقام شفاعتی که هم شفیعی و هم شفاعتت مورد قبول است.

۱۰ ـ و سوگند به خدا که حقّا من نمی‌دانم ـ در حالی که حاذق‌ترین دانشمندان هستم ـ که آیا لب برّنده شمشیر عزم و اراده و همّت تو برّنده‌تر است؟

یا شمشیر دست تو قاطع‌تر و برّنده‌تر است؟!

۱۱ ـ من در اینجا دیگر علم و عرفان خود را گم کرده‌ام! و دیگر هیچ نمی‌دانم که: آیا فضل و سرشار بودن پایه علم تو وسیع‌تر است؟ یا وسعت مساحت زمین‌های اطراف منزل تو، که بارانداز و محلّ فرودآمدن خلایق و بهره‌مند شدن از

دریای واسع فیض کرم وجود تو است؟!

۱۲ ـ آری! من درباره تو عقیده و اعتقادی دارم که البتّه به زودی پرده از روی سِرِّ آن بر خواهم داشت؛ و در این صورت بر اندیشمندان لازم و واجب است که سخن مرا بشنوند.

۱۳ ـ آن سِرِّ مکتومِ درون من، هم چون لعابِ سینه شخص مبتلا به سینه درد است، که در سینه گیر کرده باشد؛ و با بیرون انداختن آن راحت می‌شود؛ که آتش عشق سوزان مرا خنکی و برودت آن خاموش می‌سازد؛ حالا شما می‌خواهید در این ادّعا مرا ملامت کنید، و یا آنکه دست از من بدارید! و مرا به حال خود واگذارید!

۱٤ ـ سوگند به خدا که اگر حَیدر نبود؛ اصلًا دنیا نبود؛ و برای خلایق هیچ گونه مجمعی نبود؛ و هیچ چیز آنان را تحت امری مجتمع نمی‌ساخت.

۱۵ ـ به خاطر و به جهت حَیدَر، زمان آفریده شده است؛ و شهاب‌های آسمانی که در مَغیب خود مستور می‌شوند؛ و مختفی می‌گردند، روشن می‌شوند و نورانی می‌گردند؛ و شب تاریک، ظلمانی

و تار می‌گردد؛ آن شبی که اوّلش سیاه، و بقیّه‌اش سپید است.

١٦ ـ علم غیب، از اختصاصات اوست؛ و در این مطلب برای هیچ کس جای انکار نیست؛ و صبح، طالع و نورانی و سپید است؛ و نقاب از چهره برگرفته است، و منکری ندارد.

١٧ ـ و حساب ما در روز قیامت به سوی اوست؛ و اوست مَلاذ و مَلجأ ما، و کهف و پناهگاه ما در فردای قیامت».

درس پنجاه و هفتم تا شصتم: تفسیر آیه ﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين

و لعنة اللَه على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلىّ العظيم

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾[1]

«و می‌گویند آن کسانی که کافر شده‌اند: چرا از جانب پروردگار محمّد صلّى اللَه علیه و آله و سلّم برای او آیه و معجزه‌ای نازل نمی‌شود؟ (ای رسول ما) تو ترساننده هستی (وظیفه تو همین است و بس) و از برای هر قوم و طائفه‌ای هدایت کننده‌ای خواهد

[1] سوره رعد (۱۳) آیه ۷.

بود».

در احادیث و روایات بسیار از طریق شیعه و سنی چه در کتب روایات و چه در کتب تفاسیر از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم روایت شده است که مراد از هادی در این آیه شریفه امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السّلام است. و ما قبل از آن که وارد در بحث این دسته از روایات شویم لازم است اجمالا تفسیر این آیه را ذکر کنیم. مشرکین و کفّار قریش از رسول خدا معجزاتی مانند معجزات حضرت موسی و عیسی و صالح و غیرهم از قبیل اژدها شدن عصا، و ید بیضاء، و مرده زنده کردن، و کور مادرزاد را بینا نمودن، و مریض مبتلا به پیسی را شفا دادن، و از سنگ کوه، شتر زنده بیرون آوردن تقاضا می‌نمودند و می‌گفتند: اگر این پیغمبر راست می‌گوید چرا از قبیل این معجزات از او صادر نمی‌شود و خدای او برای امداد و کمک او از آسمان نظیر این خارق عادات را برای او نازل نمی‌کند؟ آنها قرآن مجید را که بزرگترین معجزه است قبول نداشته و در آن شکّ و ریب می‌نمودند و به آن التفات و توجّهی نمی‌نمودند و به دنبال معجزات

صوری و چشمگیر اهل حس مانند قرون سالفه می‌گشتند.

علت اختلاف معجزات انبیاء «علیهم السلام»

این درخواست آنها از چند جهت غلط و ناصحیح بود: اولا ـ اختیار معجزه و خرق عادت به دست خداست و بس، رسول خدا را در آن مستقلًا دخالتی نیست. پیغمبر خدا مانند سایر افراد بشر مخلوق و محکوم به حکم خداست و بر خلاف اراده خدا ابداً نمی‌تواند کاری بکند چه خود بخواهد و چه دیگران از او درخواست نمایند لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا. هر چه خدا بخواهد به دست پیغمبرش اجرا می‌کند چه مرده زنده کردن باشد، یا عصا اژدها نمودن، یا قرآن مجید را نازل نمودن. بنابراین پیامبر را در مقابل خدا مستقّل التّاثیّر یا شریک الأثر دانستن غلط محض است. و ثانیاً ـ چون در زمان حضرت موسی علم سحر و شعبده به نهایت درجه اوج خود رسیده بود، خداوند برای حضرت موسی از سنخ همان علوم رایجه در بین مردم معجزه‌ای قرار داد که از قدرت بشر خارج و علمای سحر و شعبده بدان اعتراف و

اقرار کردند. و در زمان حضرت عیسی علم طبّ بالا رفته و امراض صعب العلاج را علاج می‌نمودند خداوند به حضرت عیسی از سنخ همان فن معجزه‌ای داد که قدرتمندان و مهره فنّ طبّ از آوردن أمثال آن عاجز بودند. و حقیقت معجزه باید کاری باشد که علمای زمان که سالیان متمادی عمر خود را در آن رشته صرف کرده‌اند از انجام آن عاجز شده و به علو مقام آن اعتراف کنند نه آنکه عوام مردم از آوردن مثل آن عاجز باشند.

در زمان رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلم علم فصاحت و بلاغت به اوج خود رسیده و شاعران قوی پنجه، شعرهای ادیبانه می‌سرودند و به انواع کنایات و استعارات و تمثیلات با رعایت ایجاز و سایر فنون علم عربیّت و ادبیّت آنها را زینت داده و به خانه خدا آویزان می‌کردند، و معلّقات سبع نمونه‌ای از آنهاست. و علاوه بشر که هر روز برای خود قانونی وضع می‌کند و خود به آن مبتلا می‌شود و چاره درد و مرض خود را نمی‌داند، قرآن کریم در اعلی درجه فصاحت و بلاغت تا سرحدّ اعجاز از

یک طرف، و از طرف دیگر در متین و راستین بودن قوانین و احکام فطری بشر که برای بشر آورده و همه بر یک نسق و یک منوال بر اساس توحید پروردگار و ربط همه انسانها بلکه تمام جانداران بلکه تمام مخلوقات بر پایه لطف و یگانگی، تدوین شده، از طرف دیگر، اعجاز قرآن است، و همچنین دعوت همه مردم را به خدا که پروردگار آنهاست و از همه به آنها نزدیک‌تر است

برد و اصل جمال و جلال که همه اسماء خدا منطوی در آن دو می‌باشد، استوار نموده است.

و از همه مهمّ‌تر ربط این همه مطالب و قوانین و داستانها و حکایات انبیاء و امّت‌ها و سیر آفاقی در آسمانها و ستارگان و شب و روز و زمین و باران و ابر و باد و پیدایش سبزی و طراوت و به وجود آمدن انسان و مراحل تدریجی جنین و حیوان و موت و بعث و نتایج اعمال و حساب در جمیع مخلوقات و وجود همه و همه در یک کتاب مختصر و موجز که می‌توان آن‌را در جیب خود قرار داد با آن لحن عالی و سبک بدیع در طرف دیگر، معجزه باقیّه رسول خدا تا قیامت برای علماء و مَهَره هر عصر و زمان خواهد بود؛ چنانکه خودش به این مرحله تحدّی نموده و در مقام اعجاز، تمام افراد بشر را به آوردن مثل آن دعوت می‌کند. بنابراین اگر مردم به این قرآن ایمان نیاورند هرگز به معجزاتی مانند معجزه حضرت موسی و عیسی ایمان نخواهند آورد.

و ثالثاً ـ آنچه خدا به عهده خود گرفته است آوردن معجزه است برای پیغمبران خود که بدین

وسیله ارتباط آنان با خدا و عالم غیب معلوم شود و سند نبوّت آنها باشد نه آنکه به دلخواه مردم هر روز یک نوع معجزه تازه‌ای بفرستد. معجزات پی در پی مردم را بی‌فهم و جامد بار می‌آورد و نیروی عقل را از آنها می‌گیرد و سنّت خدا را در تربیت بشر و راه تکامل آنها را بر اساس اختیار و مجاهده و عمل صالح باطل و عاطل می‌کند. اگر بشر سر تسلیم و اطاعت داشته باشد با یک معجزه باید تسلیم شود و اگر نداشته باشد با معجزات بسیار و متنوّع نیز تسلیم نشده و آنها را به سحر و شعبده حمل نموده و برای فرار نفس خود از پیروی پیغمبر خود هر راه غلط و کجی را طی می‌کند، چنانکه خدای تعالی فرماید: ﴿وَ لَوْ عَلِمَ اللهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ﴾[1] و علاوه مقدار اشتها و درخواست بشر حد معینی ندارد، بشر هر روز یک معجزه تازه غیر از معجزه دیروز از پیغمبر خود طلب می کند و بدین طریق پیامبران باید آلت اجرای منویات فاسده آنها قرار گیرند و به عوض تربیت و تعلیم و نشان

---

[1] سوره انفال (۸) آیه ۲۳.

دادن طریق مستقیم را به سوی خدا دائماً در مقام ابطال سنت اسباب برآمده و طبق هوای نفسانی قوم خود امور آنها رای از طریق خرق عادت انجام دهند.

مشرکین و کفّار مکّه از رسول خدا معجزاتی متنوع و چشمگیر مانند نزول

ملائکه محسوس، و آوردن کتاب محسوس از آسمان، و طلا شدن سنگها، و جاری شدن چشمه‌ها و نهرها در کوهستان مکّه، یا داشتن عمارت و منزلی از جواهرات، یا بالا رفتن به آسمان و أمثال ذلك درخواست می‌نمودند، و چون رسول خدا دعوت آنها را اجابت نمی‌کرد در مقام ایراد ـ با عدم توّجه به آیات قرآن که حلال هر مشکل و پاسخگوی هر سؤال و امر غامض است ـ می‌گفتند: لو لا انزل علیه آیة من ربه. آن قدر این ایراد پست و زشت به نظر رسید که خداوند آنها را در مقام جواب مخاطب قرار نداد بلکه راجع به کلام آنها نیز با پیغمبرش سخنی نگفت و فقط پیغمبر خود را در یك امر اصیل مخاطب نموده، فرمود: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ «این است و جز این نیست که وظیفه راجع به تو فقط بیدار باش دادن و هشدار دادن و ترساندن مردم است نه چیز دیگر، و برای هر دسته و جمعیتی از طرف خداوند هدایت کننده‌ای معین شده است».

این آیه دلالت دارد بر آنکه هیچ گاه زمین از

امام و حجّت خالی نخواهد بود و همیشه برای طبقات مختلفه مردم در عصور متفاوته راهنما و هادی از جانب خدا که آنها را به راه حقّ دعوت کند خواهد بود خواه آن راهنما خود پیغمبر منذر باشد یا غیر پیغمبر که به هدایت خدا هدایت یافته باشد. مفسرین اختلافی نکرده‌اند در آنکه مراد از منذر رسول اکرم است چون جمله انما انت منذر صریح در انحصار وصف انذار در خصوص آن حضرت است. لیکن در معنی و مراد از هادی به چهار وجه آیه را تفسیر نموده‌اند.

در معانی ذکر شده برای هادی در آیه شریفه

وجه اول آنکه گفته‌اند مراد از هادی خدا است. یعنی ای پیغمبر تو فقط داعی به سوی خدا هستی و مردم را از عواقب وخیم اعمال زشت خود بیم می‌دهی لیکن خدا است که هدایت در دست او است و هر گروه و دسته‌ای را به مقام امن و امان خود رهبری می‌کند. و این قول از سعید بن جبیر و ابن عباس و

ضحاك[1] و مجاهد نقل شده است[2] سيوطى گويد: ابن جرير و ابن منذر و ابن ابى حاتم از سعيد بن جبير تخريج حديث كرده‌اند كه او گفت: فى قوله تعالى: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، قال: محمد المنذر و الهادى اللَه عز و جل[3] «منذر محمّد صلّى اللَه عليه و آله و سلّم و هدايت كننده خداست». و نيز نظير اين روايت را ابن جرير و ابن مردويه از ابن عبّاس تخريج كرده‌اند.[4]

گرچه در حقيقت هادى خداست ليكن ظاهر اين آيه كه هادى را در مقابل پيغمبر قرار داده است مراد كسى است كه مردم را به سوى خدا هدايت نمايد. بنابراين، اين تفسير خلاف ظاهر آيه بوده و قابل قبول نيست.

وجه دوّم آنكه گفته‌اند: مراد از هادى خود رسول خداست، و كلمه لكل قوم متعلّق به هاد بوده و بر آن مقدّم شده است، و در اصل چنين بوده است: إِنَّما

---

[1] «تفسير ابو الفتوح» رازى ج ٦ ص ٤٦٢.

[2] «تفسير مجمع البيان» ج ٣ ص ٢٧٨ و «تفسير فخر رازى» ج ١٩ ص ١٤.

[3] «الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥.

[4] همان.

أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ هادٍ لِكُلِّ قَوْمٍ «ای رسول ما تو فقط ترساننده هستی و هدایت کننده‌ای هر قوم و جمعیتی را». و بنا بر این کلمه لکل قوم متعلّق به کلمه هاد خواهد بود[1] و این از عکرمه و ابو الضّحی[2] و حسن بصری و جبائی[3] نقل شده است. سیوطی گوید: ابن جریر از عکرمة و ابو الضحی تخریج روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، قالا: محمد صلی اللَه علیه و آله و سلم هو المنذر و هو الهادی[4] «گفته‌اند که محمد صلی اللَه علیه و آله و سلم هم منذر و هم هادی است». و نیز نظیر این روایت را ابن جریر و ابن مردویه از ابن عباس تخریج کرده‌اند[5].

این قول گرچه خلاف ظاهر آیه نیست لیکن از نقطه نظر معنی قابل خدشه است و آن اینکه به چه جهت در آیه منذر بودن رسول خدا به نحو اطلاق وارد شده است و لکن هدایت آن حضرت نسبت به

---

[1] «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ١٤.
[2] «تفسیر ابو الفتوح» ج ٦ ص ٤٦٢.
[3] «تفسیر مجمع البیان» ج ۳ ص ۲۷۸.
[4] «تفسیر الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥.
[5] همان.

هر جمعیّتی بوده است؟ اگر رسول خدا برای هر جمعیّتی رهبر باشد برای همان جمعیّت نیز منذر است، و بنابراین باید کلمه ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ﴾ متعلق به کلمه ﴿مُنْذِرٌ﴾ و کلمه ﴿هادٍ﴾ هر دو باشد در حالی که متعلّق به خصوص کلمه هاد در آیه مبارکه است.

وجه سوّم آنکه مراد از هادی خصوص پیغمبر هر زمانی بوده باشد. یعنی ای پیغمبر تو در این زمان مردم را از عذاب خدا می‌ترسانی و به معجزه خودت قرآن مجید دعوت می‌کنی و هدایت می‌نمائی، و در هر زمان انبیاء با معجزات خود مانند اژدها

نمودن عصا، و زنده کردن مردگان، و شتر زنده از کوه بیرون آوردن، و قرآن کریم را بر مردم عرضه داشتن، مردم را به سوی خدا هدایت می‌کنند. این قول را فخر رازی از قاضی نقل کرده و گفته است که با این معنی، آیه منتظم بوده و این وجه صحیحی است[1] و نیز شیخ طبرسی این قول را از ابن عباس در روایت دیگر و از قتادة و زجاج و ابن زید نقل کرده است.[2]

سیوطی گوید: ابن شیبة و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از مجاهد تخریج روایت کرده‌اند فی قوله تعالی: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، قال: المنذر محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و لکل قوم هاد نبی یدعوهم الی اللَه[3] «مجاهد گفته است: مراد از منذر محمد است، و مراد از هادی پیغمبر هر زمانی است که مردم را به سوی خدا دعوت می‌نموده است».

این تفسیر خلاف ظاهر آیه نیست و لیکن باید

---

[1] تفسیر فخر ج ۱۹ ص ۱۳.

[2] تفسیر مجمع ج ۳ ص ۲۷۸.

[3] «تفسیر مجمع البیان» ج ۳ ص ۲۷۸.

گفت: چرا رهبران به سوی خدا اختصاص به پیغمبران داشته باشند؟ اوصیای پیغمبران مانند حضرت یوشع بن نون، و شمعون صفا، و علی بن أبی‌طالب و سایر ائمه طاهرین حقّاً هدایت کنندگان بشر به سوی خدا هستند که با نور خدا و با هدایت خدا مردم را رهبری می‌کنند.

و بنابراین وجه چهارم پیدا می‌شود و آن اینکه بگوئیم: مراد از هادی، هر هدایت کننده‌ای است به سوی خدا اعمّ از پیغمبران و اوصیای آنها، و در آیه مبارکه، خود رسول خدا مصداق هادی هستند و ائمه طاهرین نیز مصداق این عنوان هستند. و این قول را در تحت عنوان احتمال چهارم در «مجمع البیان» نقل کرده است و گفته است: المراد بالهادی کل داع الی الحق[1] و علّامه طباطبائی مد ظلّه السّامی نیز این احتمال را تقویت نموده‌اند[2] و سیوطی گوید: ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ تخریج روایت کرده‌اند از ابن عبّاس

---

[1] همان.

[2] «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۳۳۵ و ص ۳۵۹.

که او گفته است: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، قال: داع[1] «مراد از هادی هر داعی به سوی پروردگار است».

مراد از هادی أمیر المؤمنین علیه السّلام است

و بنابراین روایات کثیری که از فریقین روایت شده است که رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرموده است: «من ترساننده هستم و علی بن أبی‌طالب علیه السّلام هدایت کننده است» همگی معنی خود را خوب نشان می‌دهند که مراد از منذر دعوت کننده به سوی حقّ است، و رسول خدا مصداق عنوان هادی و مصداق عنوان منذر هستند، یعنی هدایت با دعوت و انذار. و لیکن علی بن أبی‌طالب دارای نبوّت نبوده و دعوت ندارد بلکه فقط مقام او عنوان هدایت و رهبری به سوی خداست.

و ما قبل از اینکه در بحث این گونه روایات وارد شویم لازم است اوّلًا معنی منذر و هادی را بنمائیم تا موقعیّت امام علیه السّلام و وظیفه و مقدار تحمّل او روشن شود. انذار به معنای هشدار دادن و

---

[1] «الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥.

متنبّه نمودن است، و هدایت به معنای رهبری کردن و به مقصود رسانیدن است. در ذیل تفسیر آیه شریفه در تفسیر «بیان السّعادة» گوید: رسول خدا مانند کسی است که از خواب بیدار می‌کند و افرادی را که در بیابان راهی به آبادی ندارند و آنجا همه گونه درّندگان فراوان و وحوش و مارهای هلاک کننده و سایر جانوران موذی وجود دارد و آن مردمان خواب ابداً خبری از گم شدن و ابتلاء به این موانع و مهالک ندارند آنها را بیدار و متنبّه و متوجّه می‌سازد، همین که آنها بیدار شدند ناچار به دنبال کسی می‌گردند که راه را به آنها نشان دهد و از آن بیابان قفر به آبادی و عمران رهبری کند. آن دلالت کننده و رهبر به سوی عمران، هادی و امام است[1].

و شیخ اسماعیل حقّی بروسوی از غزالی در کتاب «شرح اسماء حسنی» نقل کرده است که او گفته است: هادی کسی است که خواصّ بندگان خدا را به مقام معرفت ذات خدا رهبری کند به طوری که تمام موجودات را به نور خدا ببیند و شهود اشیاء به

---

[1] تفسیر بیان السعاده ج ۱ ص ۳۹۲.

تبع شهود خدا شود، و عوام از بندگان خدا را به آیات و مخلوقات خدا رهبری کند تا از آنها پی به ذات مقدّس او برند، و هر مخلوقی از مخلوقات را در برآوردن حاجاتش به امور ضروری آن مخلوق رهبری کند. به طفل نوزاد که تازه از رحم مادر بیرون آمده راه مکیدن پستان را بیاموزد، و به جوجه در وقت خروج از تخم راه دانه چیدن، و به

زنبور عَسَل راه ساختمان خانه شش ضلعی را که بهترین و مناسب‌ترین خانه برای سکونت اوست یاد دهد. هدایت کنندگان و رهبران از بندگان خدا پیمبران هستند و سپس علمائی که خلق خدا را به سعادت اخرویّه و به راه راست هدایت کنند، بلکه خداست که با زبان آنها مردم را هدایت می‌کند و آن راهبران مسخّر در تحت قدرت خدا و منقاد تدبیر و اوامر او هستند. سپس گوید: در تفسیر «کواشی» گفته است که: مراد از منذر محمّد و مراد از هادی علی است، تا آنجا که گفته است: سلسله هدایت از دو طرف کشیده شده است تا آخرالزمان که از امّت محمّد خارج خواهد شد مهدی که به شریعت محمّد حکم کند و تحریف کجروان را از بین ببرد و انحراف و کجروی که در خلافت او پیدا شده از ملّت او بزداید[1].

اما روایاتی که از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم درباره آن که مراد از هادی در آیه کریمه علی بن أبی‌طالب است بسیار و به مضامین مختلفه

---

[1] «تفسیر روح البیان» ج ٤ ص ٣٤٦.

علماء شیعه و عامّه در کتب خود روایت نموده‌اند.

حتّی آنکه احمد بن محمّد بن سعد کتابی در تفسیر آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ راجع به شأن نزول آن درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام نوشته است[1] و نیز روایاتی که از بزرگان صحابه و از ائمّه طاهرین راجع به تفسیر این آیه درباره امیرالمؤمنین و ائمّه اهل بیت وارد شده است بسیار و ما در اینجا این روایات را از نقطه نظر متن و مضمون به چند طبقه تقسیم می‌کنیم.

طبقه اوّل ـ روایاتی که دلالت دارند بر آنکه در هر زمانی یك هادی خواهد بود و هر امامی هدایت کننده و راهنمای آن قرن و زمان به سوی خدا خواهد بود. محمّد بن یعقوب کلینی با سند متصّل خود از موسی بن بکیر از فضیل روایت کند. قال سالت ابا عبد اللَه علیه السّلام عن قول اللَه عز و جل: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾؛ فقال: **کل امام هاد للقرن الذی هو فیهم**[2].

---

[1] «مناقب» ابن شهرآشوب ج ۱ ص ٥٦٧. و در «غایة المرام» ص ۲۳۷، و در «تفسیر برهان» ج ۱ ص ٥۱۹، و در «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷٥ از «مناقب» ابن شهرآشوب نقل کرده‌اند.

[2] «غایة المرام» ص ۲۳٥ حدیث اول مکرراً، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ٥۱۸.

«فضیل گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام پرسیدم تفسیر آیه مبارکه ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ چیست؟ حضرت فرمود: هر امامی نسبت به آن زمانی که در آن

است هادی امّت به سوی خداست».

و نیز محمّد بن یعقوب کلینی نظیر این روایت را با سند دیگر از حمّاد بن عیسی از حریز بن عبد اللَه از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است[1] و نیز شیخ صدوق ابن بابویه قمی با سند خود از محمّد بن مسلم از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده است[2] و نیز از برید بن معاویه عجلی از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام با سند متصّل خود روایت کرده[3] و نیز با سند دیگر از عمر بن اذینه از برید بن معاویه عجلی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است. و علی بن ابراهیم قمی در تفسیر با سند متصّل خود از حضرت صادق علیه السّلام آورده است[4] و نیز عیّاشی در تفسیر خود از حضرت ابی‌جعفر علیه السّلام با سند متصّل خود آورده است[5].

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث ششم مکررا".

[2] «غایة المرام» ص ۲۳۵ ذیل حدیث ششم مکررا"، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.

[3] «غایة المرام» ص ۲۳٦ حدیث هشتم، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.

[4] «غایة المرام» ص ۲۳٦ حدیث دهم.

[5] «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷٦، و «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث هفدهم.

طبقه دوّم ـ رواياتی هستند مبنی بر آنکه مراد از هادی ائمّه هستند یکی از پس از دیگری، کلینی با سند متّصل خود از برید بن معاویه عجلی از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام آورده است فی قول اللَه عز و جل: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، فقال علیه السّلام: **رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم المنذر، و لکل زمان منا هاد یهدیهم الی ما جاء به نبی اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم ثم الهداة من بعده علی ثم الاوصیاء واحدا بعد واحد**[1] «مراد از منذر در آیه شریفه پیغمبر خداست و در هر زمانی از ما یك نفر راهبر و هادی خواهد بود که مردم را در راه دین پیغمبر خدا سوق می‌دهد. راهبران بعد از رسول اکرم علی و یکایك از اوصیای او یکی پس از دیگری هستند».

و نیز سیّد هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» نظیر این حدیث را از حنّان بن سدیر از پدرش از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام آورده است[2] و

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث دوم مکررا" و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۸.

[2] «تفسیر برهان» ص ۵۱۹.

عیاشی در تفسیر خود از برید بن معاویه عجلی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام آورده است:

﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. فقال: قال رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم: **انا المنذر؛ و فی کل زمان امام منا**

يهديهم الى ما جاء به نبى اللَه صلى اللَه عليه و آله و سلم؛ و الهداة من بعده على ثم الاوصياء من بعده واحد بعد واحد، و اللَه ما ذهبت منا و ما زالت فينا الى الساعة، رسول اللَه صلى اللَه عليه و آله و سلم المنذر و بعلى يهتدى المهتدون[1].

«حضرت باقر فرموده‌اند كه: رسول خدا فرموده است: من بيم دهنده هستم؛ و در هر زمان از ما امامى خواهد بود كه مردم را به آنچه پيغمبر خدا آورده است هدايت مى‌كند. و راهنمايان امّت بعد از پيغمبر على است و سپس اوصياى او يكى بعد از ديگرى؛ سوگند به خدا كه هدايت امت از ما خاندان بيرون نرفته و تا روز قيامت هم در ميان ما خواهد بود، رسول خدا منذر و دعوت كننده است و به اميرالمؤمنين على بن أبى‌طالب راه يافتگان به سوى خدا رهبرى خواهند شد». و نظير اين روايت را كلينى با سند خود از ابو بصير از حضرت صادق عليه السّلام[2] و صفار در «بصائر الدرجات» آورده است[3]

---

[1] «غاية المرام» ص ۲۳۷ حديث هجدهم، و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷٦.

[2] «غاية المرام» ص ۲۳۵ حديث سوم مكررا".

[3] «غاية المرام» ص ۲۳۵ در ذيل حديث چهارم مكرر ذكر كرده است.

روایات علمای اهل سنّت در اینکه «منذر» رسول خدا و «هادی» أمیرالمؤمنین علیهما السلام است

طبقه سوّم ـ روایاتی است که دلالت دارد بر آنکه مراد از هادی در آیه کریمه علی بن أبی‌طالب است.

ابراهیم بن محمّد حموینی که از اعیان علماء عامّه است در کتاب «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبّطین» با اسناد متصّل خود از امام ابو الحسن علیّ بن احمد واحدی روایت کرده است که قال: من الآیات فیها علی تلو النبی صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فی قوله: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾[1] «واحدی گفته است: از جمله آیاتی که در آن علی بن أبی‌طالب در درجه متّصل به پیغمبر قرار گرفته است آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ است». و این روایت را در ذیل ص ۳۰۳ از جلد اوّل «شواهد التنزیل» حسکانی از باب ۲۸ از «فرائد السمطین» در تحت رقم ۱۲۲ روایت کرده

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث اول.

است.

و نیز از سعید بن مسیب از ابو هریره روایت است که: قال: سالت رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم عن هذه الآیة فقال: **هادی هذه الامة علی بن أبی طالب**[1] «ابو هریره

گفت: از تفسیر این آیه از رسول خدا سؤال کردم، فرمود به من: رهبر و هادی این امّت علی بن أبی‌طالب است».

ابن شهرآشوب از ابن عبّاس و ضحّاك و زجاج روایت کرده است که: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ رسول اللَه و ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ علی امیرالمؤمنین[2]

و نیز از سعید بن جبیر از ابن عبّاس به سند دیگر[3] و از عبد اللَه بن عطاء از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام[4] و از ابو هریره[5]، و از سعید بن مسیّب از ابی هریره به سند دیگر از رسول خدا صلّی

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث چهارم.

[2] «مناقب» ابن شهرآشوب ج ۱ ص ٥٦٧.

[3] همان.

[4] همان.

[5] همان.

اللَه علیه و آله و سلّم روایت کرده است[1] و نیز شیخ طبرسی همین مضمون را از ابن عبّاس از رسول خدا روایت کرده است[2] و نیز فیض کاشانی از «مجمع البیان»[3] از رسول خدا، و از «کافی» کلینی از حضرت باقر علیه السّلام از رسول خدا[4] و از «اکمال الدین» و «تفسیر علّی بن ابراهیم» و «تفسیر عیّاشی»[5] و نیز گوید: آن‌را بسیاری از روات خاصّه و عامّه با اسانید مختلفه آورده‌اند[6] و از قمی نقل کرده است که او گفته است: این تفسیر آیه ردّ بر کسی است که انکار امام و حجّت خدا را در هر عصر و زمان می‌کند.[7]

و سیّد هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» از عبد اللَه بن عطا از حضرت باقر[8] علیه السّلام، و از جابر بن عبد اللَه انصاری از حضرت باقر[9]، و از سعید بن

---

[1] همان.

[2] «مجمع البیان» ج ۳ ص ۲۷۸.

[3] «تفسیر صافی» ج ۱ ص ۸٦۵.

[4] همان.

[5] همان.

[6] همان.

[7] همان.

[8] «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹.

[9] همان.

مسیّب از ابو هریره از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم،[1] و از ابن عبّاس و ضحّاک و زجاج[2] همین مضمون از روایت را آورده است، و سپس گوید: مضمون این روایت از ابن عبّاس به طور مستفیض نقل شده است از طرق خاصّه و عامّه که ذکر همه آنها در کتاب موجب تطویل خواهد شد، و گوید ابن شهرآشوب گوید: احمد بن محمّد بن سعید در شأن نزول عنوان هادی در این آیه شریفه درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام کتاب مستقلی تصنیف کرده است.[3]

و سیوطی گوید: ابن مردویه و ضیاء در «مختارة» از ابن عبّاس از رسول خدا همین مضمون را حدیث کرده‌اند[4] و نیز حاکم حسکانی از ابن عبّاس از

رسول خدا[5]، و نیز از ابن عبّاس به روایت دیگر[6]،

---

[1] همان.

[2] همان.

[3] همان.

[4] «تفسیر الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥.

[5] «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٢٩٥.

[6] همان کتاب ص ٢٩٧.

و از ابو هریره از رسول خدا[1]، و نیز از ابو برزه اسلمی از رسول خدا،[2] و نیز با سند متصّل خود از عمر بن عبد اللَه بن یعلی بن مرّة از پدرش از جدّش از رسول خدا[3] و نیز با سند متصّل خود از عبد الوهّاب بن مجاهد از پدرش روایت کرده است[4].

و عیّاشی در تفسیر خود از مسعدة بن صدقه از حضرت جعفر بن محمّد از پدرش از جدّش «علیهم السلام» روایت کرده است که قال: قال امیر المؤمنین علیه السّلام: **فینا نزلت هذه الآیة:** ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. **فقال رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم: انا المنذر و انت الهادی، یا علی فمنا الهادی و النجاة و السعادة الی یوم القیامة**[5].

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: این آیه درباره ما نازل شده است و رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرموده است: من هشدار دهنده

---

[1] همان.

[2] همان کتاب ص ۲۹۸.

[3] همان کتاب ص ۲۹۹.

[4] همان کتاب ص ۳۰۳.

[5] «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث پانزدهم.

و ترساننده هستم و ای علی تو راهبر و راهنما هستی، و مقام هدایت و نجات و سعادت مردم تا روز قیامت در میان خاندان ما خواهد بود».

و همچنین عیاشی از جابر بن عبد اللَه از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: **قال النبی صلی اللَه علیه و آله و سلم: انا المنذر و علی الهادی الی امری**[1] «رسول خدا فرمود: من کسی هستم که وظیفه دعوت و انذار را دارم، و علی کسی است که مردم را در شئون وظیفه و امر من به خدا دلالت می‌کند».

و نیز سیّد بحرانی از جابر بن عبد الله به سند دیگر این روایت را ذکر کرده است[2] و صفّار در «بصائر الدرجات» همین مضمون از روایت را با یک سند از ابن یزید با سند متصّل خود از عبد اللَه بن عطا از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام[3]، و با سند دیگر از محمّد بن الحسین از عمرو بن عثمان از

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث نوزدهم.

[2] «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث بیست و سوم.

[3] «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶.

مفضل از جابر از حضرت باقر علیه السّلام،[1] و با سند سوّم از علی بن الحسین با سند خود از مروان بن نجم از

حضرت باقر علیه السّلام[2]، و با سند چهارم از احمد بن محمّد، از حسین، از محمّد بن خالد، از ایّوب بن حرّ، از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است.[3] و همچنین فرات بن ابراهیم در تفسیر خود از حسین بن حکم با اسناد خود از عبد اللَه بن عطا از حضرت باقر علیه السّلام[4] و نیز علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از سعدان بن مسلم، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در تفسیر ﴿ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ﴾ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «مراد از کتاب که در آن شکّی نیست علی بن أبی‌طالب است، و او راهنمای متقیان و تبیان شیعیان است»[5] و در «کافی» محمّد بن یعقوب

---

[1] همان.

[2] «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶.

[3] همان.

[4] همان.

[5] همان.

کلینی با اسناد خود از عبد الرحیم قصیر از حضرت باقر علیه السّلام در تفسیر آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ روایت کرده است که رسول خدا فرمود: «مُنذِر من هستم و هادی علی است، و ای مردم سوگند به خدا که امر هدایت از خاندان ما بیرون نخواهد شد و پیوسته در میان ماست تا روز بازپسین».[1]

طبقه چهارم ـ روایاتی است که از خود امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده است که آن حضرت می‌فرماید: مراد از هادی در این آیه شریفه من هستم. مرحوم صدوق در «امالی» از طالقانی با سند متصل خود از عباد بن عبد اللَه روایت کرده است که

قال: قال علی علیه السّلام: **ما نزلت من القرآن آیة الا و قد علمت این نزلت و فیمن نزلت و فی ای شیء نزلت، و فی سهل نزلت ام فی جبل نزلت.**

قیل: فما انزلت فیك؟

فقال: **لو لا انکم سالتمونی ما اخبرتکم، نزلت فی**

---

[1] همان.

الآية:

﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾

فرسول اللّه المنذر و انا الهادى الى ما جاء به[1]

«امير المؤمنين عليه السّلام فرمودند: هيچ آيه‌اى در قرآن مجيد نازل نشده است مگر آنكه من مى‌دانم در كجا نازل شده و درباره چه كسى نازل شده و راجع به چه

---

[1] «تفسير برهان» ج ۱ ص ۵۱۸. و در «غاية المرام» ص ۲۳۵ حديث هفتم از ابن صباغ مالكى در فصول المهمه از ابن عباس روايت كرده است كه قال: لمّا نزلت قوله تعالى: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ قال رسول الله (ص): انّا المنذر و على الهادى، و بک يا علىّ يهتدى المهتدون.

موضوعی است، و آیا در بیابان هموار نازل شده یا در کوهستان نازل شده است. عرض کردند: درباره تو ای امیر مؤمنان چه آیه‌ای نازل شده است؟ فرمود: اگر شما از من سؤال نمی‌نمودید من نیز به شما چیزی نمی گفتم. درباره من این آیه فرود آمده است:

﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾.

رسول خدا منذر و دعوت کننده به شریعت و دین خداست، و من راهنمای امّت به شریعت او هستم».

و نیز فارسی در کتاب «روضه» آورده است که:

قال علی علیه السّلام: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾، ﴿مُنْذِرٌ﴾ **محمد** و ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ **انا**.[1] «حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرموده‌اند: مراد از منذر در این آیه شریفه محمّد است و مراد از هادی برای هر دسته من هستم».

سیوطی گوید: عبد اللَه بن احمد در «زوائد مسند» و ابن ابی حاتم و طبرانی در «اوسط» و حاکم و ابن

---

[1] «غاية المرام» ص ۳۲۷ حدیث بیست و یکم.

مردویه و ابن عساکر خریج‌حدیث کرده و علاوه حاکم نیز حدیث را صحیح شمرده از علی بن أبی‌طالب فی قوله: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾؛ قال: رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم **المنذر و انا الهادی.** و فی لفظ: **و الهادی رجل من بنی هاشم** یعنی نفسه[1]. این بزرگان از ائمّه حدیث عامّه همگی با سندهای متصّل خود که بعضی تصریح به صحّت آن نموده‌اند از علی بن أبی‌طالب روایت کرده‌اند که در این آیه شریفه فرموده است: «مراد از منذر رسول خدا است و مراد از هادی من هستم. و در یك عبارت آمده است که مراد از هادی مردی است از بنی هاشم و خودش را اراده نموده است».

و حاکم حسکانی با سلسله سند متّصل خود از عبّاد بن عبد اللَه نظیر همین روایتی را که ما از «امالی» صدوق از عبّاد بن عبد اللَه نقل کردیم روایت کرده است تا آخرش را که می‌فرماید: **فرسول اللَه**

---

[1] «الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥.

المنذر و انا الهادی الی ما جاء به[1]

و در پاورقی ج ۱ ص ۳۰۰ از «شواهد التنزیل» گوید: ابن اعرابی در کتاب «معجم الشیوخ» جزء دوّم ورق ۱۲۰ و در نسخه دیگر در ورق ۲۰۳ گفته است: ابو سعید حارثی از حسین بن علیّ لأشقر، از منصور بن ابی الاسود، از اعمش، از منهال، از عبّاد بن عبد اللَه از علی بن أبی‌طالب علیه السّلام در آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ

[1] «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۳۰۰.

هادٍ﴾ آورده است که قال علی: **رسول اللّه المنذر و انا الهادی.** «رسول خدا دعوت کننده به خدا و من هادی هستم». و سپس گوید: این روایت را ابن عساکر در «تاریخ دمشق» در ترجمه علی بن أبی‌طالب در تحت عنوان حدیث ٩١٤ از عبّاد بن عبد اللّه آورده است.

و نیز در «منتخب کنز العمال» که در حاشیه «مسند احمد» است جلد اوّل ص ٤٥١ در اوّل تفسیر سوره رعد از ابن ابی حاتم روایت کرده است، و حاکم در «مستدرك» در حدیث ٧٧ در باب مناقب امیر المؤمنین ج ٣ ص ١٢٩ با سند متّصل خود از عباد بن عبد اللّه اسدی این روایت را از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده است، و سپس گفته است که: این حدیث تمام اسنادش صحیح است. و شیخ محمد باقر محمودی بعد از بیان این حدیث گوید: در اینجا درد تعصب جاهلی و دشمنی با امیر المؤمنین علیه السّلام بر ذهبی هیجان کرده و در «تلخیص» خود بر «مستدرك» گفته است: این حدیث دروغ است قبح اللّه واضعه. لیکن بعد از این روایاتی که بیان شد با کمال

اطمینان باید گفت: این حدیث صحیح است قبح اللَه منکره و جاحد مزایا اهل البیت و من یتکلم فی العلم بالجهل. و سپس گوید: این حدیث را نیز در «کنز العمّال» ج ۱ ص ۲۵۱ روایت کرده و گفته است که: ابن ابی‌حاتم آن را تخریج کرده است.[۱]

طبقه پنجم ـ روایاتی است از امیرالمؤمنین علیه السّلام که می‌فرماید: مراد از هادی در آیه مردی از بنی‌هاشم است، و مراد آن حضرت از مرد هاشمی خود آن حضرت است. مانند روایاتی را که سیوطی گوید: عبد اللَه بن احمد بن حنبل در «زوائد المسند» و ابن ابی حاتم و طبرانی در «اوسط» و حاکم با تصحیح خود در «مستدرك» و ابن مردویه و ابن عساکر تخریج کرده و در عبارت آنها لفظ رَجُلُ مِن بَنی هاشم آمده است[۲] و نیز ثعلبی در تفسیر خود از سدّی از عبد خیر از علی بن أبی‌طالب علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: **المنذر النبی صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و الهادی**

---

[۱] پاورقی «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۳۰۱.

[۲] «الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥، و «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۳٦۰ نقلاً عن «الدر المنثور».

رجل من بنی هاشم ـ یعنی نفسه[1] ـ «مراد از منذر رسول خداست و مراد از هادی مردی است از بنی هاشم».

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی به همین اسناد از عبد خیر از سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت کرده است که قال: قال رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم: **انا المنذر و الهادی رجل من بنی هاشم**[2] و حاکم حسکانی از ابو الحسن النجار الطیرانی با سلسله سند خود از عبد خیر از امیرالمؤمنین علیه السّلام عین این حدیث را روایت کرده[3] و به سند دیگر از ابو عبد اللَه از عثمان بن ابی شیبة[4] و به سند دیگر از عبد اللَه ثقفی از عبد خیر از امیر المؤمنین علیه السّلام آورده است[5] و در تعلیقه از «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۹۹ گوید: این

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث پنجم، و «مناقب» ابن شهرآشوب ج ۱ ص ۵٦۷، «ینابیع الموده» باب ۲٦ ص ۹۹. و نیز عین این روایت را حموینی با سند خود از ابو هریره تخریج کرده است.

[2] «مناقب» ج ۱ ص ۲۹۹.

[3] «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۵۶۷.

[4] همان.

[5] همان کتاب ص ۳۰۰.

روایت را با این سند از امیر المؤمنین علیه السّلام ابن عساکر در تحت ۹۱۲ از ترجمه امیر المؤمنین در «تاریخ دمشق» آورده است. و نیز در «مجمع الزوائد» ج ۷ ص ٤١ آورده و گفته است که: عبد اللَه بن احمد حنبل و طبرانی در «صغیر» و «اوسط» با تصریح به ثقه بودن رجال سند حدیث آورده‌اند. و در «الدّر المنثور». و سیوطی با تخریج ابن مردویه و ابن عساکر ذکر کرده است.

طبقه ششم ـ روایات بسیاری است از رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم که آن حضرت برای وضوی خود آب طلبیدند و بعد از وضو گرفتن دست امیر المؤمنین علیه السّلام را گرفته و به سینه خودشان گذاردند و گفتند: ﴿أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ و بعد از آن دست را به سینه امیرالمؤمنین گذارده و گفتند: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. این روایات با مضامین مختلفه این قضیّه را از رسول خدا نقل می‌کند. محمدّ بن حسن صفّار در «بصائر الدرجات» با اسناد خود از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: سمعت ابا جعفر علیه السّلام یقول:

دعا رسول اللَه صلى اللَه عليه و آله و سلم بوضوء طهر فلما فرغ اخذ بيد على صلى اللَه عليهما فالزمها يده ثم قال: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ ثم ضم يده الى صدره و قال: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. ثم قال: يا على! انت اصل الدين و منار الايمان و غاية الهدى و قائد الغر المحجلين اشهد لك بذلك[1]

«حضرت امام محمّد باقر عليه السّلام روايت كرده‌اند كه: روزى

[1] «غاية المرام» ص ٢٣٦ حديث نهم، و «تفسير برهان» ج ١ ص ٥١٨.

رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم برای وضو گرفتن خود آب وضو طلب کردند و چون از وضو فارغ شدند دست امیرالمؤمنین علیه السّلام را گرفته و به دست خود محکم چسبانیدند و گفتند: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ یعنی من دعوت کننده به سوی خدا هستم، و سپس آن دست را به سینه امیرالمؤمنین برگردانده و گفتند: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ و برای هر دسته‌ای از جانب خدا هادی و رهبری است. و بعد از آن گفتند: ای علی تو اصل و پایه دین خدا هستی و کانون تابش انوار ایمان و نهایت درجه هدایت و پیشوای مردمان مؤمن متقی سپید پیشانی و نورانی چهره که آثار نورانیّت وضوء از صورت و دستها و پاهای آنها در روز قیامت مشهود است می‌باشی. و من به این مطالب درباره تو گواهی می‌دهم». و این روایت را فرات بن ابراهیم از ابو حمزه از حضرت باقر علیه السّلام در تفسیر خود نقل کرده است[1]

سیوطی گوید: ابن جریر و ابن مردویه و ابو نعیم اصفهانی در کتاب «معرفة الصحابة» و دیلمی و ابن

---

[1] «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶.

عساکر و ابن النجّار تخریج روایت کرده‌اند که: لما نزلت ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ وضع رسول اللَه یده علی صدره فقال: **انا المنذر،** و أوْمَأ بیده الی منکب علی رضی اللَه عنه فقال: **انت الهادی، یا علی بك یهتدی المهتدون**[1].

در این روایت این بزرگان از ائمّه حدیث می‌گویند: «چون این آیه نازل شد رسول خدا دست خود را بر سینه خود گذارده و گفتند: من منذر هستم، و با دست خود اشاره به شانه علی بن أبی‌طالب نموده و گفتند: تو راهبر و راهنما هستی، ای علی به وسیله تو راه یافتگان راه خدا راه خود را خواهند پیمود». و این روایت را ثعلبی در تفسیر خود از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عبّاس آورده است[2] و نیز طبری در تفسیر خود ج ۱۳ ص

---

[1] «تفسیر الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥، و «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ۳۶۰ نقلاً عن «الدر المنثور»، و «تفسیر فخر رازی» ج ۱۹ ص ١٤. و در پاورقی ج ۱ ص ۲۹۵ از «شواهد التنزیل» گوید: در کنز العمال ج ٦ ص ۱۵۷ از دیلمی از ابن عبّاس آورده است، و در «ینابیع المودّة» باب ٢٦ ص ۹۹ با مختصر اختلافی در لفظ از ثعلبی در کشّاف آورده است.

[2] «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۵۱۹، و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۵، و «تفسیر ابو الفتوح» رازی ج ٦ ص ٤٦٣، و «تفسیر المیزان» ج ۱۱ ص ٣٦٠، و «مناقب» ابن شهرآشوب ج ۱ ص ٥٦٧.

۱۰۸ عین متن این حدیث را با همین سند از ابن عبّاس ذکر

کرده است.[۱] و حاکم حسکانی با اسناد خود به چهار طریق از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عبّاس آورده است[۲]

و نیز حاکم حسکانی از ابوالحسن الفارسی با اسناد خود از ابوفروه سلمی روایت کرده است که قال: دعا رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم بالطهور و عنده علی بن أبی‌طالب فاخذ رسول اللَه بید علی بعد ما تطهر فالزقها بصدره ثم قال: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ ثم ردها الی صدر علی ثم قال: ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. ثم قال: **انك منار الانام و غاية الهدى و امير القراء، اشهد على ذلك انك كذلك**[۳].

در این روایت می‌فرماید: «بعد از آنکه رسول خدا وضو گرفت، دست علی را گرفت و به سینه خود چسبانده و فرمود: تو دعوت کننده به دین خدا

---

[۱] پاورقی ج ۱ ص ۲۹۳ «شواهد التنزیل».

[۲] «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۲۹۳ تا ص ۲۹۶.

[۳] «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۳۰۲.

هستی و بیم دهنده از عذاب او، و سپس دست علی را به سینه علی گذارد و فرمود: و از برای هر طائفه و دسته‌ای راهنمائی است، یعنی آن راهبر تو هستی. و پس از آن فرمود: تو محلّ تراوش رحمت و نور نسبت به جمیع مردم هستی، و نهایت هدایت، و رئیس و امیر قاریان قرآنی، من بدین مطلب گواهی می‌دهم که تو چنین هستی».

این روایت را از حاکم حسکانی نیز ابن شهرآشوب نقل می‌کند لیکن راوی را ابو برزه ذکر کرده و به جای لفظ فَالزَقَها لفظ الصَقَها را آورده است. و نیز در ذیلش بدین عبارت نقل کرده است که: **انت منار الامام و رایة الهدی و امین القرآن و اشهد علی ذلك انك كذلك**[1]. و ابوالفتوح رازی از حسکانی این روایت را نیز ذکر کرده است و لیکن راوی را ابی‌بُرده اسلمی ذکر کرده و به جای لفظ فَالزَقَها لفظ فَالزَمَها را آورده و در آخرش عبارت چنین است: **انك منارة الانام و**

[1] «مناقب» ابن شهرآشوب ج ۱ ص ٥٦٧، و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۵.

غاية الهدى و امير القرى، اشهد على ذلك انك كذلك[1].

و از حاكم حسكانى نيز سيّد هاشم بحرانى در «غاية المرام» و در «تفسير برهان» ذكر كرده و در هر دو جا به جاى لفظ **فَأَلزَقَها لفظ فَالصَقَها** را آورده است. امّا

[1] «تفسير ابو الفتوح» ج ۳ ص ۲۷۸.

در «تفسیر برهان» ذیل عبارت حدیث را همانطور که ما از حسکانی نقل کردیم آورده است[1] ولیکن در «غایة المرام» به جای لفظ امیرُالقُراءِ لفظ امیرُالغَزا را آورده است و راوی حدیث را در «غایة المرام» ابوبَرده اسلمی و در «تفسیر برهان» ابو بریده ذکر کرده است[2] و در «مستدرك» حاکم با اسناد خود عین این روایت را به عین عباراتی که در «تفسیر برهان» از حاکم حسکانی نقل کرده است ذکر نموده است[3] و این روایت را نیز در «ینابیع المودّة» باب ٢٦ ص ٩٩ از حاکم حسکانی نقل می‌کند و راوی را بریده اسلمی آوردّه و به جای لفظ فَالزَقَها لفظ فَالصَقَ یَدَهُ آورده و عبارات آخرش چنین است: فقال: **انت** لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ. ثم قال له: **انت مناد الانام و غایة الهدی و امیر الغر المحجلین، اشهد علی ذلك انك كذلك.** و سپس گوید: عین این روایت را ابن صبّاغ مالکی در «فصول المهمّة» از ابن عبّاس تخریج

---

[1] «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٩.

[2] «غایة المرام» ص ٢٣٧ حدیث بیستم.

[3] «تفسیر المیزان» ج ١١ ص ٣٦٠.

کرده است.

و سیوطی گوید: ابن مردویه از ابو برزه اسلمی تخریج حدیث کرده است که او گفت: سمعت رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم یقول: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ و وضع یده علی صدر نفسه، ثم وضعها علی صدر علی و یقول: ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾[1]. و نظیر این متن از روایت را حاکم حسکانی با اسناد خود از ابو بَرزه با دو سند ذکر کرده است[2] و سیّد بحرانی از ابراهیم حموینی در «فرائد السمطین» با اسناد خود از ابوهریره اسلمی[3]، و از ثعلبی در تفسیر خود با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عبّاس نقل کرده است[4] و ابن شهرآشوب گوید: حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» و مرزبانی در کتاب خود که درباره آیات قرآنیّه نازله در شأن امیرالمؤمنین تصنیف نموده است گفته‌اند که ابو برزه روایت فوق را

---

[1] «الدر المنثور» ج ٤ ص ٤٥.

[2] «شواهد التنزیل» ج ١ ص ٢٩٧ و ص ٢٩٨.

[3] «غایة المرام» ص ٢٣٥ حدیث دوّم و سوّم، و «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٥ از «مناقب» ابن شهرآشوب.

[4] همان مصادر.

روایت نموده است[1].

طبقه هفتم ـ روایاتی است که دلالت دارد در معراج به رسول خدا گفته شد

[1] «مناقب» ابن شهرآشوب ص ٥٦٧، و «تفسیر برهان» ج ١ ص ٥١٩.

که: راهنما و هادی امّت علی بن أبی‌طالب است.

مجلسی از «تفسیر فرات بن ابراهیم» با سند خود از براء بن عیسی تمیمی مَرفوعاً از حضرت ابی جعفر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: **قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: لما اسری بی الی السماء لم یکن بینی و بین ربی ملك مقرب و لا نبی مرسل، ما سالت ربی حاجة الا اعطانی خیرا منها فوقع فی مسامعی** ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ **فقلت: الهی انا المنذر فمن الهادی؟ فقال اللّه: یا محمد ذاك علی بن أبی طالب، آیة المهتدین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین من امتك برحمتی الی الجنة.**[1]

«حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام از رسول خدا روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: چون در شب معراج مرا به سوی آسمان بردند به جائی رسیدم که میان من و پروردگار من هیچ حجاب و فاصله‌ای نبود. نه در آنجا فرشته مقرّبی و نه پیامبر مرسلی بود. چیزی از خدا در آنجا نخواستم

---

[1] «بحار الانوار» ج ۹ ص ۷۶.

مگر آنکه بهتر از آن را به من عنایت نمود در آن هنگام در خاطرم آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ گذشت. عرض کردم: بار پروردگار من مرا منذر و دعوت کننده به دین و شریعتت قرار دادی، هادی و راهنمای این امّت کیست؟ خطاب رسید: ای محمّد راهبر و راهنما علی بن أبی‌طالب است، او امام و پیشوای راه یافتگان و متّقیّان و آیه و علامت هدایت شدگان و سر خیل جمعیّت نشانداران از خوب چهرگان به نور خدا در روز بازپسین است که آنان از امّت تو را رهبری نموده و به رحمت من داخل در بهشت خواهد نمود».

و حاکم حسکانی با سلسله سند خود از سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت کرده است که: قال: قال رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم: **لیلة اسری بی ما سالت ربی شیئا الا اعطانیه [و] سمعت منادیا من خلفی یقول: یا محمد** ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. **قلت: انا المنذر فمن الهادی؟ قال: علی الهادی المهتدی القائد**

امتك الى جنتى غراء محجلين برحمتى[1]. «رسول خدا فرمود: شبى كه مرا به معراج بردند هر چه از خداى خود طلب كردم به من عطا فرمود و شنيدم كه كسى از پشت سر من مرا صدا مى‌زد و مى‌گفت: اى محمّد تو منذر هستى و براى هر امّتى يك راهنمائى است. من گفتم: من دعوت كننده و منذر هستم راهبر و راهنما كيست؟ گفت: آن على بن أبيطالب

است كه او هادى و مهتدى است يعنى راهبر و راه رفته اوست كه امّت تو را به سمت بهشت من مى‌رساند. و امّت تو سپيد چهره و نورانى صورت با علائم و نشان‌هاى توحيد به رحمت من خواهند پيوست».

و از اين جاست كه ابو نعيم اصفهانى با سه طريق از حذيفة بن اليمان روايت كرده است كه: قال: قال النبى صلى اللَه عليه و آله و سلم: **ان تستخلفوا عليا ـ و ما اراكم فاعلين ـ تجدوه هاديا مهديا يحملكم على المحجة البيضاء**[2]. «حضرت رسول خدا فرمود: اگر

---

[1] «شواهد التنزيل» ج ١ ص ٢٩٦.

[2] «مناقب» ابن شهرآشوب ج ١ ص ٥٦٧، و «بحار الانوار» ج ٩ ص ٧٥ نقلًا

پس از من علی بن أبی‌طالب را به خلافت قبول کنید ـ و من شما را چنین مردمی نمی‌بینم که بگذارید او خلیفه مسلمین گردد ـ او را راهبر و راهرو خواهید یافت که شما را در راه مستقیم و روشن سیر دهد».

و این روایت را ابو الفتوح در تفسیر خود روایت نموده است و سپس گفته است: در اینجا اشارتی است و در آن اشارت برای تو بشارتی است و آن اینکه رسول خدا علی بن أبی‌طالب را هادی و مهدی گفته است و از طرفی (چون می‌دانیم طبق آیه ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾) امام اوّل هادی و امام آخر هم که مهدی است و در این صورت نجات برای تو مسلّم است چون رسول خدا فرموده است: **لن تهلك الرعية و ان كانت ظالمة مسيئة اذا كانت الولاة هادية مهدية.**

«رعیّت و توده مردم گرچه ستمکار و بد عمل باشند هیچ‌گاه به هلاکت نخواهند افتاد مادامی که رهبران و زمامداران امور، خود راه یافته و راهبر باشند».

ندیده‌ای که شاعر چه خوب سروده است:

عن المناقب.

این بیت‌ها از کمیت، شاعر اهل بیت است و او شیعی مذهب بوده است و از این اندوه می‌خورد که حقّ آل محمّد را دیگران غصب کرده و منحصر در خود نموده‌اند و اشاره به ظهور قائم آل محمّد می‌کند که در آن زمان که عدل محض سراسر جهان را فرا گیرد گوسفند از گرگ نمی‌ترسد و گرگ نیز به گوسفند تعدّی و تجاوز نمی‌کند و معنی شعر چنین می‌شود: «در وقت حکومت آل محمّد در کنار حوض های

رحمت و عدل، گرگ تیره رنگ و گوسفند بچّه دار با کمال آرامش و امان در برابر هم ایستاده و آب می‌خورند. نه گوسفند از گرگ می‌هراسد و نه برای گرگ جرأت تعدّی و تجاوز است. آری وقتی که پیشوا و رئیس راست و درست باشد رعیّت و توده جمعیّت راه به را کمال و آرامش و عدل و انصاف رهبری خواهد نمود».

و از اینجاست که زَرقاء کوفیّه اعلان به عدل أمیرالمؤمنین علیه السّلام در برابر معاویة بن أبی‌سفیان می‌کند و به آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ استهشاد می‌کند. حاکم حسکانی با اسناد خود از عبد اللَه بن عامر روایت کرده است که او گفت: ازِعِجَتِ الزَّرْقَاءُ الكُوفِيَّة إِلَى مُعاوِيَة فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قالَ لَها مُعاوِيَة: مَا تَقُولِينَ فِی مَوْلَی المؤمِنِينَ عَلیَّ؟ فَأَنشَأت تَقُولُ:

فَقالَ لَها مُعاوِية: كَيفَ غَرَرْتِ فِيهِ هَذِهِ الغَرِيرَة؟

فَقَالَت: سَمِعْتُ اللَهَ يَقُولُ فِی كِتابِهِ لَنبِيِّهِ: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ الْمُنذِرُ رَسُولُ اللَهِ وَ الهَادِی عَلِیٌّ وَلِیُّ

اللَهِ.[1]

«زرقاء را که یک زن از اهل کوفه به سوی معاویه بردند، چون بر او داخل شد معاویه گفت: در حقّ علی مولای مؤمنان رأیت چیست؟ زرقاء دو بیت شعر انشاء نمود و مُفاد آن این است: «درود و رحمت خدا بر آن قبری باد که نور، آن را در خود فرا گرفت و در آن قبر، عدالت نیز مدفون شد. آن کسی که با عدالت و ایمان هم سوگند شد و با آنها معاهده کرد که پیوسته با آنها قرین باشد و بنابراین پیوسته با عدل و ایمان قرین و ملازم شد». معاویه به او گفت: این گونه مدائح را درباره او از کجا یافتی؟ زرقاء گفت: از خدا شنیدم که در کتاب خود که بر پیغمبرش فرستاد گفت: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ منذر رسول خدا و هادی علیّ بن أبی‌طالب ولی خداست».

و همچنین در وقتی که قیس بن سعد بن عباده در مدینه هنگام سفر معاویه بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السّلام با او روبرو شد و مطالبی تند

---

[1] «شواهد التنزیل» ج ۱، ص ۳۰۲.

بين طرفين

ردّ و بدل شد از جمله مناقبی را که قیس بن سعد درباره أمیر المؤمنین به معاویه می‌گوید استشهاد به آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ است که قیس می‌گوید در شأن أمیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شده است.[1]

روایات داله بر اینکه مراد از هادی عموم ائمّه اهل بیت «علیهم السلام» می‌باشند

طبقه هشتم ـ روایاتی است که دلالت دارد بر آنکه مراد از هادی تنها أمیرالمؤمنین علیه السّلام نیستند بلکه ائمّه اهل بیت علیهم السّلام یکی پس از دیگری مصداق برای عنوان هادی می‌باشند. و این روایات به دو دسته تقسیم می‌شوند.

دسته اوّل ـ روایاتی است که می‌فهماند قرآن مجید درباره شخصی بخصوصه نازل نشده است زیرا در این صورت به مرگ آن شخص قرآن مجید یا آن آیه از آن نیز می‌مرده است. و چون کتاب خدا همواره زنده است لذا برای آیات آن همیشه مصداق زنده و گویا باید وجود

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۳۶ حدیث چهاردهم نقلًا عن سلیم بن قیس هلالی کوفی، و «تفسیر برهان» ج ۱، ص ۵۱۹.

داشته باشد. سیّد بحرانی و مجلسی از «تفسیر عیّاشی» از عبد الرحیم قصیر روایت کرده‌اند که: قَالَ: كُنتُ يَوماً بينَ الايّامِ عِندَ أبی جعفَرٍ علیه السّلام فَقالَ: **يا عَبدَ الرَّحيم،** قُلْتُ: لَبَّيْكَ، قالَ: **قَوْلُهُ** ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ **قالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَه عليهِ وَ آلهِ وَ سلَّم: انَا المُنذِرُ وَ عَلِيٌّ الهادی، مَنِ الهادی إلی اليَومِ**[1]**؟** فَسَكَتُ طَويلًا ثُمَّ رَفَعْتُ رَأسی فَقُلْتُ: جِعِلْتُ فِداكَ هِیَ فِيكُمْ تَوارَثُونَها رَجُلٌ فَرَجُلٌ حَتَّی انْتَهَت إلَيكَ فَأنتَ جُعِلْتُ فِداكَ الهادی. قالَ: **صَدَقْتَ يا عَبْدَ الرَّحِيمِ إنَّ القُرآنَ لَا يَمُوتُ وَ الايَة حَيَّة لَا تَمُوتُ فَلَوْ كَانَتِ الاية فِی الاقوامِ مَاتُوا فَمَاتَ القُرآنَ وَ لَكِن هِیَ جَارِيَة فِی الباقِينَ كَما جَرَتْ فِی الماضِينَ.** وَ قَالَ عَبدُ الرَّحِيمِ: قالَ أبو عَبداللَهِ عليه السّلام: **إنَّ القُرآنَ حَیٌّ لَمْ يَمُتْ وَ إنَّهُ يَجری كَما يَجرِی اللَّيْلُ وَ النَّهارُ وَ كَما يَجْرِی الشَّمْسُ وَ القَمَرُ وَ يَجْرِی عَلی آخِرِنا كَما يَجْرِی عَلی أَوَّلِنَا.**[2]

---

[1] در «تفسیر برهان» لفظ الی را آورده است، و در «غایة المرام» نیز آورده لکن در «بحار الانوار» مجلسی نیاورده است

[2] «غایة المرام» ص ۲۳۷ حدیث شانزدهم و «تفسیر برهان» ج ۱، ص ۵۱۹ و «بحار الانوار» ج ۹، ص ۷۶.

«عبد الرحیم قصیر گوید: من روزی از روزها نزد حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام بودم. آن حضرت فرمود: ای عبد الرحیم! عرض کردم: بلی، فرمود: در آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ رسول خدا فرموده است مراد از منذر من هستم و

مراد از هادی علی است، امروز هادی کیست؟

عبد الرحیم می‌گوید: من مدّتی سکوت طولانی نمودم و سپس سر خود را بالا نموده عرض کردم: فدایت شوم آیه مزبور درباره شماست و آن‌را یک یک از پدران شما به ارث بردند تا نوبت به شما رسیده است؛ فدایت شوم امروز هادی و راهنمای امّت شما هستید.

حضرت فرمود: راست گفتی ای عبد الرحیم، قرآن کریم هیچ گاه نمی‌میرد و آیه قرآن همیشه زنده است و نمی‌میرد. اگر آیه‌ای از قرآن اختصاص به گروهی مخصوص داشته باشد و آنها بمیرند قرآن مرده است ولیکن قرآن همانطور که درباره افراد گذشته منطبق و جاری می‌شده است درباره افراد آینده نیز صادق و منطبق خواهد شد. عبد الرحیم می‌گوید: من از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: قرآن همواره زنده و جاودان است و أبداً مرگ ندارد و مانند شب و روز و ماه و خورشید که پیوسته در حرکت و گردشند قرآن نیز دائماً در گردش و جریان است و همان‌طور که بسیاری از

آیات بر سابقین و اوّلین از ما صادق و منطبق می‌شده است بر آخرین و لاحقین از ما جاری و صادق خواهد شد».

و محمّد بن یعقوب کلینی در «کافی» با سند خود از أبو بصیر روایت می‌کند قالَ: قُلتُ لابِیعَبداللَهِ علیه السّلام: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ فقالَ: **رَسُولُ اللَهِ المُنذِرُ وَ عَلِیٌّ الهادی. یا ابا مُحَمَّدٍ هَل مِن هادٍ الیَومَ؟** قُلتَ: بَلی جُعِلْتُ فِداكَ مَا زالَ مِنكُم هادٍ بَعْدَ هادٍ حَتَّی دُفِعَتْ إلَیكَ. فَقالَ: **رَحِمَكَ اللَهُ یا ابا مُحَمَّدٍ لَوْ كَانَتْ إذا نَزَلتْ آیة علی رَجُلٍ ثُمَّ ماتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ ماتَتِالایة مات الكِتابُ، وَ لَكِنَّهُ حَیٌّ یَجری فَیَمَن بَقِیَ كَما جَرَی فِیمَن مَضی**[1].

«أبو بصیر گوید: خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: تفسیر آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ چیست؟ حضرت فرمود: مراد از منذر رسول خداست و مراد از هادی علی است. حضرت فرمود: ای أبا محمّد آیا در امروز نیز راهنما و راهبری

---

[1] «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۹۲، و در «تفسیر برهان» ج ۱، ص ۵۱۸ و در «غایة المرام» ص ۲۳۵ حدیث سوّم مکرّر آورده است.

هست؟ گفتم: فدایت شوم همیشه در میان شما خاندان راهنما و راهبری پس از راهنما بوده است تا این زمان که منصب رهبری به شما محوّل شده است. حضرت فرمود: ای ابا محمّد خدا را تو را رحمت کند راست گفتی، اگر آیه‌ای از قرآن در شأن مردی بخصوص

فرود آید و سپس آن مرد بمیرد آیه قرآن مرده و کتاب خدا را مرگ فرا گرفته است، و لیکن قرآن زنده است و در افراد آینده جاری و منطبق می‌شود به همان قسمی که در افراد گذشته منطبق و جاری می‌شده است».

دسته دوّم ـ روایاتی است که بدون استشهاد به تطبیق آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ بر أئمّه طاهرین به عنوان جَرِیْ و تطبیق و استدلال به حیات قرآن، مستقیماً ائمّه علیهم السّلام را مصداق عنوان هادی قرار می‌دهد.

أبو الحسن محمّد بن احمد بن علیّ بن شاذان فقیه از طریق عامّه با اسناد خود از عبد اللَه بن عمر روایت کرده است که قالَ: قالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَه علیه و آله و سلّم: **بِي انذِرتُمْ وَ بِعَلِي بنِ أبيطالبِ اهْتَدَيْتُمْ. وَ قَرَأ:** ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. **و بِالحَسَنِ أُعطيتُمُ الإحسانَ وَ بِالحُسَينِ تَسْعَدُونَ وَ بِهِ تَشقُونَ. أَلا وَ إنَّ الحُسينَ بابٌ مِن أبوابِ الجَنَّة مَن عَانَدَهُ حَرَّمَ اللَهُ عَلَيْهِ**

رِيحَ الجَنَّة.[1]

«عبد اللَه بن عمر گفته است كه: رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم فرمود: به واسطه من شما امّت به سوى خدا دعوت شديد و از عذاب خدا در بيم و هراس افتاديد، و به واسطه علىّ بن أبى‌طالب راه را پيدا كرديد و در صراط مستقيم به سوى خدا حركت كرديد. آنگاه رسول خدا براى استشهاد كلام خود به آيه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ تمسّک جُست و سپس فرمود: به واسطه حَسَن مورد احسان و عنايت خدا واقع شديد، و به واسطه حسين سعادتمند يا شقى خواهيد شد. اى مردم آگاه باشيد كه حسين درى است از درهاى بهشت، هر كس با او دشمنى كند خداوند بوى بهشت را به مشام جان او نخواهد رسانيد».

و عيّاشى از مَسعده بن صدقه از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از جدّش عليهم السّلام روايت كرده است كه قَالَ: **قالَ أمير المؤمنين عليه السّلام: فينا نَزَلَتْ هَذِهِ الايَة** ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. **فَقالَ**

---

[1] «غاية المرام» ص ۲۳۵ حديث ششم، و «تفسير برهان» ج ۱، ص ۵۱۹.

رَسولُ اللَهِ صَلَّى اللَه عليه وَ آلهِ وَ سلَّم: أَنَا المُنذِرُ وَ أنتَ الهادى يا عَلِيُّ فَمِنّا الهادى و النَّجاة وَ السَّعادَة إلى يَومِ القِيامَة.[1] «أمير المؤمنين عليه السّلام فرمودند: آيه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ درباره ما نازل شده است و رسول خدا فرمود: من منذر هستم و تو اى على راهبر و راهنمائى و همواره تا روز قيامت راهبر و سعادت و نجات مردم از

ميان ما خواهد بود.

خطبه پيامبر اكرم (ص) در تمسّک به ثقلين

شيخ صدوق محمّد بن علىّ ابن بابويه قمّى با اسناد خود از حسين بن يزيد بن عبد على از عبد اللَه بن حسن از پدرش از حضرت امام حسن عليه السّلام روايت كرده است كه روزى حضرت رسول اكرم صلّى اللَه عليه و آله و سلّم در ميان مردم خطبه خواندند و بعد از حمد و ثناى خدا گفتند: اى مردم! گويا زمان مرگ من نزديک شده و بايد دعوت حقّ را اجابت كنم، **وَ إِنى تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللَهِ وَ**

---

[1] «تفسير برهان» ج ۱، ص ۵۱۹.

عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، أَما إن تَمَسَّكُتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا، فَتَعَلَّمُوا مِنْهُم وَ لَا تُعَلِّمُوهُم فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنكُمْ. لَا تَخْلُو الارضُ مِنْهُمْ وَ لَوْ خَلَتْ لانْساخَتْ بِأَهْلِها. «و من در میان شما دو چیز پر اهمیّت و گران قیمت باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند. ای مردم تا وقتی که شما به آن دو تمسّک جستید ابداً گمراه نخواهید شد. شما از اهل بیت من دانش را بیاموزید و به آنها چیزی یاد ندهید و تعلیم نکنید، آنها از شما داناترند. هیچ‌گاه زمین از آنها خالی نخواهد بود، و اگر فرضاً خالی شود تمام اهل خود را در کام خود فرو خواهد کشید». و سپس فرمود:

اللَهُمَّ إنِّ أعْلَمُ أنَّ العِلْمَ لَا يَبِيدُ وَ لَا يَنْقَطِعُ وَ أنَّكَ لَا تُخْلِى الارضَ مِن حُجَّة لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظاهِرٍ لَيْسَ بِالمُطاعِ أَوْ خائِفٌ مُغْمُورٍ كَيلا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَ لَا تَضِلَّ أولِياؤكَ بَعْدَ إذ هَدَيْتَهُمْ أُولَئِكَ الاقَلُّونَ عَدَداً الَاعظَمُونَ قَدْراً عِندَ اللَهِ.

«بار پروردگارا من می‌دانم که هیچ‌گاه عِلم خراب و نابود نخواهد شد و هیچ‌گاه تو زمین را از حجّت خالی نخواهی گذارد یا حجّت ظاهری که

مردم فرمان او را نپذیرند یا حجّت باطنی که پیوسته در غیبت و خوف بسر برد برای آنکه حجّت تو باطل نگردد و اولیای تو از بندگانت گم و گمراه نشوند و پس از هدایت، بی مربّی و سرپرست نمانند، چقدر تعداد آنها کم و قدر و منزلت آنها در نزد خدا بزرگ است».

چون خطبه تمام شد و از منبر به زیر آمد عرض کردم: ای رسول خدا مگر تو حجّت خدا بر جمیع بندگان او نیستی؟ فرمود: ای حَسَن خدا می‌گوید: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ **فَأَنَا المُنذِرُ وَ عَلِيٌّ الهَادی.** «ای پیغمبر تو اعلان کننده به توحید و به شریعت خدا هستی و برای هر جمعیّتی رهبر و راهنمائی خواهد بود. من دعوت کننده به خدا و ترساننده از عذاب او هستم، و علیّ بن أبی‌طالب رهبر و راهنماست. من گفتم: ای رسول خدا شما گفتید هیچ‌گاه زمین از حجّت تهی

نخواهد شد. حضرت فرمود: بله، علیّ بن أبی‌طالب حجّت خدا بر خلق و امام است بعد از من و پس از او حجّت و امام تو هستی، و حجّت و امام و جانشین بعد از تو حسین است. و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که از صُلب حسین فرزندی خارج شود که نام او علی هم نام جدّش خواهد بود، چون حسین از دنیا برود علی فرزندش بر منصب امامت بنشیند و او حجّت و امام مردم بعد از پدرش خواهد بود و از صلب علی فرزندی برون آید که هم اسم من است و از همه مردم به من شبیه‌تر است، عِلم او عِلم من است و حُکم او حُکم من است، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند فرزندی را از صلب محمّد بیرون آورد که اسمش جعفر است از همه مردم راستگوتر و راست کردارتر، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب جعفر فرزندی خارج کند که اسمش موسی است هم نام موسی بن عمران، مقام عبودیّت او از همه مردم شدیدتر است، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب

موسی فرزندی خارج کند که نامش علی است، معدن عِلم و محلّ حکمت است، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود خداوند از صلب علی فرزندی بیرون آورد به نام محمّد ، او امام و حجّت بعد از پدرش خواهد بود خداوند از صلب محمّد فرزندی خارج کند که نامش علی است، او امام و حجّت خدا بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب علی فرزندی پدید آورد که نامش حسن است، او امام و حجّت خدا بعد از پدرش خواهد بود و خداوند از صلب حسن به وجود آورد قائم آل محمّد را، او امام و حجّت بر شیعیان و روشن کننده نور معرفت در دل دوستان و اولیای خود خواهد بود، غیبتی خواهد نمود که کسی او را نمی‌بیند، جمعیّت بسیاری از تمسّک به او بر می‌گردند و جمعیّت دیگری بر امامت او استوار می‌مانند، می‌گویند: وعده ظهور کِی خواهد بود اگر شما راست می‌گوئید. **وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الدُّنيا إِلّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطوَّلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ اليَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ قائِمُنا فَيَمْلأ الارضَ قِسْطاً وَ عَدلًا كَما مُلِئتُ ظُلماً وَ جَوراً، فَلَا تَخلُوا الارضُ مِنكُمْ، أعطاكُمُ**

اللَهُ عِلمی وَ فَهْمِی، وَ لَقَدْ دَعَوْتَ اللَهَ تَبَارَكَ وَ تَعالیَ أَن يَجْعَلَ العِلْمَ وَ الفِقْهَ فی عَقِبی وَ عَقِبِ عَقِبی وَ فی زَرْعی وَ زَرْعِ زَرْعی.[1]

و اگر از مدّت عمر دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز خداوند آن روز را به قدری طولانی خواهد کرد تا به قدری که قائم ما ظهور کند و جهان را پس از ظلم و جور به عدل و داد مبدّل سازد. زمین از شما حجّتهای الهیّه خالی نخواهد ماند، خداوند عِلم من و درایت مرا به شما عنایت کرده است. من از خدا خواستهام که عِلم و فَهم را در اولاد من و اولاد اولاد من قرار دهد، و در کِشت من و کِشته حاصله از کشت من بنهد».

باری این حدیث شریف حاوی نکاتی است که باید اجمالًا در هر یک از آنها دقّت نمود.

تواتر حدیث ثقلین

نکته اوّل بیان ثقلین یعنی کتاب خدا و اهل بیت رسول خداست که عدم ضلالت و گمراهی را

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۳٦، حدیث یازدهم، و «تفسیر برهان» ج ۱، ص ۵۱۷ و ص ۵۱۸

رسول خدا مرهون به عمل و تمسّک به هر دو از آنها دانسته است. این حدیث از روایات متواتره است که متجاوز از سی نفر از اصحاب پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم آن را روایت نموده‌اند و گذشته از علمای بزرگ شیعه و مصنّفات معتبره آنها بیش از دویست نفر از علمای بزرگ اهل سنّت آن‌را با الفاظ مختلف روایت نموده[1] و در متجاوز از پانصد کتاب از کتب معتبره آنان آمده است.[2]

آیة اللَه علّامه میر حامد حسین لکهنوی هندی نیشابوری رضوان اللَه علیه جلد دوازدهم از «عبقات الانوار» را به بحث در پیرامون این حدیث اختصاص داده و آن را به دو جزء تقسیم کرده و جزء اوّل را اختصاص به بحث از سند حدیث و جزء دوّم را اختصاص به بحث در دلالت آن داده است.[3] و میرزا نجم الدّین شریف عسگری کتابی مستقلّ به نام

---

[1] این عبارات را در مقدّمه طبع «عبقات» در جزء اوّل از جلد دوازدهم در قسمت اوّل مقابل صفحه اوّل آورده است.

[2] فهرست مآخذ سند حدیث ثقلین از ص ۱۱۶۵ تا ۱۱۸۸ از ضمیمه طبع جلد آخر از جلد دوازدهم «عبقات الانوار».

[3] مجموع این دو جزء را که جلد دوازدهم را تشکیل می‌دهد مؤسّسه نشر نفائس مخطوطات اصفهان در شش مجلّد به طبع رسانیده است.

«محمّد و علیٌّ و حدیث الثقلین و حدیث السفینة» از مصادر عامّه درباره این حدیث و حدیث سفینه تألیف نموده است و ما در آینده مفصّلًا راجع به این حدیث بحث خواهیم نمود ان شاء اللَه تعالی.

نکته دوّم آن است که رسول خدا می‌فرماید: شما به اهل بیت من چیزی یاد

ندهید زیرا که آنها از شما داناترند **لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنكُمْ.** این جمله حدیث را از رسول خدا بسیاری از علماء عامّه و خاصّه نقل کرده‌اند و ما در ص ۲۱ از ج ۳ «امام شناسی» از جابربن عبد اللَه انصاری نقل کردیم. و اگر این جمله حضرت را ضمیمه کنیم با جمله دیگری که حضرت امام حسن علیه السّلام ضمن خطبه خود از آن حضرت روایت می‌کند استفاده امامت و رهبری أئمّه اطهار خواهد شد، و آن جمله این است که می‌گوید: **وَ قَدْ سَمِعَتْ هَذِهِ الامَّة جَدِّی صَلَّی اللَه علیه و آله و سلّم یَقُولُ: مَا وَلَّتْ امَّة أَمْرَها رَجُلًا وَ فِیهِمْ مَن هُوَ أَعْلَمُ مِنهُ إِلّا لَم یَزَل یَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفالًا حَتَّی یَرْجِعُوا إِلی مَا تَرَکُوهُ.**[1] و «به تحقیق که این امّت از جدّ من رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شنیده است که می‌فرمود: هیچ طایفه و گروهی امور اجتماعی و شئون دیگر خود را

---

[1] «ینابیع المودّة» ص ٤٨٢ باب نَودَم. و در «غایة المرام» ص ۲۹۸ در تحت عنوان حدیث بیست و ششم ضمن خطبه حضرت امام حسن علیه السّلام در موقع بیعت با معاویه ذکر کرده و با سند دیگر مختصر این خطبه را در ص ۲۹۸ و ص ۲۹۹ در تحت عنوان حدیث بیست و هفتم بیان کرده و در سطر ۱۵ عین آن عبارت حضرت را راجع به ولایت امّت ذکر کرده است.

به مردی نمی‌سپارند که از او در میان آن گروه داناتر هم بوده باشد مگر آنکه روز به‌روز امور آنها رو به فساد و خرابی خواهد رفت الّا آنکه از عمل خود برگردند و شخص اعلم را برای رسیدگی و سرپرستی امور خود قرار دهند».

از ضمیمه نمودن این دو جمله از رسول خدا استفاده می‌شود که حتماً باید ائمّه طاهرین علیهم السّلام رهبری تمام شئون مردم را بدون استثناء چه در امور معاشی و سیاست مُدُن و تدبیر منزل و چه در امور معاد و چه در امور معارف و علوم دینی متکفّل گردند زیرا اوّلًا به طور اطلاق أعلمیّت آنها را بیان فرموده و این، حکم صغرای قضیّه را دارد. و ثانیاً زعامت فرد اعلم را لازم شمرده و این، حکم کبرای قضیّه را دارد و نتیجه، زعامت آنان است به طور دوام و اطلاق.

خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در علم خاندان نبوت

حضرت مولی الموحّدین أمیر المؤمنین علیه السّلام در «نهج البلاغة» در ضمن خطبه ۱۴۲

می‌فرماید: **أَينَ الَّذين زَعَمُوا أَنَّهُمْ الرّاسِخُونَ فِى العِلْمِ دُونَنا كَذِباً وَ بَغْياً عَلَيْنا أن رَفَعَنا اللَهُ وَ وَضَعَهُمْ، وَ اعْطاناً وَ حَرَمَهُمْ، وَ أدْخَلنَا وَ أَخْرَجَهُمْ، بنا يُسْتَعطَى الهُدى وَ يُسْتَجلَى العَمى. إنَّ الائِمَّة مِن قُريشٍ غُرِسُوا فِى هَذَا البَطْنِ مِن هاشِمٍ، لا تَصْلُحُ عَلى سِواهُمْ**

وَ لَا تَصْلُحُ الوُلاة مِن غَيْرِهِمْ[1] «کجا هستند کسانی که از روی دروغ و دشمنی با ما ادّعا می‌کنند که آنان استواران در عِلمَند؟ در حالی که خداوند درجه و منزلت ما را بلند نموده و مقام آنها را پست قرار داده است، و از نعمتهای علوم و معارف خود ما را بهره‌مند فرموده و آنها را محروم کرده است، و در ایمان و توحید و درجات قرب، ما را داخل کرده و آنان را خارج نموده است. به واسطه ماست که هدایت در میان افراد بشر قسمت می‌شود و هر کس بهره خود را از آن در می‌یابد، و به واسطه ماست که روشنائی چشم و نور باطن در دل مردم ظهور می‌کند و هر کس می‌تواند پرده‌های ظلمات جهل را پس زده و به نور بصیرت دیدگانش روشن گردد. پیشوایان و رهبران اجتماع پیوسته از طایفه قریش بوده و در آل محمّد از طایفه بنی هاشم قرار داده شده‌اند. امامت و رهبری برای غیر آنان سزاوار نیست و جایز نیست که حکمفرمایان امّت از غیر آنها بوده باشند».

---

[1] «نهج البلاغة» جزء اوّل، ص ٢٦٢.

و در خطبه ۱۴۵ می‌فرماید: **وَ اعْلَمُوا أَنَّكُم لَن تَعْرِفُوا الرُّشدَ حَتَّى تَعْرِفوا الَّذى تَرَكَهُ، وَ لَنْ تَأخُذُوا بِمِيثاقِ الكِتابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذى نَقَضَهُ، وَ لَنْ تُمَسِّكُوا بِهِ حَتّى تَعْرِفُوا الَّذى نَبَذَهُ، فَالتَمِسُوا ذَلِكَ مِن عِندِ أهلِهِ فَإنَّهُمْ عَيْشُ العِلْمِ وَ مَوْتُ الجَهْلِ، هُمُ الَّذينَ يُخْبِرُكُم حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَن بَاطِنِهِمْ لَا يُخالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلُفُونَ فِيهِ، فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ.**[1]

«و بدانید که هرگز راه مستقیم و سعادت را نخواهید شناخت مگر آنکه بشناسید کسی را که آن راه را ترک کرده است تا از فعل او تبرّی جوئید و به ضدّ آن که راه حقّ است بگرائید، و هیچ‌گاه عهد و پیمان قرآن کریم را بر ذمّه و عهده خود قرار نمی‌دهید مگر آنکه بشناسید کسی را که آن‌را نقض کرده و درهم شکسته است، و در عمل به قرآن کریم ثابت قدم و استوار نمی‌شوید و به آن چنگ نمی‌زنید و متمسّک نمی‌گردید مگر آنکه بشناسید کسی را که

[1] «نهج البلاغة» خطبه ۱۴۵ جزء اوّل ص ۲۶۷، و «ینابیع المودّة» ص ۴۴۶.

آن‌را از درجه اعتبار ساقط کرده و عملًا به دور انداخته است (یعنی یکی از شرائط فهم کتاب خدا و تمامیّت درجه معرفت به آن شناختن مخالفان قرآن و منکران آن است، و تا أئمّه ضلال شناخته نشوند و از قول و

فعل آنان تبرّی پیدا نشود تمسّک به قرآن کریم و به واقعیّت ائمّه حقّ حاصل نخواهد شد). بنابراین راه سعادت و ادراک معانی راقیه کتاب خدا و تمسّک به قرآن کریم را از نزد اهلش بجوئید و از آنها طلب کنید (و آنها امامان از اهل بیت هستند) که حقیقت دانش و حیات عرفانند، و مرگ جهل و فقدان نادانی. آنان کسانی هستند که حکم آنها در ظاهر حاکی و کاشف از علوم و دانش آنها در باطن است، و سکوت عمیق آنها کاشف از گویائی روح و جان آنها به اسرار جهان آفرینش و رموز عالم ملک و ملکوت است، و ظاهر ایشان که همان سیمای عبودیّت و روح خضوع و آیه خشوع است حاکی از باطن ایشان که همان حال طمأنینه و سکینه و اتّصاف به کمالات قدسیّه و معارف ربوبیّه است خواهد بود. آنان در امر دین مخالفت نمی‌ورزند و با یکدیگر اختلاف ندارند، دین در میان آنها گواهی است صادق و خاموشی است ناطق (که به واسطه عمل آنها به دین و تمرکز یافتن معنی و روح دین در کانون نفوس آنها بهترین گواه راستین بر واقعیّت آنهاست، و پیاده شدن اسرار دین در دل و جوارح آنان بهترین شاهد عملی با لب

بسته و دل گویا برحقیقت آنهاست)».

صفات امام در دعای روز عرفه حضرت سجاد علیه السّلام

و حضرت سیّد السّاجدین و زین العابدین علیه السّلام در ضمن دعای روز عرفه که چهل و هفتمین دعا از «صحیفه کامله» است عرض می‌کند:

اللَهُمَّ إنَّكَ ايَّدْتَ دينَكَ فی كُلِّ اوانٍ بإمامٍ اقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبادِكَ وَ مَناراً فی بِلَادِكَ بَعْدَ أن وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ الذَّريعَة الَی رِضْوَانِكَ، وَ افْتَرَضْتَ طاعَتَهُ وَ حَذَّرْتَ مَعْصِيتَهُ، وَ امَرْتَ بِامْتِثَالِ امْرِهِ وَ الإنتهاءِ عِندَ نَهْيِهِ، وَ الّا يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَ لَا يَتَأَخَّرَ عنه مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَة اللّائذينَ وَ كَهْفُ المُؤمِنِينَ وَ عُرْوَة المُتَمَسِّكِينَ وَ بَهاءُ العالَمِينَ.

«بار پروردگارا تو در هر زمانی دین خود را به امامی از امامها تقویت و تأیید نمودی، آن امامی که او را به عنوان نشانه و علامت برای بندگان خود معرّفی کردی و کانون نور و هدایت را در میان افراد بشر در وادی جهل و ظلمت قرار دادی بعد از آنکه رشته دل و اتّصال باطن او را به رشته مقام جمال و

جلال خود متّصل فرمودی و او را وسیله مقام رضای خود در میان مردم معیّن کردی، و اطاعت از او را واجب و لازم شمردی، و مخالفت و سرپیچی از نهی او را حرام فرمودی، و بندگان خود را امر کردی که اوامر او را بپذیرند و امتثال کنند، و از نواهی او اجتناب ورزند، و هیچ‌کس از مردم و افراد امّت از او در هر امری از امور جلو نیفتد، و خود را بر او مقدّم نکند، و

هیچ فردی از او تخلّف نورزد، و در فرمانبری از اوامر و اتّصال با او عقب نیفتد. بنابراین آن امام موجب مصونیّت و حفظ پناه آورندگان از شرور و موانع و آفات دنیوی و اخروی و پناه‌گاه و ملجأ و ملاذ مؤمنان، و دست‌اویز محکم گروندگان، و نور و بَهاء و عظمت اهل عالم خواهد بود».

مرحوم سیّد علی خان کبیر در شرح این فقره از دعا از شرح «صحیفه کامله سجّادیّه» مطالبی نفیس آورده ما مختصر آن‌را نقل می‌کنیم: حضرت علیّ بن الحسین علیهما السلام در این فقرات مقام امام را به چهار صفت توصیف نموده است:

اوّل: **عِصْمَة اللّائذینَ** یعنی برای امام هیچ دافع و مانعی نیست که پناه آورندگان به سوی خود را در راه مستقیم رهبری کند و از ورطه هلاک در جانب افراط و تفریط حفظ نماید.

دوّم: **کَهْفُ المؤمنِین** یعنی ملجأ و پناه تمام مؤمنان است، کسانی که در حوادث واقعه و در شبهات وارده به او روی آورند و چاره رهائی از ظلمات نفس امّاره و مهالک را از او بجویند.

سوّم: **عُرْوَة المُتَمَسِّكِينَ** یعنی افرادی را که به او تمسّک نمایند و از اوامر او پیروی کنند و به آثار او تأسّی نموده و از نواهی او اجتناب ورزند از وقوع و فرو افتادن در چاه‌های مهلکه، و سقوط در نقمت و بُعد برهاند.

چهارم: **بَهاءُ العالَمینَ** یعنی نظام امور جهان و طراوت و زیبائی مناظر عالم به او بسته است. چون مردم همگی به سیره و روش او رفتار می‌کنند و به دین جهت میزان عدل، استوار، و ترازوی انصاف، برقرار، و ستونهای حقّ و معدلت در میان آنها بر پا می‌گردد.

و این دعا که دلالت بر لزوم امام در هر زمانی از ازمنه دارد طبق حکم عقل و نقل است. امّا دلیل عقلی آنکه انسان در دنیا افرادی دارد که باید با یکدیگر به نحو تعاون و اجتماع زیست کنند و با پدید آمدن تمدّن و اجتماع طبعاً بین افراد اصطکاک و تزاحم به وجود خواهد آمد، برای آنکه جلب منافع و دفع ضرر و حسّ استخدام از غرائز و جِبلیّات بشر است، هر کس دوست دارد به تمام لذائذ و مشتَهیات خود برسد و از هر گونه مزاحمی در راه این مقصد

خشمگین می‌شود و بر علیه آن قیام و اقدام می‌نماید، بنابراین نزاع و تشاجر و مخاصمات پدید می‌آید و منجرّ به قتل و غارت و

خرابی عمران و قطع نسل و اختلال نظام خواهد شد. و در این صورت حتماً باید قانونی در میان آنها حکومت کند که معاش آنها را منظّم کند و راه صحیحی را برای زندگی در پیش پای آنان قرار دهد، و آن قانون شریعت است که امور دنیوی آنها را اصلاح می‌کند و در راه حفظ حقوق و عدم تعدّی و تجاوز و تجاسر به دیگران آنها را تربیت می‌دهد، و راهی را نیز برای وصول به خدا معیّن می‌کند و آنها را به عالم ماوراء طبیعت و مادّه متوجّه نموده و به یاد آخرت و نتیجه اعمال می‌اندازد، و کوس رحیل را به سفر سوی خدا در گوش آنان می‌نوازد، و آنها را می‌ترساند، و از راه نزدیک دعوت حقّ را به آنها ابلاغ می‌کند، و به صراط مستقیم رهبری می‌نماید.

این اساس تربیت شرعی باید به دست فرد انسانی انجام گیرد چون مباشرت فرشتگان در اداء این امر محال است و حیوانات پائین ترند از آنکه بتوانند مربّی بشر گردند. و آن فرد انسان باید به آیات و به بیّناتی از جانب خدای خود مؤیّد شود تا مردم دعوت او را بپذیرند و نوع بشر در مقابل او خاضع گردند و آن معجزه است. بنابراین در سنّت حضرت

باری تعالی شأنه العزیز ارسال چنین فردی لازم و حتمی است. و هم‌چنانکه خدا در عنایت نظام عالم از ریزش باران دریغ نمی‌کند چون زمین به باران در پرورش درختان و گیاهان و حیوانات و انسان‌ها محتاج است همین طور نظام عالم بی نیاز از امامی نیست که صلاح دنیا و آخرت را به بنی نوع خود بفهماند. آری کسی که در نظام احسن آفرینش از رویانیدن موی ابروان به جهت زیبائی نه به جهت لزوم و ضرورت مضایقه نکرده است چگونه ممکن است از فرستادن امامی که وجودش رحمة للعالمین، و معرّفی او نشانه هدایت در صراط مستقیم است خودداری کند.

بنابراین لطف و عنایت از مقام منیع خداست که چنین شخصی را ایجاد فرموده و برای دستگیری بشر در راه نفع عاجل و سلامت نفس در آخرت و خیر آجل بفرستد. این شخص خلیفه خداست در روی زمین و اوست امامی که او را برای رهبری بندگان و کانون فیض بخش و نور دهنده در میان بلاد و اقوام مقرّر فرموده است.

ضرورت وجود امام برای جامعه

در اینجا اگر این شبهه پیش آید که: این دلیل فقط دلالت بر لزوم فرستادن پیغمبر را از اجانب خدا می‌نماید که دارای شریعت و قانون باشد و خود آن پیغمبر مبیّن شریعت خود می‌باشد و دلالت بر لزوم امام را ندارد. جواب آن است که

همان طور که بشر احتیاج به پیغمبری دارد که از او استفاده شریعت و حکمت را بنماید همان‌طور نیازمند به حافظ آن شریعت الهیّه و پاسدار و کفیل و قیّم آن می‌باشد. چون برای مردم حفظ جمیع احکام شریعت و کتاب الهی مقدور نیست و علاوه کتاب هم مبیّن جمیع احکام بر وجهی که نیاز به امام را در مراجعات رفع کند نخواهد بود، چون در کتاب خدا مجمل و مفصّل، محکم و متشابه، عامّ و خاصّ، مطلق و مقیّد، ناسخ و منسوخ، و علوم باطنه و دقایق غامضه و اسرار ملکوتیّه به اندازه‌ای وجود دارد که احاطه بر معرفت آنها برای غیر پیغمبر از راه وحی یا وصیّ پیغمبر از راه افاضات غیبیّه در اذُن واعیه ممکن نیست. امام است که با روح وسیع خود قابلیّت ادراک تمام معلومات پیغمبر را دارد و آن طور که باید می‌گیرد و به مردم ابلاغ می‌کند.

و اگر کسی بگوید: با اجتهاد در کتاب خدا رفع نیازمندیها می‌شود. جواب آن است که اجتهاد ممنوع است و اگر به فرض جایز باشد در صورت ضرورت است و چون برای خدا ضرورتی معنی

ندارد پس باید امامی بفرستد که عالِم به جمیع احکام و احتیاجات بشر کما هو حقّه و حافظ قانون و قیّوم آن باشد، و این درجه و منزله برای احدی میسّر نیست مگر برای صاحب نفس قدسیّه و عقل کامل و بصیرت الهیّه و ضمیر صافی و وجدان پاک از زنگار صفات نکوهیده و کدورت نادانی و جهل تا آنکه علوم ربّانیّه در او جلوه گر گردد و اسرار غیبیّه در او منعکس شود. و لذا بعضی از اهل عرفان گفته‌اند: حقیقت نبوّت و رسالت هیچ‌گاه از بین نمی‌رود و ماهیّت و واقعیّتش در هر زمان موجود است و نسخ نمی‌گردد بلکه فقط مسمّی به اسم رسول و پیغمبر از بین می‌رود و به جهت فرود نیامدن فرشته وحی بر وجهی که بر پیغمبر ظاهر شود، و بر این اساس روایاتی از أئمّه اطهار علیهم السّلام در فرق میان نبی و رسول و مُحَدَّث وارد است. رسول کسی است که فرشته بر او ظاهر شود و با او سخن گوید، و نبی کسی است که در خواب فرشته را می‌بیند و با او تکلّم می‌کند، و چه بسا در فردی هم معنی رسالت و هم معنی نبوّت جمع می‌شود، و محدَّث کسی است که صدای فرشته را می‌شنود ولی صورت او را

نمی‌بیند. و از رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم این حدیث مشهور است که فرمود: **إنَّ فی امَّتی مُحَدَّثین مُکَلَّمِینَ** «در امّت من افرادی هستند که ملائکه پروردگار با آن‌ها سخن می‌گویند». و نیز از آن حضرت است که فرمود: **إنَّ لِلَّهِ عِباداً لَیْسُوا بِأنبیآءَ یَغْبِطُهُمُ النَّبِیُّون** «به درستی که خداوند بندگانی دارد که از پیغمبران

نیستند ولیکن پیغمبران به درجات آنها در نزد خدا غبطه می‌خورند». و امّا دلیل نقلی بر وجود امام بسیار است که از شیعه و سنّی روایت شده است.[1] الی آخر ما ذکره من الروایات.

نقش امام تنها حفظ نظام اجتماع نیست

البتّه بر ناقد بصیر و مؤمن خبیر پوشیده نیست که این نحوه از استدلال بر لزوم امام را که مبتنی بر حفظ اجتماع و تمدّن بشر و براساس رعایت حقوق و عدم تجاوز به دیگران و پیدایش مدینه فاضله بر پایه تعاون بقاء نه تنازع بقاء است بسیاری از متکلّمین اقامه نموده و به این برهان و نظیر آن خواسته‌اند مسأله لزوم نیاز به وجود امام را اثبات کنند و لیکن مقام امام از این مسؤولیّت بالاتر و وظیفه او با ارج‌تر است. در روایاتی که داریم مطالبی عجیب راجع به شخصیّت امام به چشم می‌خورد مانند آنکه حیات بشر بستگی به او دارد و اگر او نباشد زمین اهلش را در کام خود فرو می‌برد و او ریسمان خداست، و اسم اعظم، و آیت کبرای حقّ، و قوام عوالم، و والی کاخ

---

[1] «شرح صحیفه» سیّد علیخان، ص ۵۰۰

آفرینش، و مایه زندگی دلها، و اطمینان قلوب است.

و لذا اگر کسی در مقابل برهان فوق بگوید: اگر حکمای خبیر و عقلای هر ملّت قانون عدل را طبق آراء و سلیقه خود بر آن ملّت اجرا کنند و افراد را در تحت تعلیم و تربیت صحیح بر پیروی از آن قانون عادت دهند و از دوران کودکی با تلقینات روحی روحِ کودک را از دروغ و دزدی و هر گونه خیانت و جنایتی بر حذر دارند به طوری که در بعضی از کشورهائی که از خدا خبری ندارند دیده می‌شود که چقدر رعایت نظم و آداب را می‌کنند دیگر چه نیازی به امام داریم، و اگر فائده امام حفظ مردم از تعدّیات است به غیر امام هم ممکن است و تجربه نیز نشان داده است، در اینجا این نحوه از استدلال دیگر زمینه‌ای پیدا نمی‌کند.

ولی همان‌طور که ذکر شد مقام امام منحصر به حفظ عدالت و توازن در حقوق نیست بلکه امام رابطه خلق و خالق است. بشر چون در عالم طبع قدم گذارد و از نسیم عالم قدس به دور افتاد و از نفحات ربّانیّه و جلوه‌های ملکوتیّه محروم ماند در خود که

صاحب مسند این مقام است نگرانی و اضطراب مشاهده کرد خواه متمدّن باشد خواه نباشد، خواه در اجتماع زیست کند یا نکند. و بنابراین اگر فرض کنیم بشری

تنها بدون هیچ رابطه‌ای از زن و فرزند، و پدر و مادر، و خواهر و برادر، و شریک و همسایه، و حاکم و محکوم، و رئیس و مرئوس در جزیره‌ای سبز و خرّم زندگی کرده و از همه مواهب مادّیّه متمتّع شود باز این نگرانی و اضطراب در او هست، خاطرات پریشان او را رنج می‌دهد و هر لحظه که به یاد نقاط ضعف و نقصان خود می‌افتد در پریشانی واقع می‌شود، حسّ دوری از حریم امن و امان الهی که منزلگه واقعی اوست تمام نعمتهای این جزیره خرّم را بر او زهر نموده و مناظر زیبای آنها را چون هیاکل غول و دیو جلوه می‌دهد. بشر تا به خدا ربط پیدا نکند آرام نمی‌گیرد، آرامش او فقط و فقط با انس با خداست ﴿أَلا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾[1].

آرامش و سکون خاطر و ذکر خدا در دل جای نمی‌گیرد مگر به تعلیم مربّی کامل که همه راههای آخرت را طیّ کرده و به سَلُونِی قَبْلَ أَن تَفْقِدُونِی زبانش گویا است. او است که می‌تواند راهبر شود نه آن که خود فاقد این صفت است. بشر یا باید به این

---

[1] سوره رعد، ۱۳: آیه ۲۸

مرحله برسد و یا باید در تحت تعلیم و تربیت شخص رسیده قرار گیرد، اوّلی امام است و دوّمی مأموم، و فرض ثالثی وجود ندارد. در قرآن کریم حکایت زبان جهنّمی‌ها را بیان می‌کند که آنها به خازنان جهنّم می‌گویند: ﴿وَ قالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ* فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِيرِ﴾.[1]

«اگر ما یا خود به مقامی رسیده بودیم که مستقّلًا درک می‌کردیم و احتیاج به هیچ گونه مربّی نداشتیم و یا پیروی از شخصی می‌نمودیم که او به مقام عقل و ادراک حقائق و اسرار رسیده و مستقّلًا مورد افاضات حضرت سبحان قرار گرفته بود، در امروز از مردم جهنّم نبودیم. جهنّمی‌ها اعتراف به گناه خود می‌کنند پس مرگ و نابودی باد بر آنان». از این آیه استفاده می‌شود که گناه اصحاب سعیر که یاران جهنّم باشند فقط خود سَر بودن و به آراء شخصیّه عمل کردن و در تحت تربیت امام نرفتن است گرچه در نزد خود دارای افکار عالی و پسندیده

---

[1] سوره ملک ٦٧ ـ آیه ١٠ و ١١

باشند ولی آن کافی نیست. یا باید شخص به مقام عقل مستقلّ بدون نیاز به عوامل خارجی برسد یا از چنین عقلی شنوا و پذیرا باشد و گرنه جای او در دوزخ نفس امّاره و آراء باطله و خاطرات شیطانیّه بوده و مقام تجسّم آنها در عوالم دیگر به صورت جهنّم‌های برافروخته خواهد بود.

باز در جای دیگر، قرآن مردم را به سه قسمت می‌کند: ﴿وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً* فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ* وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ* وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾.[1] و در آخر سوره می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ* فَرَوْحٌ وَ رَيْحانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ* وَ أَمَّا إِنْ كانَ مِنْ أَصْحابِ الْيَمِينِ* فَسَلامٌ لَكَ مِنْ أَصْحابِ الْيَمِينِ* وَ أَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ* فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ* وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ﴾. منظور از مقرّبان درگاه خدا خصوص أئمّه اطهار علیهم السّلام هستند و افرادی که در سایه تعلیم آنها به مقصود رسیده و در حرم خدا آرمیده و به خطاب ﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ مشرّف شده‌اند. و مراد از اصحاب یمین مردمی هستند که در راه شریعت و تبعیّت از امام بوده ولی به مقصد نرسیده و مقام و منزلت قرب برای آنان حاصل نشده است. و مراد از اصحاب المشئمة که آنها را از مکذّبین ضالّین قلمداد می‌کند مردم خودسر و خود رأی هستند که به آراء و افکار خود می‌بالند و از پیروی امام سر می‌پیچند. و این حقیقت را أمیرالمؤمنین علیه السّلام برای کمیل بن

---

[1] سوره واقعه ٥٦ ـ آیات ٧ الی ١١ و ٨٨ الی ٩٤.

زیاد نَخَعی بیان می‌فرماید.

قالَ كُمَيلُ بنُ زِيادٍ: أَخَذَ بِيدَى أميرُالمؤمنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطالبٍ عليه السّلام فَأخرَجَنِى إلى الجَبّانِ فَلَمَّا أصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعَداءِ ثُمَ قالَ: **يا كُمَيْلُ إنَّ هَذِهِ القُلُوبَ أوعِيَة فَخَيرُها أوْعاها، فَاحْفَظْ عَنِّى مَا أَقُولُ لَكَ: النّاسُ ثَلثَة: فَعالِمٌ رَبّانِيٌّ، وَ مَتعَلِّمُ عَلى سَبِيلِ نَجاة، وَ هَمَجٌ رَعاعٌ أتباعُ كُلِّ ناعِقٍ، يَميلونَ مَعَ كُلِ ريحٍ، لَم يَسْتَضيئوا بنورِ العِلْمِ، وَ لَمْ يَلْجَأُوا إلى رُكنٍ وَثِيقٍ.**[1]

«کمیل بن زیاد می‌گوید: أمیر المؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام دست مرا گرفت و به سوی مقبره به راه افتادیم. چون حضرت وارد صحرا شد نفسی عمیق کشید و فرمود: ای کمیل این دلها ظرفهائی است و بهترین آنها آن دلی است که گنجایشش بیشتر باشد. آنچه من با تو می‌گویم حفظ کن و از خاطرت محو مساز. مردم سه دسته هستند: عالمی است عارف به خدا و مربّی گم گشتگان به وادی حقیقت، و شاگردی است که در پیروی از آن

[1] «نهج البلاغة» جزء دوّم، ص ۱۷۱

عالم راه نجات را می‌پیماید، و مردمی هستند نادان و بی فکر، اوباش و بی منزله و قیمت که به دنبال هر صدائی که بلند شود.

خواه حق و خواه باطل می‌دوند، و با وزش هر بادی می‌جنبند، دل آنها به نور علم روشن نشده و به مقام قابل اعتمادی پناه نیاورده‌اند».

در اینجا ملاحظه می‌شود که حضرت مردم را منحصر در این سه دسته نموده‌اند. اوّل عالم ربّانی که امام یا تربیت یافته به دست امام است، آنکه انوار ملکوتیّه در دلش تابیده و از هوای نفس بالمرّه عبور کرده و شیطان خود را تسلیم و منقاد نموده و بر اسرار عالم کَون آگاه، دارای ضمیری منیر و قلبی بیدار، به حیات حقّ زنده و مربّی بشر است. دوّم مردمی که در مقام پیروی از آن عالم ربّانی برامده و قدم در راه سلوک نهاده و به نور او روشن و به همّت او در حرکت‌اند. سوّم بقیّه مردم از دانی و عالی که همه بر اساس پیروی از هوای نفس در مهابط هلاک، ساقط، و در زمره حیوانات محکوم به لذائذ حسّیّه گشته و از ادراک عوالم قرب یا همّت صعود بر آن مدارج و معارج محرومند. و محصّل مطلب آنکه مسؤولیّت و وظیفه امام ربط دلهای مردم است با خدا و دستگیری و ایصال به مقامات عالیّه قرب و لقاء. و البتّه تدبیر

شئون اجتماع نیز از مقدّمات وصول به این مرحله است نه غایت از ایجاد و مقصود از آفرینش، و لذا در روایات وارد است که اگر فرضاً در عالم بیش از دو نفر نباشند حتماً یکی از آنان باید امام باشد.

هیچگاه زمین از حجّت خدا خالی نیست

ثقة الاسلام کلینی با سند خود از ابن طیّار روایت می‌کند قالَ: سَمِعْتُ أبَا عَبداللهِ علیه السّلام یقُولُ: **لَوْ لَمْ یَبْقَ فِی الارضِ إلّا اثنانِ لَکانَ احدُهُما الحُجَّة.**[1]

«ابن طیّار می‌گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: اگر در روی تمام زمین باقی نماند مگر دو نفر یکی از آنها حجّت خدا خواهد بود».

و نیز با دو سند دیگر یکی از حمزة بن طیّار و دیگری از محمّد بن عیسی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: **لَوْ بَقِیَ اثْنانِ لَکانَ احَدهُما الحُجَّة عَلی صَاحِبَه**[2] «اگر دو نفر بمانند،

---

[1] «اصول کافی» ج ۱ کتاب الحجّة ص ۱۷۹

[2] همان.

یکی از آنها حتماً حجّت خدای بر آن دیگری خواهد بود».

و نیز با سند خود از کرّام روایت کند که قالَ:

قالَ أَبُو عَبدِ اللهِ علیه السّلام: **لَوْ كَانَ النّاسُ رَجُلَيْنِ لَكانَ أَحَدهُمَا الإمامَ. إنَّ آخِرَ مَن يَمُوتُ الإمامُ لِئَلّا يَحْتَجَ**

أَحَدٌ علی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ تَرَکَهُ بِغَیْرِ حُجَّة لِلَّهِ عَلَیْهِ[1]

«حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: اگر مردم منحصر در دو نفر گردند هر آینه یکی از آنها امام خواهد بود. و از آن دو نفر آن که دیرتر بمیرد امام خواهد بود به علّت آنکه هیچ کس بدون حجّت الهیّه نباشد و در مقابل پروردگار ادّعا نکند که مرا بدون راهنمائی که مرا به سوی تو دعوت کند گذاردی».

و نیز از یونس بن یعقوب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که قالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ: **لَوْ لَمْ یَکُنْ فِی الارضِ الّا اثْنانِ لَکانَ أَحَدُهُما الحُجَّة.**[2]

نکته سوّم: آن است که رسول خدا می‌فرماید: **لَا تَخْلُو الارضُ مِنهُمْ** «هیچ‌گاه زمین از امام خالی نیست». به مُفاد این جمله روایاتی وارد است. محمّد بن یعقوب کلینی با سند خود از حسین بن أبی العلاء روایت می‌کند قالَ: قُلْتُ لابی عَبدِ اللهِ علیه السّلام: تَکُونُ الارضُ لَیْسَ فِیها إمامٌ؟ **قالَ: لَا** قلتُ: یَکونُ

---

[1] اصول کافی ج ۱ کتاب الحجه ص ۱۸۰.

[2] همان.

إمامانِ؟ قالَ: **لا، الّا وَ أَحَدُهُما صامِتٌ.**[1]

«می گوید: به حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا می‌شود در زمین امام نباشد؟ فرمود: نه. گفتم آیا می‌شود در روی زمین دو امام باشد؟ فرمود: نَه، مگر آنکه یکی از آنها ساکت بوده و زمام امور را در دست نگیرد».

و نیز با سند خود از اسحاق بن عمّار روایت کرده است عَن أبِی‌عَبداللَهِ علیه السّلام قالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ: **إنَّ الارضَ لَا تَخْلُو إلّا وَ فیها إمامٌ کَیما إن زادَ المؤمنُونَ شَیئاً رَدَّهُمْ وَ إنْ نَقَصُوا شَیئاً أتَمَّهُ لَهُمْ.**[2] «می گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: هیچ‌گاه روی زمین از امام خالی نخواهد بود، برای آنکه اگر مؤمنین در امری از امور زیاده روی کنند آنها را به جای خود در درجه اعتدال برگرداند، و اگر در امری از امور کوتاهی کنند و نقصانی به بار آورند آن نقیصه را برای آنان تمام کند و آنان را معتدل نماید».

---

[1] همان کتاب، ص ۱۷۸

[2] همان.

و نیز با سند خود از عبد اللَه بن سلیمان عامری از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: **مَا زَالَتِ الارضُ إلّا وَ لِلَّهِ فیهَا الحُجَّة، یُعَرَّفُ الحَلَالَ وَ الحَرَامَ**

وَ يَدْعُو النَّاسَ إلى سَبِيلِ اللَهِ.[1] «هیچ وقتی از پیدایش زمین تا به حال نگذشته است مگر آنکه از برای خدا در آن حجّتی بوده است که حرام و حلال خدا را به آنها تعلیم دهد و مردم را به راه خدا بخواند».

و نیز با سند خود از ابن مسکان از أبو بصیر عَن أَحَدِهِما عَلیهِما السّلامِ روایت کرده است قالَ: قَالَ: **إنَّ اللَهَ لَمْ يَدَعِ الارضَ بِغَيْرِ عالِمٍ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعرَفِ الحَقُّ وَ البَاطِلُ**[2].

«أبو بصیر می گوید: حضرت امام محمّد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام فرمودند: خداوند زمین را یَله و بدون عالم قرار نمی‌دهد و رها نکرده و اگر چنین نبود حقّ و باطل شناخته نمی‌شد».

و نیز با سند خود از علیّ بن أبی حمزه از أبو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که **قَالَ: إنَّ اللَهَ اجَلُّ وَ أعظَمُ مِن ان يَتْرُكَ الارضَ بِغَيْرِ**

---

[1] «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۷۸

[2] همان.

إمامٍ عادِلٍ[1] «فرمود: خداوند بزرگتر و بلند مرتبه‌تر است از آنکه زمین را بدون امام عادل رها و یَله بگذارد».

نکته چهارم آنکه رسول خدا فرمود: **وَ لَوْ خَلَتْ لانَساخَتْ بِأهْلِها** «اگر زمین از امام تهی باشد تمام اهلش را به کام خود فرو خواهد کشید».

ثقة الاسلام کلینی با سند خود از علیّ بن راشد از حضرت أبو الحسن (یعنی حضرت علیّ بن موسی بن جعفر علیهم السّلام) روایت کرده است که قَالَ: قُلْتُ لابی عَبْدِ اللهِ علیه السّلام: أ تَبقَی الارضُ بغَیْرِ إمامٍ؟ قالَ: **لَوْ بَقِیتِ الارضُ بِغَیرِ إمامٍ لَسَاخَت.**[2] «می گوید: از آن حضرت سؤال کردم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: اگر زمین بدون امام باشد فرو خواهد رفت».

و نیز با سند خود از محمّد بن فضیل از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت کرده است قالَ: قُلْتُ لَهُ:

---

[1] همان.

[2] «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۷۹

أ تَبقَى الارضُ بِغَيْرِ إمامٍ؟ **قالَ: لَا.** قُلْتُ: إنّا نُروى عَنْ ابيِّ عَبدالله عليه السّلام أَنَّها لا تَبقَى بِغَيرِ إمامٍ إلّا أنْ يَسْخَطَ اللهُ تَعالى على أهْلِ الارضِ أوْ عَلَى العِبادِ. فَقالَ: **لَا، لَا تَبقَى إذاً لَسَاخَت**[1] می گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: نه. عرض کردم: به ما از

حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده‌اند که فرموده است: زمین به غیر امام باقی نخواهد بود مگر آنکه غضب خدا بر زمین یا بر بندگانش فرود آید. حضرت فرمود: اصلًا بدون امام نمی‌ماند، و در این صورت زمین اهلش را در کام خود فرود خواهد کشید».

و نیز با سند خود از أبو هراسه از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است **قَالَ: لَو أنَّ الإمامَ رُفِعَ مِنَ الارض ساعَة لَماجَتْ بِأهْلِها كَما يَمُوجُ البَحْرُ بِأهْلِهِ.**[2] «حضرت باقر فرمودند: اگر یک ساعت

---

[1] همان.

[2] «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۷۹

امام از روی زمین برداشته شود زمین مانند موجی که در دریا پدید آید و همه مسافران کشتی‌ها را غرق کند به موج درآمده و تمام افراد ساکن روی خود را هلاک خواهد نمود».

و همچنین با سند خود از معلَّی بن محمّد از وَشّاء روایت کرده است قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الحَسنِ الرِّضا علیه السّلام: هَلْ تَبْقَی الارْضُ بِغیرِ إمامٍ؟ قالَ: **لَا**. قُلْتُ: إنَّا نُروی أنَّها لا تَبقَی إلّا أن یَسْخَطَ اللهُ عَزّ وَ جَلَّ عَلی العِباد؟ قالَ: **لا تَبقی إذاً لساخَت**[1] «وشّاء می‌گوید: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد بود؟ فرمود: نَه. گفتم: به ما چنین روایت کرده‌اند که زمین بدون امام نمی‌شود مگر آنکه خدا بر بندگان خود غضب کند. فرمود: اگر زمین بدون امام باشد تمام اهل خود را فرو خواهد برد».

نکته پنجم آنکه رسول خدا می‌فرماید: **وَ أَنَّكَ لَا تُخْلِی الارضَ مِن حُجَّة لَكَ علی خَلْقِكَ ظَاهِرٍ لَیْسَ بِالمُطاعِ أوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ. تا آنکه می‌فرماید: أُولَئِكَ**

---

[1] همان.

الاقَلُّونَ عَدَداً الاعظَمُونَ قَدْراً عِندَ اللَهِ. «و بار پروردگارا تو زمین را از حجّت و امام بر بندگانت خالی نمی‌گذاری یا حجّتی که ظاهر باشد در میان مردم ولی مردم از او پیروی نکنند، یا حجّتی که غایب باشد از میان مردم و ترسناک ... این حجّتها چقدر کم‌اند و چقدر درجه و مقام آنها نزد پروردگار بزرگ است».

کلام أمیر المؤمنین علیه السّلام درباره خصوصیّات حجج الهی

أمیر المؤمنین علیه السّلام در ذیل همان مکالماتی که با کمیل داشتند هنگام خروج به مقبره در صحرا می‌فرماید: **اللَهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُوا الارضُ مِن قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّة إمّا ظَاهِراً مَشْهُوراً أوْ خَائِفاً مَغْمُوراً لِئلَا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَهِ وَ بَيِّنَاتِهِ، وَ كَمْ ذَا؟ وَ أَيْنَ أُولَئِكَ؟ أُولَئِكَ**

وَ اللَهِ الاقَلُّونَ عَدَداً وَ الاعْظَمُونَ قَدْراً. يَحْفَظُ اللَهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوها نُظَرائَهُمْ وَ يَزْرَعُوها فِى قُلوبِ أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ العِلْمُ عَلَى حَقِيقَة البَصِيرَة، وَ بَاشَرُوا رُوحَ اليَقِينِ، وَ اسْتَلانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ المُتْرِفُونَ، وَ انِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الجَاهِلُونَ، وَ صَحِبُوا الدُّنيَا بِأبدانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَة بِالمَحَلِّ الاعْلَى. اولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَهِ فِى أَرْضِهِ وَ الدُّعَاة إِلَى دِينِهِ. آه آه شَوْقاً إِلى رُؤيَتِهِمْ؛ إِنصَرِفْ إِذَا شِئتَ.[1]

پس از آن که أمیرالمؤمنین علیه السّلام برای کمیل بیان چهار دسته از علمای دنیاپرست و ضعیف الرأی را می‌نماید و آرزو می‌کند که کسی را یافت کند تا از علوم انباشته در سینه خود به او بیاموزد و یافت نمی‌کند و می‌فرماید: دنیا از علم خالی شده است آنگاه می‌فرماید: «بَلی هیچ گاه زمین از حجّت خدا که برای خدا قیام کند خالی نخواهد بود خواه آن حجّت در بین مردم ظاهر و مرعوف باشد و خواه غائب و هراسان. خداوند حجّت خود را همیشه بر

[1] «نهج البلاغة» جزء دوّم ص ۱۷۳

روی زمین باقی می‌دارد برای آنکه ادلّه توحید و دلائل و بیّنات خدا باطل نشود و نسخ نگردد و حجّت‌های الهیّه بر مردم تمام شود. آری لکن آن حجّت‌ها چند نفرند؟ و کجا هستند؟ سوگند به خدا که تعدادشان بسیار کم ولی قدر و ارج آنها در نزد خدا بسیار بزرگ است. خداوند با دلهای توانا و نفوس قدسیّه آنان آیات و بیّنات خود را حفظ کرده تا آنها را به هم طرازان خود بسپارند و در دلهای آنان ذخیره کنند و در قلوب نظائر و اشباه خود تخم توحید و معارف الهیّه و اسرار غیبیّه را بکارند. دریاهای علم با حقیقت بصیرت و درک واقعیّت به آنها هجوم آورده است، و به رُوح یقین و مرتبه عالیه ایمان رسیده و آن‌را بالمباشرة لَمس نموده‌اند، و در نهایت زُهد و بی اعتنائی به لذّات مادّی و حسّی آنچه را که مُترِفین و خوشگذران‌ها و راحت طلبان خَشِن و سخت می‌پندارند اینان نرم و لطیف و ملایم می‌شمرند، و به آنچه مردم نادان و جاهل از آن گریزانند انس و آشنائی دارند. در دنیا فقط با بدنهائی مصاحب هستند و با جسم خود در روی زمین

زندگی می‌کنند لیکن ارواح آنها به ملکوت اعلی پیوسته و جانهای آنها به عوالم قدس و حرم امن و امان الهی مسکن گزیده است. ای کمیل این دسته فقط خلیفه‌های الهی بر روی زمین هستند و حجّت‌های خدا بر کاخ آفرینش و عالم هستی، و اینان دعوت کنندگان به

سوی خدا هستند و رهبران دین او. آه آه چقدر اشتیاق ملاقات و دیدار آنها را دارم. (حالا گفتار من با تو تمام شد) هر زمان که خواستی برو».

و کلینی با سند خود از أبواسحاق از کسی که مورد وثوق اوست از اصحاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که قالَ أمیرُالمؤمنین «علیه السّلام»: **اللَهُمَّ إنَّكَ لا تُخلَى ارْضَكَ مِن حُجَّة لَكَ عَلى خَلفِكَ**[1] «حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام عرض می‌کنند: بار پروردگارا تو زمین خود را هیچ گاه از حجّتی بر بندگان خودت خالی نخواهی گذاشت».

و همچنین با سند خود از أبو حمزه ثمالی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است قالَ: قَالَ: **وَ اللَهِ مَا تَرَكَ اللَهُ أرْضاً مُنذُ قَبَضَ آدَمَ علیه السّلام إلّا وَ فِيهَا إمامٌ يُهْتَدى بِهِ إلَى اللَهِ وَ هُوَ حُجَّتُهُ عَلى عِبادِهِ وَ لَا تَبقَى الارضُ بِغَيْرِ إمامٍ حُجَّة لِلَّهِ عَلى عِبادِهِ.**[2]

«حضرت باقر فرمودند: سوگند به خدا که خداوند از

---

[1] «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۷۸.

[2] همان کتاب، ص ۱۷۹

روزی که آدم ابوالبشر را به سوی خود برد هیچ گاه زمینی از زمین‌ها را بدون امامی که مردم را به سوی خدا رهبری کند و حجّت او بر بندگانش بوده باشد خالی نگذارده است، و هیچ گاه زمین بدون امامی که حجّت بر بندگانش باشد باقی نخواهد بود».

و نیز چهار روایت با سندهای مختلف از حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهم السّلام روایت کرده مبنی بر آنکه حجّت خدا بر بندگان بدون امام تمام نخواهد شد.[1]

مرحوم سیّد علیخان در «شرح صحیفه» درباره روایاتی که از طرق عامّه راجع به لزوم امام وارد شده است گوید: امّا من طرق العامّة فمنه الحدیث المشهور المتّفق علی روایته عن النبّی: **مَن ماتَ وَ لَمْ یَعْرِفُ إمامَ زَمانِهِ ماتَ مَیتَة جَاهلِیَّة.** و به همین مضمون حاکم تخریج کرده و آن را صحیح شمرده از ابن عمر که رسول خدا فرمود: **مَن مَاتَ وَ لَیْسَ عَلَیهِ إمامٌ ماتَ مَیتَة جَاهِلِیَّة.** و ابن مردویه از علی علیه السّلام تخریج کرده که: قالَ: **قَالَ**

---

[1] «اصول کافی» ج ۱، ص ۱۷۷.

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِی قَوْلِ اللهِ تَعَالَى ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ﴾ **قالَ: يُدْعَى كُلُّ قَوْمٍ بِإِمامِ زَمانِهِمْ وَ كِتابِ رَبِّهِمْ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِمْ.** و ابن عساكر از خالد بن صفوان تخريج كرده است إِنَّهُ قالَ: **لَمْ تَخْلُ الارضُ مِن قائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ فِی عِبادِهِ** ـ انتهى.

اشاره به ظهور حضرت قائم آل محمد علیهم السّلام

نکته ششم: آنکه حضرت رسول در این حدیث اشاره به ظهور قائم آل محمّد حضرت حجّة بن الحسن العسکری عجّل اللَه تعالی فرجه الشّریف نموده می‌فرماید: **وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الدُّنيا إِلّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ اليَوْمَ حَتَّى يَخْرُجُ قَائِمُنا فَيَمْلأ الارْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَما مُلِئَت ظُلْماً وَ جَوْراً.** این مسئله از مسائل اختصاصی مذهب شیعه نیست بلکه یکی از اصول مسلّمه اسلام است و طبق مُفاد این حدیث احادیث بسیاری از بزرگان علماء عامّه با سندهای خود از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم راجع به ظهور حضرت مهدی أرواحنا فداه وارد شده است و ان شاء اللَه مفصّلًا در آینده به ذکر آن خواهیم پرداخت.

دیگر از روایات دسته دوّم از طبقه هشتم از تفسیر آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ حدیثی است که شیخ صدوق با سند خود از موسی بن مسلم از مَسْعَدَه روایت کرده است. مسعده گوید: من در

خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم که پیرمردی با پشت خمیده و تکیه به عصا زده وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد. حضرت پاسخ سلامش را دادند، سپس پیرمرد گفت: ای فرزند رسول خدا دستت را بده ببوسم، حضرت دست خود را دادند و شیخ پیر بوسید و گریه کرد. حضرت فرمودند: ای پیرمرد چرا گریه می‌کنی؟ پیرمرد گفت: مدّت صد سال است که همواره در انتظار قائم شما هستم، می‌گویم این ماه ظهور می‌کند، و در این سال ظهور می‌کند، سِنَّم زیاد شده پوستم نازک و استخوانم باریک و ضعیف، و مرگم نزدیک و تا به حال در میان شما خاندان رسول خدا زمانی نگذشته است که دلم خوش و خرسند باشد، پیوسته شما را کُشته و فراری از شهر به شهر و دیار به دیار دیده‌ام امّا دشمنان شما آن قدر در عزّت به سر می‌برند که گویا با بالهای خود بر فراز آسمان در پروازند و با این اوضاع و پیش‌آمدها چگونه من گریه نکنم؟

چشمان حضرت صادق از عبارات این پیرمرد به اشك سرازیر شد و فرمود: ای شیخ اگر خدا تو را زنده

بگذارد تا قائم ما را ادراك كنى و او را ببينى چقدر در مقام و منزله بزرگى قرار خواهى گرفت! و اگر قبل از ظهور قائم مرگ تو برسد در روز بازپسين با ثَقَل محمّد محشور خواهى شد، و ما ثَقَل محمّد هستيم (مراد از ثَقَل چيز مهمّ و بزرگ است كه شخصيّت هر كس به آن بسته است). فَقَالَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: **إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمُ**

الثَّقَلَيْنِ فَتَمَسَّكُوا بِهِما لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. «رسول خدا فرمود: من در میان شما دو چیز بسیار مهمّ و بزرگ را به عنوان خلافت می‌گذارم، اگر به آن دو چنگ زنید و تمسّک جوئید هیچگاه گمراه نخواهید شد کتاب خدا و عترت من اهل بیت من». پیرمرد گفت: حال که این خبر را از شما شنیدم دیگر باکی از مردن ندارم.

پس از آن حضرت فرمودند: ای شیخ بدان که قائم ما اهل بیت از صُلب حضرت امام حسن عسکری خواهد بود و حسن از صلب علی خارج می‌شود، و علی از صلب محمّد و محمّد از صلب علی خارج می‌شود، و علی از صُلب موسی خارج می‌گردد، و موسی این است. و اشاره به فرزندشان موسی بن جعفر که در آنجا بود نمودند و فرمودند: موسی از صُلب من خارج شده است. ما دوازده نفر إمامان، همگی معصوم و پاکیزه هستیم. شیخ گفت: آیا بعضی از شما بر بعضی دیگر افضلیّت دارد؟ حضرت فرمود: نه. ما همگی در فضل یکسانیم ولیکن بعضی از ما نسبت به دیگری عِملَش

بیشتر است. ثُمَّ قَالَ: **يَا شَيْخُ وَ اللَهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنيا إلّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَهُ ذَلِكَ اليَوْمَ حَتَّى يَخْرُجُ قَائِمُنَا أهْلَ الْبَيْتِ إلّا أنَّ الشِّيعَة يَقَعُونَ فِى فِتْنَة وَ حَيْرَة فِى غَيْبَتِهِ. هُناكَ يُثَبِتُ اللَهُ عَلَى هَذا المُخْلَصِينَ. اللَهُمَّ أعِنْهُمْ عَلى ذَلِكَ.**[1]

و «سپس حضرت فرمود: ای پیرمرد! سوگند به خدا که اگر از عمر دنیا نمانده باشد مگر فقط یک روز، خداوند آن روز را به قدری طولانی خواهد نمود که قائم ما اهل بیت خارج شود و ظهور کند. و بدان که شیعیان ما در امتحانات شدید و حیرت عجیبی در زمان غیبت او واقع شوند امّا خداوند بندگان مخلَصین خود را از شیعه ما بر اقرار و اعتراف به امامت او ثابت خواهد نمود. بار پروردگارا شیعیان ما را در صبر و ثبات در غیبت او یاری فرما».

و نیز شیخ صدوق با اسناد خود از عبد الغفّار بن قاسم أبو مریم از أبو هریره روایت کرده است قالَ: دَخَلْتُ عَلى رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَه عليهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ قَدْ

---

[1] «تفسیر برهان» ج ۱، ص ۵۱۷

نَزَلَتْ هَذِهِ الاية ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾. فَقَرَأها عَلَيْنَا رَسُولُ اللهِ، قَالَ:

أَنَا المُنْذِرُ، أَ تُعْرِفُونَ الهَادِى؟ قُلْنَا: لَا، يَا رَسُولَ اللهِ.

قَالَ: **هُوَ خاصِفُ النَّعْل، فَطُوِّلَتِ الاعْناقُ إذْ خَرَجَ عَلَيْنَا عَلِيٌّ عليه السّلام مِن بَعْضِ الحُجَرِ وَ بِيَدِهِ نَعْلُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ الْتَفَتَ إلَيْنَا: الا إنَّهُ المُبَلِّغُ عَنِّى وَ الإمَامُ بَعْدى وَ زَوْجُ ابْنَتى وَ أَبُو سِبْطَىَّ فَفَخراً. نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ أذْهَبَ اللهُ عَنَّا الرِّجْسَ وَ طَهَّرْنَا تَطْهِيراً مِنَ الدَّنَسِ، فَقَاتَلَ بَعْدِى عَلى التَّأْوِيلِ كَما قَاتَلْتُ عَلى التَّنْزِيلِ، هُوَ الامامُ أَبُو الائِمَة الزُّهُدِ.** فَقيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ كَمِ الائِمَة بَعْدَكَ؟ قَالَ: **اثنا عَشَرَ، عَدَدَ نُقَباءَ بَنِى اسرائِيلَ، وَ مِنّا مَهْدِىُّ هَذِهِ الامَّة يَمْلَا اللهُ الارضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كما مُلِئَت جَوْراً وَ ظُلْماً، لَا تَخْلُوا الارضُ مِنْهُم إلّا سَاخَتْ بِأَهْلِهَا.**[1]

«أبو هريره گويد: در وقتى كه آيه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ نازل شده بود من به حضور رسول اكرم مشرّف شدم، رسول خدا اين آيه را براى ما تلاوت فرمود و سپس فرمود: من منذر و دعوت كننده به سوى خدا هستم، آيا شما هادى و رهبر را

---

[1] «غاية المرام» ص ٢٣٦، حديث دوازدهم.

می‌شناسید؟ عرض کردیم: نَه ای رسول خدا. فرمود: راهنما و هادی کسی است که مشغول پینه زدن کفش‌ها است. در این حال همه اصحاب گردنهای خود را بلند نموده که وصله زن کفش‌ها را ببینند که ناگهان از بعضی از اطاقها علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام بیرون آمد و در دستش نعل رسول خدا بود. در این حال رسول خدا روی خود را به ما نمود و فرمود: ای مردم آگاه باشید علی است که ندای مرا به گوش جهانیان می‌رساند و رسالت مرا به مردم ابلاغ می‌کند، و اوست امام بعد از من و شوهر دختر من و پدر دو فرزند من، پس چه افتخار بزرگی است. ما اهل بیتی هستیم که خداوند هر گونه پلیدی و آلایشی را از ما دور نموده و ما را به مقام طهارت و پاکی مطلق رسانیده است. علیّ بن أبیطالب بعد از من برای اثبات تأویل قرآن جنگ می‌کند هم‌چنانکه من برای تنزیل قرآن جنگ کردم. اوست امام و پدر امامان که همه آنها پاک و بی رغبت به آمال دنیوی هستند. گفته شد: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفرند؟ حضرت فرمود: دوازده نفر به عدد نُقَباء

بنی اسرائیل، و مهدیّ این امّت از ماست. خداوند زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد. هیچ گاه زمین از امام خالی نخواهد بود و گرنه تمام اهل خود را در کام

خود فرو خواهد کشید».

علّامه مجلسی پس از آنکه بسیاری از روایاتی را که در تفسیر آیه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ﴾ وارد شده است روایت کرده به عنوان توضیح و بیان معنی این روایات گفته است: سیّد ابن طاووس رضوان اللَه علیه در کتاب «سعد السُّعود» گفته که: در تفسیر این آیه شیخ محمّد بن عبّاس بن مروان به پنجاه طریق روایت کرده است که مراد از هادی علیّ بن أبی‌طالب است. و سپس مجلسی پس از قدری شرح در پیرامون آیه گوید: احتمال سوّم آنکه مراد از منذر رسول خدا و مراد از هادی علی است. ابن عبّاس گوید: که رسول خدا دست خود را بر سینه خود گذارده و فرمود: **أَنَا الْمُنذِرُ** و اشاره به شانه علی نموده و فرمود: **أَنْتَ الهادی، یا عَلِیُّ بِكَ یَهْتَدِی الْمُهْتَدُونَ بَعْدِی.** و البتّه مخفی نیست که این آیه مبارکه بعد از ورود این سلسله مستفیضه از اخبار دلالت می‌کند که هیچ زمانی از امام هادی و رهبر امّت خالی نخواهد بود، و أمیر المؤمنین علیه السّلام خلیفه و امام بعد از رسول اکرم است نه غیر او. و این

دلالت از چند نقطه نظر است: اوّل مقابله رسول خدا به اینکه منذر است با علی به اینکه هادی است. و هیچ عاقل عارف به اسلوب کلام در تردید نمی‌ماند که این مقابله دلالت دارد بر آنکه علیّ بن أبیطالب بعد از رسول خدا قائم مقام او بوده و به آنچه وظیفه آن حضرت در زمان حیات بوده است قیام و اقدام باید بنماید. بلکه از این مرحله دلالت، و دلالت بیشتری نیز دارد و آن این که در این آیه فقط انذار به رسول خدا نسبت داده شده است امّا هدایت و رهبری که از انذار قوی‌تر است به علی علیه السّلام واگذار شده است.

دوّم از قول رسول خدا که فرمود: أَنتَ الهادی استفاده حصر می‌شود زیرا که اگر خبر معرفه باشد دلالت بر حصر می‌کند. و همچنین از قول أمیر المؤمنین علیه السّلام که فرمود: **أَنَا الهادی إلی مَا جَاءَ بِهِ.** و از قول رسول خدا **وَ الهَادِی عَلِی** نیز استفاده حصر می‌شود زیرا اگر مبتداء معرّف به الف و لام باشد افاده حصر می‌کند.

سوّم از تقدیم ظرف در قول رسول خدا که فرمود: **بِكَ يَهْتَدِی المُهْتَدُونَ** نیز استفاده حصر

می‌گردد. و نیز از بسیاری از تعبیراتی که در مضمون روایات سابق الذکر گذشت از همه اینها استفاده می‌شود که مقام امامت و خلافت بعد از رسول خدا که همان هدایت است اختصاص به آن حضرت دارد. و از اینجا استفاده می‌شود که

حدیث أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمِ اهْتَدَيْتُمْ «اصحاب من مانند ستارگانند به هر يك از آنها اقتدا كنيد هدايت می‌شويد» از افتراهای عامّه است بر رسول خدا، و بسياری از بزرگان عامّه خود اعتراف كرده‌اند كه اين خبر مجعول و ساختگی است. از جمله شارح «شفا» است كه اعتراف به اين معنی نموده و راويان اين حديث را ضعيف شمرده است، و ديگر إبن حزم و ديگر حافظ زين الدّين عراقی. و إن شاء اللَه تعالی بحث آن خواهد آمد.[1]

علّامه مير حامد حسين هندی ـ رضوان اللَه عليه ـ در جزء دوّم از جلد دوازدهم كتاب «عبقات الانوار» مفصّلًا در پيرامون حديث أصحابی كالنُّجومُ بحث و مجعوليّت آن‌را از جهات عديده اثبات نموده است.[2]

باری بحث ما در اين قسمت از كتاب فقط راجع به تفسير آيه ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ و اثبات امامت

---

[1] «بحار الانوار» ج ۹، ص ۷٦ و ص ۷۷

[2] «عبقات الانوار» جلد دوازدهم جزء دوّم قسمت اوّل و دوّم و سوّم طبع اصفهان مؤسّسه نشر كتب مخطوط اصفهان.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام از این آیه مبارکه بود و لذا به روایات وارده در این موضوع اکفتا شد و گرنه روایاتی که به مضامین مختلفه دلالت بر امامت آن حضرت دارد و رسول خدا بیان فرموده و در جوامع شیعه و سنّی مضبوط است از حدّ احصاء خارج و ما در ابحاث این کتاب به بعضی از آنها اشاره کرده و خواهیم کرد.

شاعر اهل بیت سیّد اسماعیل حِمْیَری گوید:

می‌گوید: «آن دو (یعنی رسول خدا و علیّ بن أبیطالب) دو برادرند که آن هدایت می‌کند مردم را به دینِ این و این در میان ما برای انذار امّت خود آمده است. احمد منذر و دعوت کننده، و برادر او هادی و رهبر است، رهبر و راهنمائی است که ابداً خود در راه متحیّر نمی‌شود و کسی را گمراه نمی‌کند. مانند اسب سواری که از

همگنان گوی سبقت را ربوده در پیشاپیش سواران در سایه‌بان خود به منزل مقصود رسیده و در آنجا آرمیده است».

و نیز حمیری گوید:

«پیغمبر خدا، احمد کانون خیری است که رحمت خدا به وسیله او بر ما افاضه می‌شود. و حمزه و جعفر طیّار در بهشتند و جعفر هر جا را که بخواهد همانجا برای اوست. و از آنها است راهبر و هادی ما، آن کسی که به نور ولایت او دیدگان ما بعد از کوری و نابینائی شفا پیدا کرد و راه حقّ و صراط مستقیم را در وقتی که تاریکی عمیق، دین خدا را پوشیده و هدایت ضعیف شده و تمام مردم روی زمین به ستم و ظلم قیام و استکبار می‌ورزیدند پیدا کردیم و از جهالت بازگشتیم و امامت او را پذیرفتیم، اوست علیّ بن أبیطالب همان کسی است که خیبر با آن قِلاع

آهنین و مردان جنگی در مقابل او سُست و پست و خاضع شد».

و نیز حمیری گوید:

«علیّ بن أبیطالب آن کسی است که در دین الهی کانونی است از نور که تمام مردم از او استضائه می‌کنند و نور می‌گیرند و مردم را از مرض جهل شفا می‌بخشد و به دانش و علم، روح آنها را زنده می‌کند. پیغمبر خدا با وحی الهی مقام انذار را داشته و دعوت به دین خدا می‌کرده است، و بدون شکّ و تردید علیّ بن أبی‌طالب پس از او

هادی به سوی دین اوست و راهنما به سوی شریعت او».

اشعار ابن ابی الحدید معتزلی در مناقب أمیر المؤمنین علیه السّلام

ابن أبی الحدید معتزلی در قصیده هفتم از قصائد هفتگانه خود درباره اوصاف عجیبه و مقامات عالیه أمیر المؤمنین علیه السّلام گوید:

تا آنکه می‌گوید:

تا آنجا که می‌گوید:

و تا آنکه می‌گوید:

تا آنجا که می‌گوید:

و تا آنجا که می‌گوید:

و تا آنجا که می‌گوید:

در این قصیده ابن أبی الحدید به روش شاعر غزل سرا که به عشق معشوق مبتلا و در آتش هجران او در سوز و گداز، و محبوب را در برابر عشق سوزان و ذوق گدازان خود کم مهر و بی التفات دیده به طوری که اجازه ورود عاشق مسکین را به هیچ وجه به حرم سرای منیع خود نمی‌دهد و حتّی از تکلّم و التفات و نگاهی که چون مرهم بر دل خسته اوست دریغ می‌کند سخن خود را با أمیر المؤمنین علیه السّلام از در شکوه و گلایه باز کرده می‌گوید:

«صبر و شکیبائی قابل تحمّل است مگر در فراق تو، و سختیها و شدائد آسان است مگر از ملال تو».

ای جفا پیشه‌ای که من ترا در ریختن خونم فرمانفرما ساختم و مهر تو را به جان خریده‌ام تا کی توجّهی به دل شکسته من نمی‌کنی و دست از بیدادگری بر نمی‌داری و در صراط عدالت قدمی نمی‌نهی.

من تمام عمر خود را در عشق تو بر باد دادم و نقد حیات خود را در نَرد تو باخته‌ام و به جهت عزّ وصول به اندک نگاهی خشنودم لیکن تو از آن هم دریغ می‌کنی و به شیوه بخیلان مرا در انتظار دیدار وجه منیرت حسرت زده گذارده‌ای.

بدان که اگر دل رمیده مرا به تیر محبّت شکافتی و شکار سر به آستان نهاده خود را به مژگان کینت آغشته به خون نمودی خودت را کُشته‌ای چون دل من تنها منزل و مأوای توست.

آیا گمان می‌کنی که با جفا و بیداد دست از محبّت تو می‌شویم و دامان خود را از عشق تو تُهی

می‌کنم؟ این گونه علاج‌ها و دواها برای من که شهید راه محبّت و کشته عشق تو شده‌ام به چه کار آید؟

روی از من بگردان، مرا از حریمت منع کن، و جور و جفا پیشه ساز امّا بدان که مهر تو بر لوح ضمیرم نقش بسته و با اینکارها دگرگون نمی‌شود.

سوگند به خدا که ابداً چاره‌ای برای درد عشق تو نیافته‌ام و آرامش در خود نمی‌بینم تا زمانی که در زیر خاک پنهان شوم و سنگ سنگین قبر جثّه مرا در بر گیرد.

کیست که مرا رهبری کند به آن محبوب کمر باریک معتدل اندامی که قیامت مرا بر پا نموده است، آن محبوبی که آثار جمال الهی چون شقایق سرخ بر چهره و سُرمه مشکین در چشمانش هویداست. سوگند به خدا که باید من پرده حیا را در محبّت او پاره کنم و دیوانه‌وار فریاد برآورده کار به رسوائی کشم، چون فضحیت و رسوائی در عالم عشق پسندیده‌تر است.

امّا مقام جلال او به پایه‌ای که چون در رخسارش بنگرم از شدّت خوف سیمایم زرد شود و او از چهره زرد من در عالمی از حیا فرو رفته

شرمگین گردد.

اشکهای ریزان مرا بر من خُرده مگیرید، این اشکها جان من است که آتش عشق فروزان، آن‌را از بدن من بالا می‌برد.

این اشکها روح من است که گاهی به اشک حسرت و گاهی به ناله جانسوز تبدیل و رفته رفته از بین می‌رود.

ای سواری که بر شتر لاغر تندرو یَمانی مانند ریگی که از بلندی با سرعتی هر چه بیشتر به زمین افتد در شتابی و با آن ناقه تندرو از وسط بیابانهای پهناور چون امواج دریا می‌گذری.

با آن ناقه سریعی که گوئی از شدّت سرعت پاهایش بر دست هایش سبقت می‌گیرند به زمین نجف فرود آ، و در کنار ضریحی که فرشتگان سماوی در اطراف آن دائما به ذکر تسبیح و تقدیس و تمجید و تکبیر و تهلیل، محفل انسی دارند قرار گیر و بوسه بر آن تربت مقدّس که چون عطر بر مشام جان روح پرور است بزن.

و چوبهای ضریحش را که گوئی مانند عود مشک و بخور معطّر است با دست نیاز استلام کن و بوسه زن.

و تماشا کن که چگونه دعاهای مستجاب از آن حرم به آسمان بالا می‌رود و چگونه ملائکه وحی خدا به آنجا از آسمان پائین می‌آیند.

و چگونه امواج نور در لمعان، و دیدگان متحیّر و مبهوت، و زبانها لال و عقل‌ها از سر پریده و به وادی حیرت افتاده است.

تو نیز صدای خود را کوتاه کن و چشم خود را به زیر انداز چون در اینجا سرّی عجیب و مبهم و معنائی دقیق و امری مشکل است.

و بگو: سلام بر تو ای والی عالم امکان و ای صاحب اختیار خلق که به تصریح رسول خدا و نصّ کتاب مُنزَل حائز خلافتی گشتی که اگر تصریحی نیز در بین نبود غیر از مقام مَجد و فضل تو کسی را لیاقت آن نبود.

عجیب است از روش زمین که خاکش کوههای مَجد و عظمت تو را در خود پنهان کرده چگونه متزلزل نمی‌شود.

شگفت است از فرشتگان آسمان که از ادراک لقای تو محروم مانده‌اند چگونه همچون خاک، پراکنده و پاشیده نمی‌شوند؟!

ای نَبأ عظیم که جمعی در محبّت تو راه سعادت پیموده و گروهی در غوایت و جهل گمراهی

درآمدند.

ای آتشی که به آن موسی بن عمران در شب تار وادی ایمن نور گرفت و شعاع

آن از شجره بالا رفته آن وادی ظلمانی را تبدیل به یک صحنه روشنائی نمود.

ای کشتی نوح در آن وقتی که بسیط زمین به دریایی موّاج مبدّل شد که دریاها نسبت به آن آب پهناور چون نهر کوچکی می‌نمودند.

ای وارث تورات و انجیل و قرآن و رموز و حکمتهای غیر قابل ادراک بشر و مَلَک.

اگر تو نبودی زمان خلق نمی‌شد و تاریکی شب تار پس از روشنائی صبح صادق نبود.

اگر در دین محمّد هدایتی باشد حقّاً محبّت تو دَرِ ورود و مَدخل آن خواهد بود.

خدا رحمت بی پایان خود را بر تو فرستد، جامه‌هائی از فضل و شرف دَر برکردی که جز تو کسی در بَر نکرد.

و از ناحیه پیغمبرت تو را جزای خیر دهد آن پیغمبری که تو را برای خود یار و یاوری یافت که هیچگاه لکّه سرافکندگی و شکست خوردگی بر دامنش ننشست.

ای أمیر المؤمنین این قصائدی را که درباره تو

سروده‌ام بشنو، قصائدی که از سرودن آن أمثال بُشر و جَرْوَل (حطیّه شاعر) ناتوانند.

از عبارات این اشعار دُرّ شاهوار می‌ریزد لیکن دُرّی که ابن أبی الحدید آن‌را با سبکی بدیع و نظیم لطیف به رشته درآورده است.

این قصائد درباره تو از مدح خدا پائین‌تر است و بالاتر از مَدحی که خلایق به آن ستوده شده‌اند، و در عین حال مقام مَجد و عظمت تو بالاتر از این است و باید بهتر از این را درباره تو سرود».

و نیز ابن فارض عارف مشهور مصری گوید:

در مقام مناجات با خدا که این رباعی را به عنوان گلایه و در عین حال شُکرانه سروده است می‌گوید: «ای پروردگار! عمر من به باطل گذشت و ضایع شد چون از ذات مقدّس تو بهره‌ای نیافتم. مگر بهره‌ای که از عقد ولای عترت

محمّد صلّى اللَه عليه و آله و سلّم كه از آل قُصَىّ مبعوث به رسالت شده است به عمن عنايت گرديده است ».

اللَهمّ اجعلنا من رفقاء محمّد و آله الطّاهرين «عليهم السّلام» و اخلف على عقبنا فى الغابرين و ارحمنا برحتمك يا أرحم الرّاحمين. هذه بضاعة مزجاة الى باب مدينة العلم و منار الانام و غاية الهدى أمير المؤمنين علىّ بن أبى‌طالب عليه السّلام كه در رمضان سنه يكهزار و سيصد و نود و پنج هجريّه قمريّه موفّق شدم كه به عنوان مواعظ در مسجد براى مردم بگويم. و نيز خدا مرا توفيق داد كه در همان رمضان آن‌را به رشته تحرير درآوردم.

﴿يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾.

و أنا العبد الراجى السيّد محمّد حسين الحُسينى الطِّهرانى